

# خانه‌ای بر اساس تقوی

مؤلف:

عائض بن عبدالله القرنی

مترجم:

سمیه اسکندری فر

عنوان کتاب:	خانه‌ای بر اساس تقوا
عنوان اصلی:	بیت أسس على التقوى
نویسنده:	عائض بن عبدالله القرنی
مترجم:	سمیه اسکندری فر
موضوع:	اخلاق اسلامی - اخلاق خانوادگی
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	شهریور (سنبله) ۱۳۹۶ ه.ش - ذوالحجه ۱۴۳۸ ه.ق
منبع:	کتابخانه قلم <a href="http://www.qalamlib.com">www.qalamlib.com</a>



این کتاب از سایت کتابخانه قلم دانلود شده است.

[www.qalamlib.com](http://www.qalamlib.com)

[book@qalamlib.com](mailto:book@qalamlib.com)

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

[www.qalamlib.com](http://www.qalamlib.com)

[www.mowahedin.com](http://www.mowahedin.com)

[www.islamtxt.com](http://www.islamtxt.com)

[www.videofarsi.com](http://www.videofarsi.com)

[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)

[www.zekr.tv](http://www.zekr.tv)

[www.sadaislam.com](http://www.sadaislam.com)

[www.mowahed.com](http://www.mowahed.com)



[contact@mowahedin.com](mailto:contact@mowahedin.com)

محتوای این کتاب لزوماً بیانگر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## فهرست مطالب

مؤلف در چند سطر .....	۱
به آنان کلمه‌ی «أف» مگو.....	۵
شکایت پدر و مادر .....	۱۷
پناه بردن رحم.....	۲۵
وضعیت خانه‌ها.....	۳۷
اصول و پایه‌های تربیت نبوی .....	۴۳
قابل توجهی پدران.....	۶۳
کودک مسلمان .....	۷۱
احکام نوزاد.....	۹۳
حقوق فرزندان .....	۱۰۵
نماز را به پا دارید .....	۱۳۱
نماز... نماز .....	۱۵۳
دفاع از زن .....	۱۶۵
در خدمت‌م خواهر جان .....	۱۸۱
دغدغه‌های یک دختر .....	۱۸۹
دختر مصیبت زده.....	۲۰۳
ویژگی‌های زنان مؤمن .....	۲۱۳
ناسپاسی شوهر را نکنید .....	۲۳۱
حدیث ام زرع.....	۲۴۱

## مؤلف در چند سطر

- عایض بن عبدالله بن عایض آل مجدوع قرنی.
- متولد سال ۱۳۷۹ ه. ق. در سرزمین قرن در جنوب عربستان سعودی.
- لیسانس دانشکده‌ی اصول دین از دانشگاه اسلامی امام محمد بن سعود در سال ۱۴۰۳ - ۱۴۰۴ ه. ق.
- فوق لیسانس رشته‌ی حدیث در سال ۱۴۰۸ ه. ق. و پایان نامه‌ای با عنوان: «البدعة وأثرها في الدراية والرواية».
- دکتری از دانشگاه امام محمد بن سعود در سال ۱۴۲۲ ه. ق. با پایان نامه‌ای به عنوان: «دراسة وتحقیق کتاب: الفهم علی صحیح مسلم للقرطبی».
- بیش از هشتصد نوار کاست اسلامی با موضوعات مختلف مثل خطبه، درس، سخنرانی، شب شعر و کنفرانس ادبی دارد.
- حافظ قرآن کریم و کتاب بلوغ المرام و نزدیک به پنج هزار حدیث و بیشتر از ده هزار بیت شعر است.
- چهار دیوان شعر دارد که عبارتند از:
  - ۱- لحن الخلود.
  - ۲- تاج المدایح.
  - ۳- هدایا و تحایا.
  - ۴- قصة الطموح.
- تألیفاتش: در موضوعات حدیث، تفسیر، فقه، ادب، سیره و زندگی‌نامه قلم فرسایی نموده است و از جمله تألیفاتش که دار ابن حزم منتشر کرده است کتاب‌های زیر است:

۱- الإسلام وقضايا العصر.

۲- تاج المدایح.

- ٣- ثلاثون سبباً للسعادة.
- ٤- دروس المسجد في رمضان.
- ٥- فاعلم أنه لا إله إلا الله.
- ٦- مجتمع المثل.
- ٧- ورد المسلم والمسلمة.
- ٨- فقه الدليل.
- ٩- تونية القرني.
- ١٠- المعجزة الخالدة.
- ١١- اقرأ باسم ربك.
- ١٢- تحف نبوية.
- ١٣- حتى تكون أسعد الناس.
- ١٤- سياط القلوب.
- ١٥- فتية آمنوا بربهم.
- ١٦- هكذا قال لنا المعلم.
- ١٧- ولكن كونوا ربانيين.
- ١٨- من موحد إلى ملحد.
- ١٩- إمبراطور الشعراء.
- ٢٠- وحي الذاكرة.
- ٢١- إلى الذين أسرفوا على أنفسهم.
- ٢٢- ترجمان السنة.
- ٢٣- حدايق ذات بهجة.
- ٢٤- العظمة.

۲۵- لا تحزن.

۲۶- وجاءت سكرة الموت بالحق.

۲۷- مقامات القرني.

۲۸- احفظ الله يحفظك.

۲۹- أعذب العشر.

- در دهها سخنرانی و فعالیت فرهنگی شبانه شرکت کرده است، همچنین در کنفرانس جوانان مسلمان عرب و کنفرانس کتاب و سنت در آمریکا شرکت کرده است و در انجمن‌های ادبی و ورزشی و دانشگاه‌ها و همایش‌های فرهنگی سخنرانی نموده است.



## به آنان کلمه‌ی «أف» مگو

حمد و سپاس الله را که می‌فرماید:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ۖ إِنَّمَا يُبَلِّغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ﴿٢٣﴾  
وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ﴿٢٤﴾﴾  
[الإسراء: ٢٣-٢٤].

«و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را عبادت نکنید و به پدر و مادر [خود] احسان کنید. اگر یکی از آن دو یا هر دو، در کنار تو به سالخوردگی رسیدند به آنها [حتی] «اوف» مگو و به آنان پرخاش مکن و با آنها سخنی شایسته بگوی و از سر مهربانی، بال فروتنی بر آنان بگستر و بگو: «پروردگارا، آن دو را رحمت کن چنان که مرا در خردی پروردند».

والصلاة والسلام على رسول الله، الذي بعثه هاديًا ومبشرًا ونذيرًا، وداعيًا ياذنه وسراجًا منيرًا، بلغ الرسالة وأدى الأمانة ونصح الأمة وجاهد في الله حتى أتاه اليقين، وصلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم تسليماً كثيراً.

اما بعد... ای بندگان الله،

یکی از بزرگ‌ترین گناهان و معصیت‌هایی که در زمین انجام می‌گیرد قطع کردن پیوند و صله‌ی رحم و خویشاوندی و نافرمانی پدر و مادر است. به این خاطر الله متعال این دو را به عذاب دردناکی تهدید می‌کند.

جنایتی زشت و ناپسند که بدن را به لرزه می‌اندازد و جبین را شرمسار می‌سازد و حتی جاهلان عصر جاهلیت و یهود و نصاری در شریعت خود آن را رد کرده‌اند.

به این خاطر بدن فرد مؤمن می‌لرزد وقتی که می‌بیند فرزند هرچه جوان‌تر، بزرگ‌تر و قوی‌تر می‌شود حق پدر و مادرش را نادیده می‌گیرد. آنان که عمر، جوانی و بهترین دوران زندگی خود را از دست دادند. بیدار ماندند تا او بخوابد، گرسنگی کشیدند تا او سیر شود و خسته شدند تا او راحت باشد و زمانی که بزرگ و ضعیف شدند، به قبر



نزدیک شدند و به دو قدمی یا نزدیکتر مرگ رسیدند حق‌شان را انکار کرد و آن قدر آنان را خوار و ذلیل کرد که فقط الله می‌داند.

به این خاطر الله تعالی حق آنان را در کنار حق خود آورده است و نیکی به پدر و مادر و صله‌ی رحم را از لوازم بندگی و عبودیت قرار داده است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ [الإسراء: ۲۳].

«و پروردگار تو را مقرر کرد که جز او را عبادت نکنید و به پدر و مادر [خود] احسان کنید».

به او حکم کرد، دستور داد و بر او واجب کرد که کسی غیر از او را عبادت نکنند. نیکی به پدر و مادر و رعایت صله‌ی پدر و مادر و صله‌ی رحم و خویشاوندان با عبادت الله سبحان برپا می‌شود.

به این تصویر عجیب پدر نگاه کن که پشتش خم، صبرش کم و سر و ریشش سفید شده است.

به چهره‌ی مادر بنگر که موهایش سفید و به گور نزدیک شده است و بر دوران نوجوانی و جوانی خود که در تربیت این فرزند صرف کرده است افسوس می‌خورد و زمانی که رشد کرد، پشتش محکم شد و بازویش قوی گشت موجب عذاب، خشم و بدبختی برای پدر و مادرش شد.

﴿إِنَّمَا يَبْتَغِيَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍ﴾ [الإسراء: ۲۳].

«اگر یکی از آن دو یا هر دو، در کنار تو به سالخوردگی رسیدند به آنها [حتی] «اوف» مگو».

حتی کلمه «اف» که نزد مردم ناچیز است به پدر و مادر گفته نمی‌شود. تو را به الله سوگند به من بگو: کدام یک بزرگ‌تر است: حق کلمه‌ی اف یا کسانی که حق پدر و مادر را انکار کردند، از آنان نافرمانی کردند و پاداش آنان را دشنام، ناسزا، درشتی، آزار و قطع ارتباط قرار دادند؟

تا آنجا که در جامعه‌ی کسانی هستند که در ویلاها و آپارتمان‌های مرفه زندگی می‌کنند، بر ماشین‌های آخرین سیستم سوار می‌شوند و بهترین غذا را میل می‌کنند و پدر و مادرشان در فقر، نیاز شدید و سختی‌ای به سر می‌برند که کسی جز الله از آن آگاه نیست.

این چه دل‌هایی است؟

این چه روح‌هایی است؟

عرب در جاهلیت و اسلام از دست نافرمانی گریسته است و از آن رنج کشیده است و به آفریدگارش شکایت کرده است.

در کتاب‌های ادبیات و زندگی‌نامه آمده است یک عرب صحرائشین گریه کنان نزد خلیفه آمد.

خلیفه گفت: تو را چه شده است؟

گفت: مصیبتی بدتر از مصیبت مال دامنگیرم شده است.

گفت: چه مصیبتی؟

گفت: پسر مرا تربیت کردم. بیدار ماندم تا او بخوابد، گرسنه ماندم تا او سیر شود و خسته شدم تا او استراحت کند، وقتی بزرگ شد و زمانه به من ضربه زد و پشتم به خاطر روزها و شب‌ها خمیده شد حقم را نادیده گرفت. سپس گریست و گفت.

وَرَبَّيْتُهُ حَتَّى تَرَكَتُهُ أَخَا الْقَوْمِ      وَاسْتَعْنَى عَنِ الطُّرِّ شَارِبُهُ

تَعَمَّطَ حَقِّي ظَالِمًا وَلَوَى يَدِي      لَوَى يَدَهُ اللَّهُ الَّذِي هُوَ غَالِبُهُ

(او را تربیت کردم تا این که یکی از افراد و برادران قوم شد،

و دیگر سیلش نیاز به رویدن نداشت،

ظالمانه حقم را نادیده گرفت و دستم را پیچاند،

الله که بر او غالب و چیره است دستش را بیچاند).

گویند: دست پسر پیچید و به پشتش رفت.

در کتاب‌های سیرت و برخی از تفاسیر مثل کشاف - با سندهایی که در آنها حرف

هست - آمده است که مردی به شکایت نزد رسول الله ﷺ آمد.

فرمود: «تو را چه شده است؟»

گفت: یا رسول الله، مظلوم هستم و پسر من ظلم و جفا کرده است.

فرمود: «چه ظلمی؟»

گفت: او را پرورش دادم. وقتی بزرگ شد و چشمانم ضعیف شد، استخوان‌هایم

سست شد و اجلم نزدیک شد حقم را نادیده گرفت و با جفا و تندى پاسخم را داد.

فرمود: آیا درباره‌ی او چیزی گفته‌ای.

گفت: آری، چنین گفته‌ام:

عَدَوْتُكَ مَوْلُودًا وَعُلْتُكَ يَافِعًا      تُعَلُّ بِمَا أُجْرِي عَلَيْكَ وَتَنْهَلُ  
إِذَا لَيْلَةٌ ضَاقَتْكَ بِالسُّقْمِ لَمْ أَبْت      لِسُقْمِكَ إِلَّا شَاكِيًّا أَمَلَمَلُ

(وقتی نوزاد بودی به تو غذا دادم، وقتی نوجوان بودی هزینه‌ات را دادم، هرچه به تو می‌دادم خرج و مصرف می‌کردی، اگر یک شب بیماری بر تو فشار می‌آورد نمی‌خواهیدم و مرتب شکایت و بی‌قراری می‌کردم).

گفت: این پاداشم نیست، پاسخ نیکی و حفظ معروف نیست. حتی شبی که در آن مریض می‌شوی، من در کنار تو می‌مانم... تو بیماری ولی من بیماری را از تو گرفتم، تو مریضی و من مرض را از تو گرفتم.

پس دو چشم رسول الله ﷺ اشکبار شد<sup>(۱)</sup>.

باید دل‌های نرم و چشم‌های پر اشک به خاطر این فجایع که در جهان اسلام رخ می‌دهد و دل‌های پدر و مادر از آنها شکایت دارد، اشک بریزد.

آیا ظلمی بزرگتر و فجیع‌تر از این وجود دارد که شاهد باشی پسر ت که جوانی، بهترین دوران زندگی و شمیم وجودت را به پایش ریختی و برای خود مردی شده است، پاسخ نیکی‌هایت را با بدی بدهد و صدایش در خانه پیچد و فرمانت را اجرا نکند و در برابرت فروتن نباشد.

ای بندگان الله، این فاجعه‌ایست که بدتر از آن وجود ندارد.

رسول الله ﷺ در پاسخ کسی که درباره‌ی بزرگ‌ترین و بهترین کارهای نیک پرسید، می‌فرماید:

فرمود: «اقامه‌ی نماز در وقتش».

گفته شد: سپس کدام کار؟

فرمود: «نیکی به پدر و مادر».

گفته شد: سپس کدام کار؟

فرمود: «جهاد در راه الله»<sup>(۲)</sup>.

۱- المعجم الصغیر طبرانی: ۹۴۷ ر.ک: مجمع الزوائد، حدیث ۶۷۷ و تفسیر قرطبی، سوره‌ی اِسْرَاءِ، آیات ۲۳ و ۲۴، ۳۳۸/۵. حکم سند: ضعیف، «الْمُنْكَدِرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ» ضعیف است.

۲- بخاری، حدیث ۷۳۶۸ و مسلم، حدیث ۲۱۲ و ۲۱۶.

رسول الله ﷺ دل‌ها را به دور دست‌ها می‌برد و برای آنها درباره‌ی مردی از بنی‌اسرائیل که نسبت به پدر و مادرش نیکی می‌کرد، صحبت می‌کند. شگفتا که در میان یهود و نصارا کسانی وجود دارند که دل‌هایشان در برابر پدر و مادرشان نرم می‌شود، نوادگان میمون‌ها و خوک‌ها، دشمنان الله و کسانی که الله از پشت هفت آسمان آنان را لعنت کرده است.

در حالی که در سرزمین‌های مسلمانان کسانی یافته می‌شوند که دل‌شان سخت شده است و بر فکرشان مهر زده شده است و دل‌شان به هیچ وجه نرم نمی‌شود. از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که گفت: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«انْطَلَقَ ثَلَاثَةَ رَهْطٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَتَّى آوَاهُمُ الْمَيْتُ إِلَى غَارٍ فَدَخَلُوهُ، فَانْحَدَرَتْ صَخْرَةٌ مِنَ الْجَبَلِ، فَسَدَّتْ عَلَيْهِمُ الْغَارَ، فَقَالُوا: إِنَّهُ وَاللَّهِ لَا يُنْجِيكُمْ مِنْ هَذِهِ الصَّخْرَةِ إِلَّا أَنْ تَدْعُوا اللَّهَ بِصَالِحِ أَعْمَالِكُمْ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ: اللَّهُمَّ كَانَ لِي أَبَوَانِ شَيْخَانِ كَبِيرَانِ، فَكُنْتُ لَا أَعْبِقُ قَبْلَهُمَا أَهْلًا وَلَا مَالًا، فَنَاءَ بِي طَلَبُ السَّحْرِ يَوْمًا، فَلَمْ أُرْخْ عَلَيْهِمَا حَتَّى نَامَا، فَحَلَبْتُ لَهُمَا عَبُوقَهُمَا فَجِئْتُهُمَا بِهِ، فَوَجَدْتُهُمَا نَائِمَيْنِ، فَتَحَرَّجْتُ أَنْ أُوقِظَهُمَا، وَكْرِهْتُ أَنْ أَعْبِقَ قَبْلَهُمَا أَهْلًا أَوْ مَالًا، فَفُئْتُ وَالْقَدْحُ عَلَى يَدَيَّ أَنْتَظِرُ اسْتِيقَاطَهُمَا حَتَّى بَرَقَ الْفَجْرُ، فَاسْتَيْقَظَا فَتَرَبَّأَ عَبُوقَهُمَا، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرُجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الصَّخْرَةِ، فَاَنْفَرَجَتِ انْفِرَاجًا لَا يَسْتَطِيعُونَ الْخُرُوجَ مِنْهَا...»<sup>(۱)</sup>.

«سه نفر از امت‌های گذشته، به همراه یکدیگر (در سفری)، می‌رفتند، تا این که شبانگاه، به غاری پناه بردند که شب را به روز آورند، چون داخل غار شدند، سنگی از کوه فرو غلتید و ورودی غار را بر آنان مسدود کرد.

آنان به همدیگر گفتند: از این سنگ نجات پیدا نمی‌کنید، مگر این که الله را به کارهای شایسته و خالصانه‌ی خود بخوانید.»

یکی از آن‌ها گفت: پروردگارا! من پدر و مادر پیری داشتم که هرگز پیش از (سهم شام) آنان، برای خود و برای زن و فرزند (و خدمتکاران) شیر نمی‌دوشیدم؛ روزی برای آوردن هیزم، به صحرا رفته بودم و از آنان دور ماندم و وقتی پیش آنان بازگشتم

که خوابیده بودند؛ شبانه، شیرشان را برای آنان دوشیدم، اما آنان هنوز خوابیده بودند و نپسندیدم که ایشان را بیدار کنم و یا خود و زن و فرزند (و خدمتکاران) پیش از آنها شیر بنوشیم ناچار، در حالی که ظرف شیر در دستم بود و کودکانه در برابرم از گرسنگی می‌نالیدند، منتظر ماندم - که آنان بیدار شوند تا آن که سپیده دمید و آنان بیدار شدند و شیرشان را نوشیدند.

یا الله! اگر من، این عمل را خالصانه و فقط برای رضایت تو انجام دادم، ما را از این وضعیت و این صخره نجات بخش و گشایشی مرحمت فرما.

پس (از این حرف) سنگ از جای خود تکان خورد؛ اما خروج از غار ممکن نبود...». ای بندگان الله، نافرمانی والدین فاجعه‌ایست که در جوامع و خانه‌ها پدید آمده است و به یکی از بزرگ‌ترین مشکلات پدران و مادران تبدیل شده است. در برخی از آثار آمده است که در آخر الزمان شخص دوست دارد که توله سگی را پرورش دهد و فرزندى را پرورش ندهد<sup>(۱)</sup>.

بله، چنین پدیده‌ای یافت شده است، ما و دیگران شاهد پدر و مادرهایی بودیم که به سن پیری رسیده‌اند در حالی که از دست این فرزندان ظالم و ستمگر اشکشان درآمده است و در برابرشان درمانده و ناتوان شده‌اند.

ای جوانان اسلام! آیا نباید به سوی الله بازگردیم؟

آیا نباید فروتنی و تواضع داشته باشیم؟

آیا نباید با پدران و مادران به نیکی و بزرگواری رفتار کنیم؟

مردی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول الله! چه کسی به رفتار خوب من سزاوارتر است؟

فرمود: «أُمَّكَ» (مادرت).

گفت: پس از او چه کسی؟

فرمود: «أُمَّكَ» (مادرت).

گفت: پس از او چه کسی؟

فرمود: «أُمَّكَ» (مادرت).

گفت: پس از او چه کسی؟

فرمود: «أَبُوكَ» (پدرت)<sup>(۱)</sup>.

سه چهارم حق به مادر تعلق دارد. مادر است که تو را حمل کرده است، شیر داده است، لباس پوشانده و گرم نگه داشته است. الله پاداش خیر و نیکو به پدران و مادران ما دهد و از چشمه‌ی روان به آنان بنوشاند که پس از آن هرگز تشنه نشوند. بله، نیکو به پدر و مادر مسأله‌ای بسیار بزرگ و حائز اهمیت است. از جمله فواید نیکو به پدر و مادر عبارتند از:

- الله تو را به راه راست هدایت می‌کند.
  - الله فرزندان صالح به تو عطا می‌کند.
  - تو را یاری و مدد می‌رساند.
  - تو را در میان مردم محبوب می‌سازد.
  - گفتار و سخنان را درست می‌گرداند.
- از جمله تأثیرات نافرمانی و عقوق:
- گرفتار شدن به لعنت الله:

﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾ [۲۳] ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ﴾ [۲۳] [محمد: ۲۲-۲۳].

«پس [ای منافقان،] آیا امید بستید که چون [از الله] برگشتید [یا سرپرست مردم شدید] در [روی زمین فساد کنید و خویشاوندی‌های خود را از هم بگسلید؟ اینان همان کسانی که الله آنان را لعنت نموده و [گوش دل] ایشان را ناشنوا و چشم‌های‌شان را نابینا کرده است.»

بعضی از علما گفته‌اند: آنان را کر کرد که چیزی را نمی‌شنوند و چشمان‌شان را نابینا کرد پس تدبر، تفکر و تعقل نمی‌کنند.  
الله متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾ [الرعد: ۲۵].

«و کسانی که پیمان الله را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه را الله به پیوستن آن فرمان داده می‌گسلند و در زمین فساد می‌کنند، بر ایشان لعنت است و بد فرجامی آن

سرای ایشان راست».

در حدیث صحیحی از پیامبر ﷺ آمده است که فرمود:

«لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَاطِعٌ». «کسی که صله‌ی رحمش را قطع کند، وارد بهشت نمی‌شود».

او کسی است که ارتباطش را با خویشاوندان و والدینش قطع کند و الله نیز ارتباطش با آسمان و نیز عهد و پیمان‌ش را نیز قطع می‌کند.

به همین خاطر پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الرَّحِمَ تَعَلَّقَتْ بِالْعَرْشِ وَقَالَتْ: هَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ مِنَ الْقَطِيعَةِ. قَالَ: أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ أَصِلَ مَنْ وَصَلَكَ وَأَقْطَعَ مَنْ قَطَعَكَ؟ قَالَتْ: بَلَى. قَالَ فَذَاكَ لَكَ. قَالَ: مَنْ وَصَلَكَ وَصَلْتُهُ وَمَنْ قَطَعَكَ قَطَعْتُهُ»<sup>(۱)</sup>. «وقتی الله رحم را آفرید، خود را به عرش پروردگار چسباند و گفت: پروردگارا، این مقام و منزلت کسی است که از قطع صله‌ی رحم به تو پناه می‌آورد.

فرمود: آیا راضی نیستی با کسی که رابطه‌ی با تو را برقرار دارد پیوند برقرار کنم و با کسی که این رابطه را قطع کند، قطع ارتباط نمایم؟  
گفت: بله، ای پروردگار.

فرمود: پس خواسته‌ات اجرا می‌شود، کسی که پیوندت را برقرار سازد، با او ارتباط برقرار می‌کنم و کسی که پیوندت را قطع کند، با او قطع ارتباط می‌کنم».

پس الله آن را به زمین فرستاد.

جای شگفتی است که اهل جاهلیت با این که بت‌ها را عبادت می‌کردند، اما به صله‌ی رحم‌شان افتخار می‌ورزیدند.

مقنع کندی جاهلی گوید:

وَبَيْنَ بَنِي عَمِّي لِمُخْتَلَفٍ جَدًّا	وَإِنَّ الَّذِي بَيْنِي وَبَيْنَ بَنِي أَبِي
وَإِنْ هَدُمُوا مَجْدِي بَنَيْتُ لَهُمْ مَجْدًا	فَإِنْ أَكَلُوا لَحْمِي وَفَرْتُ لِحُومَهُمْ
وَلَيْسَ رَأْسُ الْقَوْمِ مَنْ يَحْمِلُ الْحَقْدَا	وَلَسْتُ بِأَحْمِلُ حَقْدًا عَلَيْهِمْ

«پیوند و رابطه‌ای که میان من و فرزندان پدرم و عموزادگانم است کاملاً متفاوت است،

اگر گوشتم را بخورند، گوشت‌شان را زیاد می‌کنم و اگر مجدم را در هم شکنند، مجد و عظمت آنان را می‌سازم، و هرگز کینه‌ای از آنان به دل ندارم، چرا که رئیس قبیله، کسی نیست که حقد و کینه را به دل گیرد».

ای بندگان الله، رسول الله ﷺ نرم‌ترین و بردبارترین مردم بود، به همین جهت الله اخلاق و بزرگواری‌اش را در قرآن بیان کرده است و می‌فرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿٤﴾﴾ [القلم: ۴].

«تو از خلق و خوی بزرگی برخوردار هستی».

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

«پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرم‌خو [و پُر مهر] شدی، و اگر تندخو و سخت دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند».

او در برقراری صله‌ی رحم به مقام و منزلت والایی دست یافت که در طول تاریخ تبدیل به الگو و اسوه شد.

دنیا سراغ ندارد که کسی بیشتر از پیامبر ﷺ صله‌ی رحم به جا آورده باشد. نزدیکان و عموزادگانش او را از مکه بیرون کردند، طردش نمودند، به او دشنام و ناسزا گفتند، او را مورد آزار و اذیت قرار دادند، در جنگ‌ها با او مبارزه کردند و در میدان‌ها او را به مبارزه طلبیدند و خلاصه جنگ نظامی، تبلیغاتی و اقتصادی علیه او برپا کردند.

اما وقتی رسول الله ﷺ پیروز شد، چه کرد؟

او پیروزمندانه وارد مکه شد، پرچم‌ها در برابرش با تکبیر برافراشته شدند و کوه‌ها از پیروزی‌اش بانگ زدند، او بر در کعبه ایستاد در حالی که به خویشاوندان و عموزادگانش می‌گفت:

«مَا تَرَوْنَ أُنِّي فاعِلٌ بِكُمْ؟». «به نظر شما با شما چه می‌کنم؟»

با حالتی گریان گفتند: برادر و برادرزاده‌ی بزرگواری هستی.



پیامبر ﷺ فرمود:

«إِذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلَقَاءُ»<sup>(۱)</sup>. «بروید، چون شما آزادید».

گویی به آنها می‌گوید: الله شما را مورد عفو و بخشش خود قرار داد.

پسر عمویش ابوسفیان بن حارث می‌آید، خبر پیروزی را می‌شنود، او پیامبر ﷺ را بسیار مورد آزار و اذیت و دشنام قرار داده است، پس همراه فرزندان از مکه خارج می‌شود، علی بن ابی طالب رضی الله عنه او را می‌بیند و می‌گوید: به کجا می‌روی؟ در جواب گفت: فرزندانم را به صحرا می‌برم تا از گرسنگی و برهنگی بمیرم، به الله قسم اگر محمد دستش به من برسد مرا با شمشیر تکه تکه می‌کند.

علی رضی الله عنه که رسول الله ﷺ را به خوبی می‌شناسد، می‌گوید: اشتباه می‌کنی ای ابوسفیان، رسول الله از همه بیشتر صله‌ی رحم را برقرار کرده است و از همه بیشتر نیکی می‌کند، نزد او بازگرد، او را پیامبر خطاب کن، به او سلام گو و همان‌گونه که برادران یوسف به او گفتند، بگو:

﴿قَالُوا تَأَلَّوْا لِلَّهِ لَقَدْ أَتَرَكْنَا اللَّهَ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَطِئِينَ﴾ [یوسف: ۹۱].

«گفتند: به الله سوگند، که واقعاً الله تو را بر ما برتری داده است و ما خطاکار بودیم».

او همراه فرزندان نزد رسول الله ﷺ آمد و بالای سر پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد و گفت: ای رسول الله، سلام، رحمت و برکات الله بر تو باد:

﴿قَالُوا تَأَلَّوْا لِلَّهِ لَقَدْ أَتَرَكْنَا اللَّهَ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَطِئِينَ﴾ [یوسف: ۹۱].

«گفتند: به الله سوگند، که واقعاً الله تو را بر ما برتری داده است و ما خطاکار بودیم».

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گرید و آن اعمال، روزها و صفحه‌های تیره و سیاه را فراموش کرده است و می‌فرماید:

﴿لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ [یوسف: ۹۲].

«امروز بر شما سرزنشی نیست. الله شما را می‌آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است».

اکنون آیا کسی هست که به کردار و اخلاق او اقتدا کند؟ چرا که او اسوه و الگوی راستین است و پیروی از او راه نجات از ننگ و عار و نابودی است.

خواهر پیامبر ﷺ که حدوداً چهل سال از او دور بوده است، نزدش می‌آید، نه او رسول الله ﷺ را به خوبی می‌شناسد و نه رسول الله ﷺ او را می‌شناسد، سال‌ها گذشته است، او می‌آید تا بر برادر شیری‌اش که در زیر درخت سدر ایستاده است، سلام کند. مردم با شمشیرهای آخته پیرامون پیامبر که مشغول تقسیم غنیمت‌هاست ایستاده‌اند. او اجازه می‌گیرد. صحابه به او می‌گویند: که هستی؟

گوید: خواهر رضاعی رسول الله ﷺ هستم، من شیما بنت حارث هستم، حلیمه‌ی سعدیه مرا همراه او شیر داده است.

صحابه این امر را به اطلاع پیامبر ﷺ می‌رسانند، در این هنگام اشک در چشمانش حلقه می‌زند و برمی‌خیزد تا در راه او را ببیند و او را بسان برادری که سال‌ها دوری، تنهایی و غربت میان‌شان فاصله انداخته است، در آغوش می‌گیرد و در کنارش و در سایه می‌نشاند<sup>(۱)</sup>.

تصور کنید! پیامبر بشریت، معلم انسانیت، در هم شکننده‌ی کیان بت‌پرستی، فقط به خاطر یک بار شیر خوردن او را در سایه می‌نشاند؟

پس کسانی که با عمه‌ها، خاله‌ها، دخترها و خواهران‌شان قطع ارتباط می‌کنند، چه می‌کنند؟! نه تنها این، بلکه آنان را از میراثی که الله برای‌شان حلال گردانده است، محروم می‌سازند.

ما از یکی از زنان پیر و سالخورده شنیدیم که گریه کنان می‌گفت: او به من ظلم کرد، ولی الله حقم را از او گرفت.

رسول الله ﷺ احوال خواهرش را جويا می‌شود سپس به او می‌گوید: «زندگی در اینجا را انتخاب می‌کنی یا می‌خواهی نزد خانواده‌ات بازگردی؟» او می‌گوید: خانواده‌ام را می‌خواهم<sup>(۲)</sup>.

پیامبر به او مقداری مال می‌دهد تا پیوند رحم و خویشاوندی را به مردم بیاموزد. بندگان الله! شما و خودم را به برقراری صله‌ی رحم و نیکی به پدر و مادر سفارش می‌کنم، چرا که خیر بسیار و پاداش فراگیر از طرف الله تعالی را به ارمغان می‌آورد و دل‌ها را به هم نزدیک می‌کند و حقد و کینه را از بین می‌برد.

۱- ر.ک زاد المعاد، فصل غزوه‌ی اوطاس.

۲- همان.

پس به پدران و مادران تان نیکی کنید و رابطه‌ی خویشاوندی را برقرار سازید تا به بهشت مولای تان وارد شوید.

همان‌گونه که قبلاً ذکر شد:

«لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَاطِعٌ»<sup>(۱)</sup>. «کسی که صله‌ی رحمش را قطع کند، وارد بهشت

نمی‌شود».

الله داناتر است و درود و سلام الله تعالی بر پیامبر ما محمد ﷺ و خاندان و اصحاب

بزرگوارش باد.

\*\*\*

## شکایت پدر و مادر

الحمد لله الذي كان بعباده خبيراً بصيراً وتبارك الذي جعل في السماء بروجاً وجعل فيها سراجاً وقمرًا منيراً وهو الذي جعل الليل والنهار خلفه لمن أراد أن يذكر أو أراد شكوراً. والصلاة والسلام على من بعثه ربه هادياً ومبشراً ونذيراً وداعياً إلى الله بإذنه وسراجاً منيراً. اما بعد...

وقتی حجاج مشغول طواف در حرم هستند، خورشید سوزان و ازدحام زیاد است و مردم در کنار کعبه ایستاده‌اند و به درگاه باری تعالی مشغول دعا هستند... مردی از یمن مادرش را بر پشتش حمل کرده بود و بسیار عرق می‌ریخت و پریشان بود. او مادرش را که زمین گیر شده بود، طواف می‌داد، چون معتقد بود که خدمت به او وظیفه‌اش است، زیرا روزی مادرش او را در شکمش سپس در آغوشش حمل کرده است.

شب بیدار مانده است تا او بخوابد، گرسنه مانده است تا او سیر شود، تشنه مانده است تا او سیراب گردد پس گمان کرده است که با این کار حقش را واقعاً ادا کرده است.

ابن عمر، صحابی بزرگوار در کنار مقام ایستاده است. مرد گفت: سلام بر تو ای ابن عمر، من پسر هستم و این مادرم است، گمان می‌کنی من پاداش مادری‌اش را داده‌ام؟ ابن عمر گفت: به آن ذاتی که جانم در دست اوست حتی یک نفس از نفس زدن‌هایش در هنگام وضع حمل را ادا نکرده‌ای. این همه خستگی و کوفتگی با یکی از نفس زدن‌هایش در هنگام زایمان برابر نیست.

این یکی از نمونه‌های رنج مشقتی است که پدر و مادر به این انسان تقدیم می‌کند. رسول الله ﷺ میان اصحابش نشسته بود. پیرمردی آهسته آهسته و عصا به دست راه می‌رفت، پشتش خم، استخوانش سست و سرش کاملاً سفید شده بود.

او بالای سر معلم بزرگوار ایستاد و از ظلم و ستم پسرش که از او نافرمانی کرده بود و در بیماری و درماندگی از او رو گردانده بود، شکایت کرد.  
او گفت: ای رسول الله، پسر من ظلم کرده است، من او را در خردسالی تربیت کردم، گرسنگی کشیدم تا سیر شود، تشنگی کشیدم تا سیراب شود و خسته شدم تا استراحت کند.

وقتی نیرومند شد، حقم را پایمال کرد و با من گستاخی کرد و دستم را بیچاند.  
رسول الله ﷺ فرمود:

«وَهَلْ قُلْتَ فِيهِ شَيْئًا؟» «آیا درباره‌اش چیزی گفته‌ای؟»  
گفت: بله.

فرمود:

«مَاذَا قُلْتَ؟»

«چه گفتی؟»

گفت: گفتم:

عَلُّ بِمَا أُذِنِي إِلَيْكَ وَتُنْهَلُّ	غَدَوْتُكَ مَوْلُودًا وَعَلَّتْكَ يَافِعًا
لِشُّكْوَاكَ إِلَّا سَاهِرًا أَمَلَمَلُّ	إِذَا لَيْلَةٌ نَابَتْكَ بِالشُّكْوِ لَمْ أَبْت
لُدِغْتَ بِهِ دُونِي فَعَيْنَايَ تَهَمَلُّ	كَأَنِّي أَنَا الْمَلْدُوعُ دُونَكَ بِاللَّذِي
إِلَيْهَا بَدِي مَا فِيكَ كُنْتُ أَوْمَلُّ	فَلَمَّا بَلَغْتَ السَّنَّ وَالْغَايَةَ الَّتِي
كَأَنَّكَ أَنْتَ الْمُنْعَمُ الْمُتَفَضَّلُّ	جَعَلْتَ جَزَائِي غَلْظَةً
فَعَلْتَ كَمَا الْجَارُ الْمُجَاوِرُ يَفْعَلُّ	فَلَيْتَكَ إِذْ لَمْ تَرَ حَقَّ أَبَوَيَّ

«وقتی نوزاد بودی به تو غذا دادم، وقتی نوجوان بودی هزینه‌ات را دادم، هر چه به تو می‌دادم خرج و مصرف می‌کردی،  
اگر یک شب بیماری بر تو فشار می‌آورد نمی‌خواهیدم و مرتب شکایت و بی‌قراری می‌کردم،

گویی من به جای تو گزیده شدم، همان گزیدنی که تو به جای من شدی و چشمانم غرق در اشک می‌شود،

وقتی به سن و جایی رسیدی که آنچه در تو امید داشتیم کم‌کم ظاهر می‌شد،

پاداشم را با درشتی و تندى دادى، گویى تو صاحب نعمت و فضل هستى، کاش تو که حق پدرى مرا رعایت نکردى، چنان مى کردى که همسایه با همسایه مى کند».

اشک در چشمان پیامبر حلقه زد و فرمود:

«عَائِي بِالْإِنِّ». «پسر را نزد من بیاورید».

صحابه رفتند و پسرش را که تنومند و قوی هیکل بود، آوردند!

او را در برابرش نگه داشت و یقه اش را گرفت و فرمود:

«أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ»<sup>(۱)</sup>.

بدین معنا که تو مانند برده‌ای برای پدرت هستی که مى تواند تو را بفروشد و بخرد، پس تو چیزی نیستی جز متاع و کالایش.

این صحنه بارها و بارها در دنیای امروز تکرار مى شود. افرادی که قلاده به گردن به سن جوانی رسیده اند، تنومند و نیرومند گشته اند، کمرشان محکم و سفت شده است، جمجمه هایشان بزرگ شده است، پس ابتدا از پروردگارشان نافرمانی کردند، خانه هایش را نشناختند و از کتاب و سنت رسولش روی گرداندند سپس از والدین شان در هنگام پیری و ضعف نافرمانی نمودند.

ما دیگر چیزی جز پیران و سالخورده گانی که از این نافرمانی دردناک گریانند، نمی بینیم.

چه افراد کهن سالی را دیده ایم که بر زمین می خزند و از فرزندشان شکایت می کنند. ما نیز نزد الله واحد و یگانه از او شکایت می کنیم، او که عادل و منصفانه حکم می کند و هیچ شکایتی نزدش از قلم نمی افتد.

پیامبر معصوم ﷺ داستان سه نفر از بنی اسرائیل را که به صحرا رفتند، برای ما تعریف می کند شب شد و آنان به غاری رفتند و وارد آن شدند و صخره ای جلوی در غار را بست، دیگر هیچ ارتباط، قوم، قبیله و خانواده ای برای کمک و یاری نیست.

این زمان نیاز و احتیاج است:

۱- طبرانی در الصغیر، ص ۱۹۵، آلبانی در ارواء، حدیث ۸۳۸ آن را ضعیف دانسته است. اصل حدیث «أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ» صحیح است. احمد، حدیث ۶۸۸۳، بیهقی در سننش، حدیث ۱۶۰۵۲ و ابن ماجه، حدیث ۲۳۵۸. ر.ک: ارواء، حدیث ۸۳۸.

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ [النمل: ۶۲].

«یا [کیست] آن کس که درمانده را - چون وی را بخواند - اجابت می‌کند، و گرفتاری را برطرف می‌گرداند».

کسی جز الله سبحان به داد محتاج نیازمند نمی‌رسد، کسی جز او غم و غصه‌ای را برطرف نمی‌سازد و کسی جز او هم و غم را گشایش نمی‌بخشد.

وَلَقَدْ ذَكَرْتُكَ وَالظَّلَامُ مُحَمَّدٌ  
وَالْأُسْدُ تَزَارُ فِي رَبَا الصَّحْرَاءِ  
فِي وَحْشَةٍ لَوْ غَبَتَ عَنِّي سَاعَةً  
لَوْ جَدَّتْ بِي شَلْوًا مِنَ الْأَشْلَاءِ  
ضَلَّ الطَّرِيقَ فَكَمْتُ أَذْعُو فِي الدُّجَى  
مُتَّصِرًا فِي حِنْدِسِ الظَّلْمَاءِ

«تو را درحالی یاد کردم که تاریکی همه‌جا را فرا گرفته بود و شیر در صحرا می‌گرید، در وحشتی که اگر یک ساعت مرا تنها بگذاری، مرا تکه تکه خواهی یافت، راه گم شده است و من با تضرع و فروتنی در تاریکی و سیاهی شب برخاستم و دست به دعا برداشتم».

آنان سعی کردند صخره را کنار بزنند، زیرا نه غذایی داشتند، نه پوششی و نه نوشیدنی.

این همان مرگ حتمی است.

ارتباط آنان با الله برقرار شد و به او پناه بردند.

یکی از آنان گفت: به الله قسم کسی جز الله شما را نجات نخواهد داد، پس با اعمال صالح و نیکتان به درگاه او دست به دعا بردارید.

اولی برخواست و از اعمال نیکش چیزی به خوبی نیکی به پدر و مادرش نیافت. پس در خطاب به الله که داننده‌ی غیبه‌هاست و پیدا و پنهان را می‌داند، گفت: بارالها! تو می‌دانی که من پدر و مادر پیری داشتم و هیچ وقت خانواده و فرزندانم را بر آنان ترجیح نمی‌دادم، روزی آمدم و دیدم که خوابیده‌اند. سهم شیر را دوشیدم و تا صبح با ظرف روی سرشان بودم و بچه‌ها جلو پاهایم سر و صدا می‌کردند، ولی من کسی را بر آنان مقدم نکردم.

پروردگارا، اگر این کار را به خاطر رضای تو کردم برای مشکل ما گشایشی حاصل فرما.

تخته سنگ اندکی از جلو دهانه‌ی غار کنار رفت ولی آنان نمی‌توانستند خارج شوند.

دیگر برخاست... تا آخر حدیث مشهور.

پیامبر معصوم ﷺ می فرماید:

«لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَاطِعٌ»<sup>(۱)</sup>. «کسی که صله‌ی رحمش را قطع کند، وارد بهشت

نمی‌شود».

چگونه وارد بهشت شود در حالی که پیوندش را با پدر و مادرش قطع کرده است.

پیامبر اکرم ﷺ می فرماید:

«لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الرَّحِمَ تَعَلَّقَتْ بِالْعَرْشِ وَقَالَتْ: هَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ الْقَطِيعَةِ . فَقَالَ  
أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ أَصِلَ مَنْ وَصَلَكِ، وَأَقْطَعَ مَنْ قَطَعَكِ قَالَتْ بَلَى يَا رَبِّ . قَالَ فَذَلِكَ لَكَ».

«وقتی الله رحم را آفرید، خود را به عرش پروردگار چسباند و گفت: پروردگارا، این  
مقام و منزلت کسی است که از قطع صله‌ی رحم به تو پناه می‌آورد.

فرمود: آیا راضی نیستی که با کسی که رابطه‌ی با تو را برقرار دارد پیوند برقرار کنم

و با کسی که این رابطه را قطع کند، قطع ارتباط نمایم؟

گفت بله، ای پروردگار.

فرمود: پس خواسته‌ات اجرا می‌شود».

الله با کسی که صله‌ی رحم را قطع می‌کند، قطع رابطه می‌کند:

﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ ۗ أُولَٰئِكَ

الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ﴾ [محمد: ۲۲-۲۳].

«پس ای منافقان، آیا امید بستید که چون [از الله] برگشتید [یا سرپرست مردم

شدید] در [اروی] زمین فساد کنید و خویشاوندی‌های خود را از هم بگسلید؟ اینان

همان کسانی که الله آنان را لعنت نموده است و [گوش دل] ایشان را ناشنوا و

چشم‌هایشان را نابینا کرده است».

الله در بسیاری از آیات قرآن حق خود را در کنار حق پدر و مادر آورده است:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ۖ إِنَّمَا يُبَلِّغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ

أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ۗ

وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ۗ﴾

[الإسراء: ۲۳-۲۴].



«و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را عبادت نکنید و به پدر و مادر [خود] احسان کنید. اگر یکی از آن دو یا هر دو، در کنار تو به سالخوردگی رسیدند به آنها [حتی] «اوف» مگو و به آنان پرخاش مکن و با آنها سخنی شایسته بگوی. و از سر مهربانی، بال فروتنی بر آنان بگستر و بگو: «پروردگارا، آن دو را رحمت کن چنان که مرا در خُردی پروردند».

کلمه‌ی «اف» با وجود کمی حروفش نباید به والدین گفته شود.

نظرتان درباره‌ی کسی که در کاخ‌ها و ویلاها در ناز و نعمت به سربرده و با این حال به پدر و مادرش توهین نموده است، چیست؟

نظرتان درباره‌ی کسی که با تندی صحبت می‌کند و با سرکشی عصیان پاسخ می‌دهد، چیست؟

این‌ها صحنه‌هایی است که در جامعه‌ی ما تکرار می‌شود و ما آن را می‌بینیم و می‌شنویم.

ای کاش که این نافرمانان عصیانگر پند و عبرت بگیرند از این آیات و احادیث که آنان را از این روش دردناک - که شایسته و سزاوار پدر و مادری که خستگی و مشقت کشیده‌اند و تربیت کرده‌اند، نیست - باز می‌دارد.

ای کاش که از داستان صالحان و نیکی آنان به پدر و مادرشان درس عبرت بگیرند. ابن سیرین برای مادرش غذا تقدیم می‌کرد و با مادرش در یک ظرف غذا نمی‌خورد، از ترس این‌که مبادا دستش را به طرف لقمه‌ای دراز کند که او آن را در نظر گرفته است.

امام احمد با آن همه بزرگواری، در خانه به مادرش خدمت می‌کرد، جایی که مادرش پس از الله تعالی یاریگری جز او نداشت.

او غذا می‌پخت، خانه را جارو می‌زد و کارهای مادرش را انجام می‌داد.

نافرمانی از والدین نیز اشکال و انواع بسیاری دارد و آنچه ذکر شد متداول‌ترین آنها بود.

اما نوع دیگری از حقوق و نافرمانی هم وجود دارد. نافرمانی امت از آفریدگارش؛ درست همان‌گونه که شاهدش هستیم. با فاصله گرفتن از دین و دور شدن از اطاعت پروردگار و تقلید از کفار در تمام احوال و رفتار، با این تصور که در این تقلید پیشرفت و تمدن است.

---

---

این امت ندانسته است که تمدن و پیشرفت در حقیقت متمایز شدن در شخصیت و تحقق کتاب پروردگار و سنت پیامبرش ﷺ می باشد.

از الله متعال مسألت دارم که این امت را به راه درست رهنمود سازد و بار دیگر آن را به مجد و عظمتش بازگرداند تا بهترین امتی باشد که برای راهنمایی مردم فرستاده شده است.

و الله داناتر است، و صلی الله علی نبینا محمد وآله و صحبه و سلم.



## پناه بردن رحم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على أشرف الأنبياء والمرسلين نبينا محمد وآله وصحبه أجمعين.

أما بعد...

از ابوهريره رضي الله عنه روایت است که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخُلُقَ حَتَّى إِذَا فَرَّغَ مِنْ خَلْقِهِ، قَالَتِ الرَّحْمُ: هَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ الْقَطِيعَةِ. قَالَ: نَعَمْ، أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ أَصِلَ مِنْ وَصْلِكَ وَأَقْطَعَ مَنْ قَطَعَكَ؟ قَالَتْ: بَلَى يَا رَبِّ. قَالَ: فَهَوَ لِكَ . قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم «فَاقْرَءُوا إِن شِئْتُمْ:

﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ ﴿٣١﴾<sup>(١)</sup> [محمد: ٢٢-٢٣]. «الله مخلوقات را آفرید، وقتی از آفرینش خود فارغ شد رحم گفت: این مقام و منزلت کسی است که از قطع صله‌ی رحم به تو پناه می‌آورد.

فرمود: بله، آیا راضی نیستی که با کسی که رابطه‌ی با تو را برقرار دارد پیوند برقرار کنم و با کسی که این رابطه را قطع کند، قطع ارتباط نمایم؟ گفت: بله، ای پروردگار.

فرمود: پس خواسته‌ات اجرا می‌شود.

رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: اگر می‌خواهید بخوانید:

«پس [ای منافقان،] آیا امید بستید که چون [از الله] برگشتید [یا سرپرست مردم شدید] در [روی] زمین فساد کنید و خویشاوندی‌های خود را از هم بگسلید؟ اینان همان کسانی‌اند که الله آنان را لعنت نموده است و [گوش دل] ایشان را ناشنوا و چشم‌های‌شان را نابینا کرده است».

در این احادیث چند مسأله هست؛ اول: فرمایش رسول الله ﷺ که فرمود: «الله مخلوقات را آفرید».

اهل حدیث گفته‌اند: منظور از مخلوقات، آفریدن آسمان‌ها و زمین است. ابن حجر گوید: شاید «الله مخلوقات را آفرید» بدین معنا باشد که وقتی تقدیر مخلوقات قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین در لوح محفوظ نوشته است.

می‌گوییم: این اشتباه و بعید است و با ظاهر حدیث نیز مخالف است، رسول الله ﷺ آشکارا به ما خبر داده است که الله متعال موجودات را آفرید، یعنی این کار را به اتمام رساند و همچنین مقادیر و اندازه‌گیری‌ها را که این اعتقاد اهل سنت و جماعت است. الله آن را پنجاه هزار سال پیش از آفریدن آسمان‌ها و زمین نوشته است؛ همان‌گونه که در حدیث آمده است:

«كَتَبَ اللَّهُ مَقَادِيرَ الْخَلَائِقِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِخَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»<sup>(۱)</sup>.  
«الله مقادیر همه چیز را پنجاه هزار سال پیش از آفریدن آسمان‌ها و زمین نوشته است».

در کتابی که نزد الله بر روی عرشش است.

در همین کتاب آمده است که:

﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾.

«رحمتم همه چیز را فراگرفته است».

همچنین در این کتاب آمده است:

«إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي»<sup>(۲)</sup>. «رحمتم از غضبم پیشی گرفته است».

از الله مسألت داریم که به ما و شما رحم کند.

الله آسمان‌ها و زمین را همان‌گونه که در قرآن به روشنی آمده است، در شش روز آفریده است.

«زمانی که از آفریدنش فارغ آمد». یعنی: الله سبحانه و تعالی آفریدن مخلوقات و آسمان‌ها و زمین را به پایان رساند.

«رحم گفت» یعنی: رحمی که پیوندش برقرار است.

برخی می‌گویند: رحم زن، زیرا محل باردار شدن است.

۱- مسلم، حدیث ۶۶۹۹.

۲- بخاری، حدیث ۷۲۵۶، ۷۳۸۸، ۷۲۸۷ و مسلم، حدیث ۶۹۱۹.

آنچه پیداست پیوندی است که مردم را به یکدیگر مرتبط می‌سازد.  
 الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَأَنْقُوا لِلَّهِ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ﴾ [النساء: ۱].

«و از الله که به [نام] او از همدیگر درخواست می‌کنید، و از [گسستن] رابطه خویشاوندی پروا دارید».

رحم گفت: «این مقام و منزلت کسی است که از قطع صله‌ی رحم به تو پناه می‌آورد». پس رحم لب به سخن گشود.

اما آیا به زبان گویش سخن گفت یا به زبان حال؟

معتزله در این باره می‌گویند: به زبان حال سخن گفت، مثل این فرمایش الهی درباره‌ی آسمان‌ها و زمین: ﴿قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾ [فصلت: ۱۱]. «آن دو گفتند: فرمان‌پذیر آمدیم» نه با صدا بلکه با زبان حال.

اهل سنت می‌گویند: نه، بلکه آن را حمل بر ظاهر می‌کنیم و او در واقع سخن گفته است، زیرا الله متعال به ما خبر داده است که او سخن گفته است.  
 پس چرا بر مبنای ظاهرش بر آن حکم نکنیم.

در روایت صحیح دیگری آمده است: رحم بسان شکایت‌کننده‌ای به عرش الهی چسبید و از کسی که این پیوند را قطع کند، به الله پناه برد.

زیرا پناه گیرنده به کسی که به او پناه می‌برد، می‌چسبید، به همین خاطر رحم گفت: «این مقام و منزلت کسی است که به تو پناه می‌آورد». یعنی: به جایگاهی رسیدم که از شر کسی که صله‌ی رحم را قطع می‌کند، به تو پناه می‌آورم، پس مرا نجات بده و یاری کن».

پناه بردن هم جز به الله تعالی امکان‌پذیر نیست. این فرمایش الهی:

﴿فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ [النحل: ۹۸].

«از شیطانِ مطرود به الله پناه بر».

یعنی: از شر شیطان به الله پناه ببر.

به همین خاطر وقتی رسول الله ﷺ سحر و جادو شد، الله ﷻ این آیه را نازل کرد:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ [الفلق: ۱].

«ای پیامبر! بگو: «به پروردگار سپیده دم پناه می‌برم»

و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ [الناس: ۱].

«(ای پیامبر) بگو: «به پروردگار مردم پناه می‌برم»

باید به الله پناه برد، دلیل شرک مشرکان عرب این بود که به غیر از الله پناه می‌بردند.

به عنوان مثال از شر جن الله دشت و صحرا پناه می‌بردند.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾

[الجن: ۶].

«و مردانی از آدمیان به مردانی از جن پناه می‌بردند و بر سرکشی آنها می‌افزودند».

بنابراین فقط باید به الله پناه برد و کسی جز الله توانایی پناه دادن را ندارد، زیرا او

صاحب قدرت و عزت است.

به همین خاطر الله سبحان کسی را که الله جز او بگیرد، ملامت و سرزنش می‌کند:

﴿وَاتَّخَذُوا مِن دُونِهِ ءَالِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ

صَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا﴾ [الفرقان: ۳].

«و به جای او معبودانی برای خود گرفته‌اند که چیزی را خلق نمی‌کنند و خود خلق

شده‌اند و برای خود نه زبانی را در اختیار دارند و نه سودی را، و نه مرگی را در اختیار

دارند و نه حیاتی و نه رستاخیزی را».

در کتاب‌های ادبی آمده است که یکی از شاعران اندلس بر یکی از پادشاهان دنیا

وارد شد و گفت:

مَا شِئْتَ لَا مَا شَاءَتِ الْأَقْدَارُ فَاحْكُمْ فَإِنَّتِ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

«هر آنچه تو بخواهی همان می‌شود نه آنچه تقدیر بخواهد، پس حکمرانی کن که تو

یکتای قهار هستی».

سلطان جنایتکار چیزی نگفت و مردم هم این سخنان را انکار نکردند.

پس الله متعال به او خبر داد که یگانه‌ی قهار و کسی که همه‌ی امور در دست

اوست، کیست.

الله آن شاعر را به بیماری بسیاری سختی که پزشکان از درمان آن درمانده شدند،

مبتلا کرد، تا آنجا که بسان سگی در بسترش پارس می‌کرد و شب تا صبح در

رختخوابش می‌غلغلتید.

زیرا الله متعال خواست تا معنا و مفهوم این بیت را به او بچشانند.  
در پایان آن شاعر از مستی‌اش به خود آمد و در بیماری مرگ که جز پوستی بر  
استخوانش نمانده بود، چنین سرود:

أَبْعَيْنِ مُفْتَقِرٍ إِلَيْكَ نَظَرْتُ لِي      فَأَهْتَتِي وَقَذَفْتَنِي مِنْ حَالِقِ  
لَسْتُ الْمَلُومَ أَنَا الْمَلُومَ لِأَنَّي      عَلَّقْتُ أَمَالِي بِغَيْرِ الْحَالِقِ

«آیا با دیده‌ی یک نیازمند و محتاج به تو، به من نگرستی، پس به من اهانت کردی  
و سخن زشتی به من زدی، نباید تو را سرزنش کرد، بلکه من باید مورد سرزنش و  
توبیخ قرار بگیرم، زیرا امیدها و آرزوهایم را به کسی غیر از الله آفریننده پیوند دادم».  
به امام احمد گفتند: توکل چیست؟

گفت: توکل کاری است که ابراهیم هنگام نزدیک شدن به آتش انجام داد و گفت:

﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [آل عمران: ۱۷۳].

«الله ما را بس است و نیکو حمایتگری است».

در سیره‌ی سیدنا ابراهیم عليه السلام آورده‌اند که وقتی مثل گلوله‌ای او را در منجنیق  
گذاشتند، همه‌ی دوستان و نزدیکانش از او روی گرداندند، پس توحید و یکتاپرستی در  
درون و قلبش بسان کوهی استوار گردید، زیرا او نیز بسان پیامبر ما، سرور موحدان  
است.

وقتی به‌سوی آتش پرتاب شد و در هوا بود، جبرئیل به او گفت: «ای ابراهیم! آیا  
چیزی از من نمی‌خواهی؟».

جبرئیل عليه السلام به خواست الله توانایی نجات او را داشت.  
ابراهیم فرمود: از تو چیزی نمی‌خواهم، بلکه از الله می‌خواهم.  
وقتی به آتش نزدیک شد، فرمود:

﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [آل عمران: ۱۷۳].

«الله ما را بس است و نیکو حمایتگری است».

پس هیچ آسیبی به او نرسید.

در صحیح بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که:



وقتی ابراهیم در آتش افکنده شد، گفت: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ «الله ما را بس است و نیکو حمایتگری است».

و وقتی به محمد گفتند:

﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا  
حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [آل عمران: ۱۷۳].

«مردمان برای [جنگ با] شما گرد آمده‌اند پس، از آن بترسید. و [لی این سخن] بر ایمان‌شان افزود و گفتند: الله ما را بس است و نیکو حمایتگری است».

جواب این بود:

﴿فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّهِنَّ سُوءٌ وَأَتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو  
فَضْلٍ عَظِيمٍ﴾ [آل عمران: ۱۷۴].

«پس با نعمت و بخششی از جانب الله، [از میدان نبرد] بازگشتند، در حالی که هیچ آسیبی به آنان نرسیده بود، و هم‌چنان رضایتمندی الله را پیروی کردند، و الله دارای بخششی عظیم است».

داستان خالد بن ولید زمانی که به جنگ یرموک رفت، بارها تکرار شده است. سپاه او حدود سی هزار سرباز و لشکر روم دویست و هشتاد هزار سرباز بودند. وقتی دو سپاه با هم روبرو شدند و شروع به مبارزه کردند، یکی از مسلمانان به خالد گفت: تعداد رومیان چقدر زیاد و ما چقدر کم هستیم!

خالد گفت: نه به الله قسم، بلکه تعداد ما زیاد و رومیان کم هستند، زیرا الله متعال با ماست.

شخص مسلمان دیگری گفت: ای خالد، فکر می‌کنم بهتر باشد به کوه اجا و سلمی فرار کنیم.

او گفت: به الله سوگند به کوه اجا و سلمی فرار نمی‌کنیم، بلکه به سوی الله فرار می‌کنیم:

﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [آل عمران: ۱۷۳].

«الله ما را بس است و نیکو حمایتگری است».

جنگ آغاز شد و خالد پیروز و سربلند گشت، چرا که الله برای او کافیست.

گوید: «رحم گفت: این مقام و منزلت کسی است که از قطع صله‌ی رحم به تو پناه می‌آورد».

یعنی: پروردگارا! از کسی که در زندگی پیوندم را قطع می‌کند به تو پناه می‌آورم، زیرا قطع کننده‌ی صله‌ی رحم سزاوار لعنت الله می‌باشد، در کتاب حکیم آمده است:

﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقْطِعُوا أَرْحَامَكُمْ ۗ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ﴾ [محمد: ۲۲-۲۳].

«پس [ای منافقان،] آیا امید بستید که چون [از الله] برگشتید [یا سرپرست مردم شدید] در [روی] زمین فساد کنید و خویشاوندی‌های خود را از هم بگسلید؟ اینان همان کسانی هستند که الله آنان را لعنت نموده است».

جعفر صادق به پسرش می‌گوید: فرزندم! با سه کس هم‌نشین مشو:

۱- با فاجر و بدکار که با فجور و نافرمانی‌اش با تو دشمنی می‌کند.

۲- با قطع کننده‌ی صله‌ی رحم که در آسمان‌ها و زمین ملعون است.

۳- با بخیل که ضروری‌ترین نیازت را به تو می‌فروشد.

الله تعالی فرمود: «آری» یعنی از شر قطع کننده‌ی صله‌ی رحم به تو پناه می‌دهم.

سپس الله فرمود: «آیا راضی نیستی که با کسی که صله‌ی رحم را برقرار می‌کند

ارتباط داشته باشم و با کسی که آن را قطع می‌کند، قطع ارتباط نمایم؟»

گفت: «آری».

جوابش «آری» است، زیرا در پاسخ یک سؤال آمده است.

به همین خاطر الله فرمود:

﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾ [الأعراف: ۱۷۲].

«آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری».

ابن عباس رضی الله عنهما گوید: اگر می‌گفتند: «نعم» کافر می‌شدند، زیرا سؤال با همزه‌ی

استفهام مطرح شده است و با کلمه‌ی «نعم» پاسخ داده نمی‌شود، زیرا معنایش اعتراف

به محتوای سؤال است، گویی آنان - پناه بر الله - می‌گویند: بله، تو پروردگار ما نیستی!

سپس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: اگر دوست داشتید این آیه را بخوانید:

﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقْطِعُوا أَرْحَامَكُمْ ۗ أُولَٰئِكَ

الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ﴾ [محمد: ۲۲-۲۳].

«پس [ای منافقان،] آیا امید بستید که چون [از الله] برگشتید [یا سرپرست مردم شدید] در [روی] زمین فساد کنید و خویشاوندی‌های خود را از هم بگسلید؟ اینان همان کسانی که الله آنان را لعنت نموده و [گوش دل] ایشان را ناشنوا و چشم‌هایشان را نابینا کرده است».

الله سبحان می‌فرماید: اگر کاری انجام دادید و به الله کفر ورزیدید، تنها چیزی که باقی می‌ماند این است که صله‌ی رحم را قطع کنید، این مفهوم کلی آیه است. این همان عبارتی است که وقتی انسانی گناه و اشتباهی از او سر می‌زند به او می‌گویند: چیزی نمانده جز اینکه نماز را ترک کنی! یا اگر می‌خواهی نماز را هم رها کن.

در واقع تو این کار را نمی‌پسندی، اما او را تهدید می‌کنی و به او هشدار می‌دهی. الله متعال می‌فرماید: هنگامی که از ایمان روی گردانیدید، چیزی نمی‌ماند جز اینکه صله‌ی رحم را هم قطع کنید، گناه آن آسان‌تر از ترک ایمان است.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ الرَّحِمَ شَجْنَةٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَقَالَ اللَّهُ مَنْ وَصَلَكِ وَصَلْتُهُ وَمَنْ قَطَعَكِ قَطَعْتُهُ»<sup>(۱)</sup>.

«رحم شاخه‌ای از جانب رحمان است، الله گفت: کسی که پیوندت را برقرار سازد، من نیز ارتباطم را با او برقرار می‌سازم و کسی که آن را قطع کند، من نیز با او قطع ارتباط می‌کنم».

کلمه «شَجْنَةٌ» به دو حالت حرکت گذاری شده است: «شُجْنَةٌ وَ شَجْنَةٌ».

«شُجْنَةٌ» تکه و قطعه‌ای از یک چیز.

«شَجْنَةٌ» پیچ‌های دره است.

«الشُّجُونُ»: نیز رگ‌های بدن است.

«الشُّجُونُ»: سخنانی که به هم پیوسته است. عرب‌ها می‌گویند: الحدیث ذو شجون، یعنی: سخن، سخن را به دنبال دارد. سخن تشویق کننده است و انسان به محض اینکه سخنش را در یک موضوع تمام می‌کند، وارد موضوع دیگری شده است و درباره‌اش سخن می‌گوید، همان‌گونه که ابن رومی می‌گوید:

وَحَدِيثُهَا السُّحْرُ الْحَلَالُ لَوْ أَنَّهُ لَمْ يَجْنِ قَتَلَ الْمُسْلِمِ الْمُتَحَرِّزِ  
وَإِنْ طَالَ لَمْ يُمْلِلْ وَإِنْ هِيَ أَوْجَزَتْ وَدَّ الْمُحَدَّثُ أَنَّهُمَا لَمْ تُوجِزْ

«سخنش جادوی حلال است اگر منجر به قتل مسلمانی که مواظبش هست، نشود، اگر طولانی کند خسته نمی‌کند و اگر راه ایجاز و اختصار را در پیش بگیرد، کسی که با او صحبت می‌شود دوست دارد که اختصار و ایجاز نمی‌کرد».

می‌گویند: «الشَّجْنُ»: یعنی تأسف، سوز و گداز دل.

«أَنَا ذُو شَجْنٍ» یعنی: من متأسفم و در دلم سوز و گدازی است.

«أَشَجَنَانِي» یعنی: به یاد انداختن و به شور و نشاط آوردن.

تَذَكَّرْتُ وَالتَّذَكُّرُ تَهْيِجٌ عَلَى الْفَتَى وَمِنْ عَادَةِ الْمُحْزُونِ أَنْ يَتَذَكَّرَا

«به یاد آوردم و یادآوری جوان را برانگیخته می‌نماید و به هیجان می‌آورد، و انسان غمگین معمولاً یادآوری می‌کند».

کلمه «شَجَنَةٌ» در اینجا به معنای قطعه‌ای از یک چیز است، یعنی: از الله رحمان.

گفته شده است: یکی از فیض‌ها و نیکی‌های الهی.

همچنین گفته شده است: یکی از آفریدگانش و اضافه شدنش به خاطر عزت و ارج

نهادن است. یعنی الله متعال آن را خلق کرده است.

یا اسمش را از اسم الله ﷻ (رحمان) مشتق کرده است و این اشتقاق از باب

تشریف و ارج نهادن است.

برخی از اهل علم و اهل سنت معتقدند که: اسم رسول الله، محمد از اسم الله

مشتق شده است، زیرا الله همان محمود و ستوده شده است و او صاحب حمد و سپاس

است، تا آنجا که حسان گوید:

وَسَقَّ لَهُ مِنْ اسْمِهِ لِيُجَلَّهُ فَذُو الْعَرْشِ مُحَمَّدٌ وَهَذَا مُحَمَّدٌ

«نامش را از نام خود مشتق کرد تا او را بزرگ بدارد، چرا که صاحب عرش محمود و

ستوده شده است و این هم محمد - یعنی ستوده شده - است».

الله فرمود: «کسی که پیوندت را برقرار سازد، من با او ارتباط برقرار می‌کنم و

کسی که پیوندت را قطع کند، من نیز با او قطع رابطه می‌کنم». و این مثل حدیث قبلی

است.

بدان که صله‌ی رحمی که بدان بسیار تشویق می‌شود، آن است که با کسانی که با تو قطع ارتباط می‌کنند و پیوند رحم را برقرار نمی‌سازند، ارتباط برقرار کنی و بر این کار مداومت و این والاترین درجه‌ی صله‌ی رحم است، زیرا رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«لَيْسَ الْوَاصِلُ بِالْمُكَافِئِ وَلَكِنَّ الْوَاصِلَ الَّذِي إِذَا قُطِعَتْ رَحْمَتُهُ وَصَلَهَا»<sup>(۱)</sup>. «واصل (انجام دهنده‌ی صله‌ی رحم) آن نیست که با شخصی که با وی صله‌ی رحم انجام داده است، صله‌ی رحم به‌جای آورد و تلافی کند؛ بلکه واصل کسی است که با شخصی که پیوند و صله‌ی او را قطع کرده است و با او صله‌ی رحم انجام نمی‌دهد، صله‌ی رحم، به‌جای آورد.»

یعنی: کسی سزاوار نام وصل کننده و ارتباط برقرار کننده را دارد که با کسی که صله و پیوند خویشاوندیش را با او قطع کرده است، صله‌ی رحم را برقرار سازد. به همین خاطر بارها داستان مردی را شنیدیم که صله‌ی رحم را با خویشاوندانش برقرار می‌کرد، ولی آن‌ها این پیوند را قطع کرده بودند و آن را ادا نمی‌کردند. او نزد رسول الله ﷺ شکایت کرد و پیامبر ﷺ به او فرمود:

«لَيْنٌ كُنْتُ كَمَا قُلْتُ، فَكَأَنَّمَا دُسِفُهُمُ الْمَلُّ، وَلَا يَزَالُ مَعَكَ مِنَ اللَّهِ ظَهِيرٌ عَلَيْهِمْ مَا دُمْتُ عَلَى ذَلِكَ»<sup>(۲)</sup>. «اگر تو چنین باشی که می‌گویی، مثل این است که (با این کازت) خاکستر داغ به آنان می‌خورانی و پیوسته تا هنگامی که بر این روش باشی، پشتیبانی از جانب الله و علیه آنان همراه تو خواهد بود.»

«مل» یعنی خاکستر بسیار داغ و سوزان.

شاعر نیز چنین می‌سراید:

وَبَيْنَ بَنِي عَمِّي لَمْخْتَلِفٌ جِدًّا	وَإِنَّ الَّذِي بَيْنِي وَبَيْنَ بَنِي أَبِي
وَإِنْ هَدَمُوا مَجْدِي بَنَيْتُ هُمْ مَجْدًا	فَإِنْ أَكَلُوا حَمِي وَفَرَّتْ حُومُهُمْ
وَلَيْسَ رَأْسُ الْقَوْمِ مَنْ يَحْمِلُ الْحِقْدَا	وَلَسْتُ بِأَحْمَلُ حِقْدًا عَلَيْهِمْ
وَإِنْ قَلَّ مَالِي لَمْ أَكْفُهُمْ رِفْدًا	لَهُمْ جُلٌّ مَالِي إِنْ تَتَابَعِ لِي غَنَى

۱- بخاری، حدیث ۵۸۵۴، ابوداود، حدیث ۱۶۹۸، ترمذی، حدیث ۱۹۱۲ و احمد، حدیث ۶۷۶۶.

۲- مسلم، حدیث ۶۴۷۷ و احمد، حدیث ۷۹۵۰.

«پیوند و رابطه‌ای که میان من و فرزندان پدرم و عموزادگانم است کاملاً متفاوت است،

اگر آبرو و ناموسم را هتک کنند، گوشتشان را زیاد می‌کنم و اگر مجدم را در هم شکنند، مجد و عظمت آنان را می‌سازم و هرگز کینه‌ای قدیمی از آنان به دل ندارم، چرا که رئیس قبیله، کسی نیست که حقد و کینه به دل گیرد،

اگر پیاپی ثروتمند شوم قسمت اعظم ثروتم به آنان تعلق دارد و اگر ثروتم کم شود آنان را به خاطر بذل و بخشش به زحمت نمی‌اندازم».

از الله متعال مسألت دارم که ما را از زمره‌ی کسانی بگرداند که صله‌ی رحم را به‌جا می‌آوریم تا الله در دنیا و آخرت پیوندش را با ما برقرار سازد.

والله أعلم، و صلی الله علی نبینا محمد وآله وصحبه وسلم.



## وضعیت خانه‌ها

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾. والصلاة والسلام على المعلم النحرير والهادي الكبير والبشير النذير، محمد بن عبدالله.

اما بعد...

برادران دینی‌ام، پدران شما با این عقیده به جنگ رفتند و توانستند سرزمین‌های فارس و روم را فتح کنند و در آن روزها، حدود الهی را رعایت کردند و حفظ نمودند و از پیروی و اطاعت شیطان دوری جستند.

اکنون بنگر راه آنان را؟ از کسانی که مساجد و نماز را ترک کرده‌اند تا کسانی که سنت و منهج و راه و روش قرآن را رها کرده‌اند و دم از آزادی زن، خارج شدن از خانه، اختلاط با مردان و حضور همراه مرد در هر مکانی می‌زنند.

شاعر درباره‌ی آنان چنین می‌سراید:

أَمَّا التَّلَاوَةُ فَالْغَطَاءُ لَدَيْهِمْ      لَعِبُ الْبَلُوتِ وَجَلْسَةُ الدُّخَانِ  
أَكَلُوا الرِّبَا وَتَسَابَقُوا فِي كَسْبِهِ      وَتَصَارَعُوا لِـمُخَدَّرٍ فَتَّانِ  
فَاسْتَاهَلُّوا غَضَبَ إِلَهِ فَدَكَّهُمْ      بِالْجُوعِ وَالتَّكْسِيرِ وَالْفَيْضَانِ

«تلاوت نزد آنان جای خود را به آواز، بازی با بلوت و نشستن برای دود داده است. ربا خوردند و در کسب آن با هم مسابقه دادند و در به دست آوردن مواد مخدر فتنه‌انگیز با هم جنگ و ستیز کردند، پس خشم و غضب الهی را به جان خریدند. پس او نیز با گرسنگی، فروپاشی و طغیان آنان را از بین برد.»

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾ [النحل: ۱۱۲].

«و الله شهری را مثال زده است که امن و امان بود [و] روزی‌اش از هر سو فراوان



می‌رسید، پس [ساکنانش] نعمت‌های الله را ناسپاسی کردند و الله هم به سزای آنچه انجام می‌دادند، طعم گرسنگی و هراس را به [مردم] آن چشانید.

﴿وَكَايِنٍ مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا ﴿٨﴾ فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عِقَبُهُ أَمْرًا حُسْرًا ﴿٩﴾﴾  
[الطلاق: ۸-۹]

«و چه بسیار شهرها که از فرمان پروردگار خود و پیامبرانش سرپیچیدند و از آن‌ها حسابی سخت کشیدیم و آنان را به عذابی [بس] زشت عذاب کردیم. تا کیفر زشت خود را چشیدند، و پایان کارشان زیان بود.»

در آخرین شماره‌ی روزنامه‌ی «المسلمون» خبر ترسناک و وحشتناکی آمده بود، خبری بس ناراحت کننده. داستانی طولانی از چهار زن عرب در سرزمینی که ادعای اسلام دارد.

این زنان به کشور عربی دیگری مسافرت کردند و به عنوان فروشنده‌ی مواد مخدر دستگیر شدند، زانی که سن و سال بعضی از آن‌ها به شصت می‌رسد و فرزند، شوهر، دختر و پسر همراه‌شان است! اما کسی که الله را از یاد ببرد، الله نیز رابطه‌اش را با او قطع می‌کند. آنان محکوم به اعدام شدند، ما به حکم اعدام اعتراض نداریم، چرا که این کمترین مجازات برای چنین افرادی است.

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرُسُلَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّن خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ حِزْبٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٣٣﴾﴾ [المائدة: ۳۳].

«سزای کسانی که با [دوستداران] الله و پیامبر او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند، جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پای‌شان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند. این، رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت.»

فقط ما می‌پرسیم: چنین جنایتی که خشم الله را برانگیخته است، چه دلیلی می‌توان داشته باشد؟ اسباب چنین لغزش و سقوطی چیست؟ نتیجه‌گیری و استنتاج و برداشت الله علیم از این معصیتی که جامعه‌ی مسلمان هر صبح و شام در دام آن گرفتار می‌آید چیست؟ حتی دختران در کنار پسران در ترویج مواد مخدر، زنا،

بی‌بندوباری، مجالس شراب و برانگیختن خشم و غضب یکتای بی‌همتا مشارکت دارند؟!

دلیلش این است که آنان الله را فراموش کرده‌اند و الله نیز آنان را از خود بی‌خود کرده است:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [الحشر: ۱۹].

«و چون کسانی می‌باشید که الله را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خود فراموشی کرد آنان همان نافرمانانند».

نه تنها این بلکه در برخی مناطق زنانی یافت می‌شود که به سن چهل سالگی رسیده‌اند ولی نماز نمی‌خوانند! احکام حیض را نمی‌دانند! احکام غسل جنابت را نمی‌دانند! این همان فراموش کردن الله است، این نادانی و جهل نسبت به دین است. آنان ایمان را با این چیزهای فریبنده و جدید عوض کرده‌اند، مانند ویدیویی که میزان ویران‌گری‌اش در یک ساعت به اندازه‌ی ویرانی یک سال لشکر ناپلئون و هیتلر است.

همچنین با مجلات مبتذلی که همراه سبزیجات و نان فروخته می‌شود و با تصاویر و عکس‌های لخت و عریانی که به اندازه‌ی خرابی و ویرانی شش ماه نیروهای بین‌المللی همه چیز را نابود می‌سازد.

تازه شوهر یا پدری هم در کنارشان هست که می‌خورد و می‌نوشد ولی نه ایمانی دارد، نه غیرتی و نه خشم و غضبی از هتک حرمت حدود الهی. او از اینکه زنش بدحجاب، با آرایش کامل و با عطر خوش و در کمال زینت و آراستگی از خانه خارج شده است و ساعت‌ها در بازار گردش می‌کند، ناراحت نمی‌شود. یا دختری که از خانه بیرون می‌رود و با هرکسی که بخواهد تلفنی صحبت کند و پیام می‌فرستد جز کسی که الله به او رحم کند.

این در حالی است که پدر ایمان را به خانه‌اش نیاورده است، به خانواده‌اش نماز نیاموخته است و کتاب‌ها و نوارهای اسلامی را در اختیارشان نگذاشته است.

او خانواده‌اش را به جلسات درس یا سخنرانی اسلامی نبرده است، بدین ترتیب اطلاعات همسرش از اسلام صفر است! به هزاران ترانه گوش می‌دهد، هزاران سریال را

دنبال می‌کند، به تماشای هزاران تئاتر می‌پردازد و هزاران مجله را مطالعه می‌کند! ولی به تلاوت قرآن، حدیث پیامبر ﷺ یا سخنرانی و درسی گوش فرا نداده است! علاوه بر این همه فساد و تباهی، طبقه‌ای در جامعه‌ی اسلامی به وجود آمده است که دانسته یا ندانسته سعی در انهدام اخلاق جامعه و انتشار رذایل و پستی‌ها در آن دارد به عنوان مثال:

احسان عبدالقدوس بیش از سی نشریه می‌نویسد که در آن پیامبر ﷺ رسالت و دین را به باد تمسخر و استهزا می‌گیرد. او کتابی به عنوان «من آزادم» دارد که در آن زن را به سرکشی از شوهر و دوستی با هرکه می‌خواهد و برقراری روابط با افراد فراخوانده است. سپس می‌گوید: زنا، عرفی تقلیدی است!

همچنین نجیب محفوظ که جایزه‌ی نوبل شیادی و حقه‌بازی را گرفته است؛ زیرا به ترویج بی‌دینی می‌پردازد، چرا که این یکی از ابزار صهیونیست جهانی است، او داستانی دارد به عنوان: «بچه‌های محله‌ی ما» که شیطان از فرط خباثت، فحشا و انحطاط از خواندنش شرم و حیا می‌کند!

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوْنَهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشْوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ [الجاثية: ۲۳].

«پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و الله او را دانسته گمراه گردانیده و بر گوش او و دلش مهر زده و بر دیده‌اش پرده نهاده است؟ آیا پس از الله چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟»

یکی از بزرگ‌ترین وظایف ما در زندگی این است که امتی باشیم که گواه مردم است:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳].

«و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد».

زمانی گواه مردمان خواهیم بود که وظیفه‌ی الهی را در قبال خود و دین الهی را در جوامع خود اجرا کنیم و شهادت و گواهی برای مردم این است که برای امت‌ها شهادت

دهیم آیا آنان در راه درست هستند یا منحرف شده‌اند؟ آیا هدایت شده‌اند یا در گمراهی‌اند؟ آیا عاقل و خردمندند یا در انحراف و گمراهی به سر می‌برند. اما چطور می‌توانیم بر مردم گواه و شاهد باشیم اگر خودمان منحرف باشیم، سستی کنیم و در برابر شریعت الهی سرکشی و عصیان کنیم؟  
 الله تعالی می‌فرماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰].

«شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید: به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند باز می‌دارید و به الله ایمان دارید».  
 زمانی بهترین امت خواهیم بود که امر به معروف کنیم و نهی از منکر نماییم و این مسأله‌ای است که در میان ما مرده است، جز کسانی که الله به آنان رحم کرده است و این امر مسئولیت گروه خاصی از مردم گشته است، پس کسی جز آنان امر نمی‌کند، کسی جز آنان نهی نمی‌کند و کسی جز آنان دعوت نمی‌دهد و این اشتباه است.  
 الله ﷻ می‌فرماید:

﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿۷۸﴾ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنِ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿۷۹﴾﴾ [المائدة: ۷۸-۷۹].

«از میان فرزندان اسرائیل، آنان که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند. این [کیفر] به خاطر آن بود که عصیان ورزیده و [از فرمان الله] تجاوز می‌کردند. [و] از کار زشتی که آن را مرتکب می‌شدند، یکدیگر را باز نمی‌داشتند. راستی، چه بد بود آنچه می‌کردند».  
 پس بر ماست که به امر به معروف کردن زنان و نهی از منکرشان اهمیت بدهیم، زیرا رسول الله ﷺ خبر داده است که بزرگ‌ترین فتنه‌ای که امت بدان گرفتار می‌شود، فتنه‌ی زنان است.

علاوه بر آن مسأله‌ی ازدواج را آسان بگیریم و به جوانان مسلمان صالح خوش آمد بگوییم و از ماندن دختران در خانه جلوگیری کنیم.

دختری به سن چهل سالگی رسیده است، زیرا پدرش مانع ازدواجش شده است و از این نمونه‌ها بسیارند. ما باید این پدران را به عدم بالا بردن مهریه‌ی دختران‌شان نصیحت کنیم اینکه آنان را در دورانی که فتنه بسیار است، عقیف و پاکدامن تربیت کنند. ازدواج سنت پیامبران است.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً﴾ [الرعد: ۳۸].

«و قطعاً پیش از تو [نیز] رسولانی فرستادیم، و برای آنان زنان و فرزندان قرار دادیم».

بنابراین مسلمان باید مسأله‌ی ازدواج را آسان و بی‌دردسر گردانند، چرا که مهریه‌ی شریف‌ترین دختران دنیا، فاطمه‌ی زهرا، دختر رسول الله ﷺ مادر حسنین فقط یک زره بود که قیمتش به دو درهم نمی‌رسید.

ولید بن عبدالملک، پسر خلیفه‌ی مسلمانان از دختر سعید بن مسیب خواستگاری می‌کند و سعید جواب رد به او می‌دهد.

گفتند: چرا؟

گفت: آیا او را از خانه‌ی قرآن به خانه‌ی ساز و آواز ببرم؟!

سپس او را در برابر دو درهم به ازدواج یکی از دانش‌آموزانش درآورد، زیرا رسول

الله ﷺ می‌فرماید:

«إِذَا أَتَاكُمْ مِّن تَرَضُونَ دِينَهُ وَخُلُقَهُ فَرَّوْجُوهُ، إِلَّا تَفَعَلُوا تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ

عَرِيضٌ»<sup>(۱)</sup> «اگر کسی نزدتان آمد که از دین و اخلاقش راضی هستید، پس او را ازدواج دهید وگرنه فتنه و فساد فراگیری خواهد شد».

والله أعلم، و صلی الله علی نبینا محمد وآله وصحبه وسلم.

۱- ترمذی، حدیث ۱۹۷۹، بیهقی در سننش، حدیث ۱۳۶۴۵، ر.ک: المشکاة، حدیث ۳۰۹۰. حکم  
آلبانی: حسن.

## اصول و پایه‌های تربیت نبوی

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ﴿كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾ و ﴿تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا﴾ ﴿٦٦﴾ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا ﴿٦٧﴾. والصلاة والسلام على مَنْ بعثه ربُّه هاديًا ومبشرًا ونذيرًا وداعيًا إلى الله وسراجًا منيرًا، بلغ الرسالة وأدى الأمانة ونصح الأمة.

اللهم صل على محمد ما تفوح مسك وفاح وما ترنم حمام وناح وما شدا بلبل وصاح.  
الْمُضْلِحُونَ يَدْجَمَعَتْ هِيَ أَنْتَ      بَلْ أَنْتَ الْيَدُ الْبَيْضَاءُ  
فَإِذَا سَخَوْتَ بَلَّغْتَ بِالْجُودِ الْمَدِي      وَفَعَلْتَ مَا لَا تَفْعَلُ الْأَنْوَاءُ  
وَإِذَا رَحِمْتَ فَأَنْتَ أُمٌّ أَوْ أَبٌ      هَذَانِ فِي الدُّنْيَا هُمَا الرَّحْمَاءُ

«مصلحان در یک دست گرد آمده‌اند که آن تو هستی، بلکه تو دست خوبی و دهنده هستی، هنگام سخاوتمندی، به اوج جود و بخشش می‌رسی و کاری می‌کنی که عالمان و خردمندان نکردند، و هنگامی که مهر می‌ورزی، گویی مادر یا پدر هستی، چرا که در دنیا این دو تنها مهربانان و مهرورزان هستند».

الله بر قهرمان رهنمای دعوت، استاد آن، توجیه کننده و معلم آن درود و سلام بفرستد، زیرا ما فقط به خاطر رسالت او گرد هم آمده‌ایم و تنها بر منهج او پیوند برادری برقرار نموده‌ایم و بر قواعد و مبادی جاویدان او با یکدیگر خالصانه دوستی نموده‌ایم.

رسول الله ﷺ چگونه اصحابش را تربیت کرد؟

چگونه از آنان انسان‌های بزرگی ساخت؟

روزی که رؤسای این سرزمین آمدند و ملت‌هایشان را نابود کردند تا از آنان برده و بنده بسازند، محمد ﷺ آمد تا از امت عرب بی‌سواد بدبخت، امت باعزت و جاویدان بسازد:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [الجمعة: ۱۲].

«اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاک‌شان گرداند و کتاب و حکمت بدی‌شان بیاموزد، و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

ای ملی‌گرایان قوم پرست! مجد و افتخارتان پیش از اسلام کجاست؟  
تاریختان قبل از رسالت جاویدان کجاست؟

شما پیش از محمد ﷺ هیچ هستید.

نَظَرَ إِلَيْهِ هَلَّا فَبَدَّلَ حَالَهَا	إِنَّ الْبَرِيَّةَ يَوْمَ مَبْعَثِ أَحْمَدٍ
خَيْرِ الْبَرِيَّةِ نَجْمَهَا وَهَلَاهَا	بَلْ كَرَّمَ الْإِنْسَانَ حِينَ اخْتَارَ مِنْ
جَبَّتِ الْكُنُوزَ فَكَسَّرَتْ أَعْلَاهَا	لَبَسَ الْمُرْقَعَ وَهُوَ قَائِدُ أُمَّةٍ
لَا تَبْتَغِي إِلَّا رِضَاهُ سَعَى هَلَا	لَمَّا رَأَاهَا اللَّهُ تَمَشَّى نَحْوَهُ
وَأَزَالَ شَانِيَهَا وَأَصْلَحَ بِهَاهَا	فَأَمَدَّهَا مَدَدًا وَأَعْلَا شَانِيَهَا

«روزی که احمد مبعوث شد، الله به مخلوقات نظری انداخت و احوال‌شان را تغییر داد و دگرگون ساخت، بلکه با انتخاب کردن بهترین آفریدگان به عنوان ستاره و هلال مخلوقات، انسان‌ها را گرامی داشت، او در حالی که رهبر امت بود، لباس پینه‌دار به تن کرد، گنج‌ها را به عنوان خراج گرفت و زنجیرهایشان را شکست، وقتی الله آنها را دید که سویی می‌رود، و چیزی جز رضایتش را نمی‌طلبد، به سویی شتافت، پس یاریش رساند و مقام و منزلتش را بالا برد و بدخواه و بدگویی را میراند و اوضاع و احوالش را اصلاح نمود».

این دعوت مبارک و میمون نیاز به راهنما، مرشد، استاد و قهرمانی دارد.

راهنما، استاد و قهرمانش محمد ﷺ است، چرا که هنوز با سنتش این قافله را راهنمایی می‌کند تا امت را سالم برساند و وارد بهشت کند.

استعمارگران گمان بردند که می‌توانند جوانان ما را نابود کنند و با زن و جام می به آنان هجوم ببرند.

الله نپذیرفت مگر اینکه نورش را کامل کند و مکر و نیرنگ استعمارگران را به خودشان بازگرداند و جوانان بار دیگر سر سجده به درگاه باری تعالی فرود آورند، در حالی که زبان حال‌شان می‌گوید:

وَمَا زَادَنِي شَرَفًا وَعِزًّا      وَكَدْتُ بِأَمْحَصِيٍّ أَطَأُ الثُّرَيَّا  
دُخُولِي نَحْتَ قَوْلِكَ يَا عِبَادِي      وَأَنْ صَيَّرْتَ أَحْمَدِي نَبِيًّا

«از جمله چیزهایی که بر شرف و افتخار من افزود و نزدیک بود پیام را بر ثریا بگذارم، این بود که شامل گفته‌ات «ای بندگانم» قرار گرفتم و احمد را پیامبرم قرار دادی».

#### اصول این رسالت پنج چیز است:

**اول:** تربیت اصحاب توسط رسول الله ﷺ بر محبت الله و پیامبرش، چنان محبتی که بدن به خاطرش تکه تکه شده و روح پاره پاره می‌گردد.

**دوم:** تربیت بر شجاعت و عمل، تا آنجا که از دیوارها و قلعه‌ها بالا رفته و جان‌شان را تسلیم شمشیرهایی می‌کنند که آنها را تکه تکه می‌کنند تا به بهشتی که پهنایش آسمان‌ها و زمین است، نایل آیند.

#### سوم: صراحت و وضوح

**چهارم:** رفق و نرمی که محمد، رسول الله ﷺ از روزی که دعوتش را با محبت و دوستی و با دسته گلی از اخلاص و انسجام، تقدیم مردم نمود، در پیش گرفته بود.

**پنجم:** تربیت‌شان بر بلندپروازی و همت والا و راضی نشدن به دنیا و طلای آن در مقابل فروختن ارزش‌ها و مبادی‌اش.

**اصل اول:** بزرگ‌ترین اصول است. پیامبر ﷺ به وسیله‌ی آن به مدینه آمد. یهودیان عطسه کنان<sup>(۱)</sup> نزد او آمدند و می‌گفتند: ما الله را دوست داریم ولی از تو پیروی نمی‌کنیم، پس الله نیز محبت‌شان را تکذیب کرد و ادعای‌شان را باطل اعلام نمود و به آنان فرمود:

۱- به امید آن که رسول الله ﷺ به آنان «یرحمکم الله» بگوید و رسول الله ﷺ به آنان «یهدیکم الله و یصلح بالکم» می‌گفت. [مترجم].



﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾ [آل عمران: ۳۱].

«بگو: اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید تا الله دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد».

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ [الأحزاب: ۲۱].

«قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول الله سرمشقی نیکوست: برای آن کس که به الله و روز بازپسین امید دارد و الله را فراوان یاد می‌کند».

پیامبر ﷺ آمد و محبت الله ﷻ و محبت خودش را در دل صحابه رسوخ داد. عمر همان‌گونه که در صحیح بخاری آمده است، می‌گوید: ای رسول الله، به الله قسم تو از مال، خانواده و فرزندم، به جز خودم نزد من محبوب‌تری. پیامبر فرمود: «نه، ای عمر تا این که از خودت هم محبوب‌تر باشم». عمر گفت: به الله سوگند ای رسول الله، از خودم هم برایم محبوب‌تر هستی. رسول الله فرمود: «حالا درست شد ای عمر»<sup>(۱)</sup>. ترمذی در حدیثی که برخی از علما سندش را صحیح دانسته‌اند آورده است که عمر خواست به عمره برود، پیامبر اکرم ﷺ به او فرمود: «برادرم، ما را در دعایت فراموش نکن».

رهبر و ریسی بزرگ به یکی از دانش‌آموزانش می‌گوید: «برادرم». عمر در ادامه افزود: «کلمه‌ای که دوست ندارم در برابرش دنیا و آنچه در دنیا است مال من باشد»<sup>(۲)</sup>.

عمر به عمره رفت اما گویی قلب، اشتیاق و احساساتش را همراه رسول الله ﷺ جا گذاشته بود.

بِنْتُمْ وَبِنَا، فَمَا ابْتَلْتُمْ جَوَانِحَنَا  
شَوْقًا إِلَيْكُمْ، وَلَا جَفَّتْ مَاقِينَا  
نَكَادُ، حِينَ تُنَاجِيكُمْ صَهَائِرُنَا  
يَقْضِي عَلَيْنَا الْأَسَى لَوْلَا تَأْسِينَا

۱- بخاری، حدیث ۶۴۸۵ احمد، حدیث ۲۲۱۲۵.

۲- ابوداود، حدیث ۱۴۹۹، ترمذی، حدیث ۳۷۰۵، احمد، حدیث ۱۹۶، ابن ماجه، حدیث ۲۹۶۵ و ر.ک: المشكاة، حدیث ۲۲۴۸.

«از یکدیگر جدا شدیم، پس استخوان‌های پهلوی ما تر نشد و چشمان ما خشک نشد،

اگر شما را الگو قرار نمی‌دادیم وقتی ضمیرهای ما با شما نجوا می‌کند نزدیک است از تأسف کارمان را یکسره سازد».

اشتیاق و محبت، اصالتش را در میدان جنگ و نبرد ثابت کرد. چه کسی انس بن نصر را بر آن داشت که در احد با شمشیرش به‌سوی میدان نبرد بشتابد و سعد بن معاذ به او بگوید: برگرد ای انس. او در جواب گفت: رهایم کن سعد، قسم به الله که معبودی جز او نیست، بوی بهشت از طرف احد به مشامم می‌رسد.

او در حالی که مورد اصابت هشتاد ضربه قرار گرفته بود، می‌میرد<sup>(۱)</sup>.

آیا این مودّت و محبت راستین نیست؟

چه کسی حنظله‌ی غسل داده شده را بر آن داشت که در اولین شب ازدواجش و درحالی که هنوز در جنابت است، به‌سوی نبرد بشتابد و خودش را فدای راه الله کند و به نشانه‌ی محبت جانش را تقدیم نماید، تا آنجا که رسول الله ﷺ در حالی که به آسمان اشاره می‌کرد، فرمود:

«قسم به ذاتی که جانم در دست اوست، من فرشتگان را می‌بینم که بین آسمان و زمین حنظله را غسل می‌دهند»<sup>(۲)</sup>.

مگر این مودّت و محبت نیست؟ به الله قسم این بزرگ‌ترین و زیباترین محبت و علاقه است.

عبدالله انصاری، پدر جابر پس از شکستن غلاف شمشیرش، کفن به تن کرد و خود را خوشبو می‌کند و می‌گوید: یا الله! امروز خونم را جهت رضایت و خشنودیت بگیر.

يَجُودُ بِالنَّفْسِ أَنْ صَنَّ الْبَخِيلُ بِهَا... وَالْجُودُ بِالنَّفْسِ أَقْصَى غَايَةِ الْجُودِ

«او جانش را می‌بخشد اگر بخیل، از بخشش آن بخل می‌ورزد، بخشش و عطای جان، بزرگ‌ترین سخاوت است».

۱- بخاری، حدیث ۳۹۶۰، ترمذی، ۳۳۲۲ و احمد، ۱۳۳۶۷.

۲- ابن سعد، ر.ک: جامع الأحادیث والمراسیل، حدیث ۶۵۳۷ والفتح الکبیر، حدیث ۴۵۳۸.

او به میدان نبرد می‌رود و کشته می‌شود، پسرش جابر گریه می‌کند، رسول الله ﷺ می‌فرماید: «به خاطر او اشک نیز - یا چرا به خاطر او گریه می‌کنی - فرشتگان تا بالا رفتن او را در سایه‌ی بال‌هایشان دارند»<sup>(۱)</sup>.

پیامبر در جایی دیگر در مورد او می‌فرماید:

«الله با همه از پس پرده و حجاب سخن گفته است در حالی که پدرت را زنده کرد و رو در رو با او سخن گفت و فرمود: آرزو کن تا برایت برآورده سازم. او گفت: پروردگارا! مرا زنده کن تا دوباره در راه تو کشته شوم، پروردگار ﷻ فرمود: من قبلاً اعلام کردم که کسی بر نمی‌گردد»<sup>(۲)</sup>.

الله روح او و برادرانش که همراه او کشته شده بودند در شکم پرندگان سبزرنگ عرشی قرار داد، همان‌گونه که در حدیث آمده است:

«فِي جَوْفِ طَيْرٍ خُضِرَ لَهَا قِنَادِيلٌ مُعَلَّقَةٌ بِالْعَرْشِ تَسْرُحُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ شَاءَتْ ثُمَّ تَأْوِي إِلَى تِلْكَ الْقِنَادِيلِ...»<sup>(۳)</sup>. «در دل پرندگان سبز است که چراغ‌هایی آویخته به عرش دارند،

هرگاه که بخواهد، از بهشت بهره‌مند می‌گردد، سپس به آن چراغ‌ها پناه می‌برد...»

وَمَنْ الَّذِي بَاعَ الْحَيَاةَ رَخِيصَةً وَرَأَى رِضَاكَ أَعَزَّ شَيْءٍ فَاشْتَرَى

«و کسی که زندگی را با قیمت ارزان بفروشد و رضایت و خشنودی تو را ارزشمندترین چیز ببیند، پس آن را بخرد».

آنان اصحاب محمد ﷺ بودند که آنان را بر اساس مودت و محبت تربیت کرده بود.

عبدالله بن جحش رضی الله عنه اولین کسی بود که امیر نامیده شد، او روز جنگ احد می‌آید و می‌گوید: پروردگارا! تو می‌دانی که من تو را دوست دارم و این مهریه‌ی بیعت است، بارالها! اگر این را می‌دانی، پس دشمنی نیرومند را به سویم بفرست که مرا در راه تو بکشد.

۱- بخاری، حدیث ۳۹۹۱ و مسلم، حدیث ۶۳۰۷ و ۶۳۰۸.

۲- ترمذی، حدیث ۳۱۰۵، ابن ماجه، حدیث ۱۹۳، ابن حبان، حدیث ۶۹۰۸ و ر.ک: المشكاة، حدیث ۶۲۴۶. حکم آلبانی: حسن.

۳- مسلم، حدیث ۴۸۴۱، ترمذی، حدیث ۳۱۰۶ و دارمی، حدیث ۲۴۱۲.

او نگفت: من او را بکشم بلکه گفت: مرا بکشد، شکمم را بدرد، بینی‌ام را قطع کند، چشمم را از کاسه درآورد و گوشم را ببرد، پس هنگامی که به من بگویی: چرا با تو چنین کردند؟ بگویم: به خاطر تو ای پروردگار<sup>(۱)</sup>.

بنابراین دوستداران الله به سوی محبت و دوستی الله می‌شتابند.

در حدیثی که طبرانی از رسول الله ﷺ روایت کرده است، آمده است که فرمود:  
«پرودگارت برای سه نفر می‌خندد»<sup>(۲)</sup>.

الله خنده‌ای دارد که سزاوار بزرگی اوست، ما کیفیت، مثال و شباهتی برای آن تعیین نکرده‌ایم و آن را انکار نمی‌کنیم، یکی از این سه نفر، مردی است که محبت او را بر آن داشت که به سفر برود، او همراه کاروانی به مسافرت رفت. کاروان خسته شد و افراد آن پیاده شدند و بر زمین خوابیدند، اما او نخوابید و با آب سرد وضویی گرفت، رو به قبله نمود و شروع کرد به گریه، زاری و تضرع و مناجات به درگاه الله.  
الله به فرشتگانش می‌فرماید:

«ای فرشتگانم، به این بنده‌ام بنگرید، او بستر نرم و لحاف گرمش را رها کرد و با آب سرد وضو گرفت و شروع کرد به دعا! شما گواه باشید که من او را آمرزیده‌ام و به بهشت می‌برم». آیا این محبت نیست؟! بلکه والاتر از هر محبتی است.

در یادداشت‌های یکی از دعوتگران آمده است که جوانی از شبه جزیره‌ی عربستان به شهر لندن در انگلستان سفر کرد. در آنجا یکتا پرستی، ایستادگی و ایمانش را اعلام کرد، زیرا او از سرزمین حرمین و جزیره‌ی مبارزه طلبی خارج شده بود.

او همراه پیرزنی در خانه‌ی یک انگلیسی ساکن شد و با وجود سرمای سوزان برف، وضو می‌گرفت و نماز صبح را می‌خواند و پیرزن او را زیر نظر داشت.

به او گفت: آیا تو دیوانه‌ای؟ گفت: نه. گفت: چگونه در چنین وقتی برمی‌خیزی و وضو می‌گیری؟ گفت: دینم مرا به این کار فرمان می‌دهد. گفت: نمی‌شود آن را به تأخیر بیندازی؟ گفت: اگر به تأخیر بیندازم، الله از من نمی‌پذیرد.

۱- سنن بیهقی، حدیث ۱۲۹۲۱، حاکم، حدیث ۲۴۵۰ و ر.ک: مجمع الزوائد، حدیث ۱۵۶۵۲ و الإصابه، حدیث ۴۵۸۳.

۲- احمد، حدیث ۱۱۵۰۶، ابن ابی شیبه در مصنف، حدیث ۳۵۲۳، عبد بن حمید در المنتخب، حدیث ۹۱۱ و ر.ک: المشکاة، حدیث ۱۱۲۸.

پیرزن سرش را تکان داد و گفت: چنین اراده‌ای آهن را درهم می‌شکند! چنین اراده‌ای آهن را درهم می‌شکند!

اصل دوم: تربیت‌شان بر مبنای شجاعت و عمل.

زندگی بندگی در برابر ماده یا ترس از آینده و تأمین آن نیست، چرا که آینده در دست الله است که خود آن را تأمین می‌کند.

به جوانی سی‌ساله می‌گویند: به فکر آینده‌ات باش و آن را تأمین کن حال آن که آینده‌اش، همسر و ماشین و ویلاست.

صبح که می‌شود، می‌گوید: ما و ویلا در حالی که از آن الله هستیم شب را به صبح رساندیم و ما و ماشین در حالی که از آن الله هستیم صبح را به شب رساندیم.

او در سجده به فکر ویلاست، در رکوع به فکر همسر است و وقتی به پهلو خوابیده به فکر ماشین است! این چه بلند پروازی و شجاعتی است؟

او حاضر است به خاطر ویلا بمیرد، به خاطر ویلا دوست بدارد و آن را آینده می‌نامد! آینده این نیست، زیرا آینده آن است که به الله ایمان داشته باشی و در بهشتی که

پهنایش به اندازه‌ی آسمان‌ها و زمین است، برای خود منزلگاهی را آماده و مهیا سازی. مربی بزرگ، دانش آموزانش را بر اساس فروختن جان‌شان برای الله متعال، تربیت

نمود.

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۱۱].

«در حقیقت، الله از مؤمنان، جان و مال‌شان را به [بهای] این که بهشت برای آنان باشد، خریده است همان کسانی که در راه الله می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند. [این] به عنوان وعده‌ی حقی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده اوست. و چه کسی از الله به عهد خویش وفادارتر است؟ پس به این معامله‌ای که با او کرده‌اید شادمان باشید، و این همان کامیابی بزرگ است.»

ابن قیم در مفهوم این آیه گوید: الله حکم و فرمانی را از آسمان نازل کرد، جبرئیل آن را فرود آورد و برای محمد ﷺ دیکته کرد، متن این پیمان این است: «در حقیقت، الله خریده است...»

اصحاب رسول الله ﷺ قیمت آن را که همان روح و جان‌شان بود، در مقابل کالایی که همان بهشت است تقدیم نمودند و بر آن بیعت کردند. ابن رواحه گفت: ای رسول الله! از ما چه می‌خواهی؟ پیامبر فرمود: «مرا از آنچه زنان، فرزندان و اموال‌تان را از آن حمایت می‌کنید، حمایت کنید».

گفت: اگر این کار را کردیم، چه چیزی نصیبمان می‌گردد؟  
فرمود: «بهشت».

گفت: چه تجارت سودمندی، به الله سوگند نه اجازه‌ی فسخ این معامله را می‌دهیم و نه درخواست فسخش را می‌نماییم. سپس از آنجا برخاست.

ابن قیم گوید: خرید و فروش تا زمانی که فروشنده و خریدار از هم جدا نشده‌اند، اختیاری است، اما به محض اینکه از هم جدا شدند، معامله به اتمام می‌رسد.

رسول الله ﷺ حبیب بن زید را به عنوان پیک نزد مسیلمه‌ی کذاب روانه می‌سازد. مسیلمه به او می‌گوید: کیستی؟ گوید: من پیک رسول الله هستم. مسیلمه گفت: آیا شهادت می‌دهی که محمد، فرستاده‌ی الله است؟ او گفت: بله، شهادت می‌دهم.

مسیلمه گفت: آیا شهادت می‌دهی که من فرستاده‌ی الله هستم؟ او گفت: من چیزی نمی‌شنوم. او دوباره سخنش را تکرار کرد و پاسخ حبیب نیز همان بود.

او به سربازانش فرمان داد که او را تکه تکه کنند، او را قطعه قطعه کنند. آنان شروع کردن به تکه تکه کردن وی کردند. او بر زمین افتاد و در خون خود می‌غلطید.

مسیلمه دوباره همان سؤال را می‌پرسد: آیا شهادت می‌دهی که محمد فرستاده‌ی الله است؟ حبیب پاسخ داد: بله شهادت می‌دهم. مسیلمه پرسید: آیا شهادت می‌دهی که من فرستاده‌ی الله هستم؟ او در جواب گفت: من چیزی نمی‌شنوم<sup>(۱)</sup>. تا اینکه او را کشت و به شهادت رساند و روحش به سوی الله رفت:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٣٧﴾ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿٣٨﴾ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿٣٩﴾ وَادْخُلِي جَنَّاتِي ﴿٤٠﴾﴾ [الفجر: ۲۷-۳۰].

«ای نفس مطمئنّه، راضی و الله پسند به‌سوی پروردگارت بازگرد و در میان بندگان من در آی، و در بهشت من داخل شو».

دست راست جعفر بن ابی طالب در جنگ موته قطع می‌شود و پرچم را با دست چپش می‌گیرد. دست چپش هم قطع می‌شود و او پرچم را در آغوشش می‌گیرد، در این هنگام شمشیر در سینه‌اش فرو می‌رود و او لبخند زنان می‌گوید:

يَا حَبَّذَا الْجَنَّةُ وَاقْتِرَاهَا      طَيِّبَةٌ وَبَارِدٌ شَرَابُهَا  
وَالرُّومُ رُومٌ قَدْ دَنَا عَذَابُهَا      كَافِرَةٌ بَعِيدَةٌ أَنَسَابُهَا  
عَلَيَّ إِذْ لَا فَيْتُهُ ضَرَاهَا

«چقدر زیباست بهشت و نزدیک شدن به آن و نوشیدنی‌اش پاکیزه و خنک است، و عذاب و شکنجه‌ی رومیان کافر که سزاوار و شایستگی آن را ندارند، نزدیک است، بر من است که هنگام رویارویی با آنان، نابودشان کنم و آنان را در هم شکنم».

خالد بن ولید پس از کشته شدن سه فرمانده در جنگ موته، شمشیر را برداشت و بر سر یکی از دشمنان شکست، سپس دومی را برداشت و آن را شکست تا آنجا که نه شمشیر در دستش شکست و فقط یک شمشیر یمنی در دستش دوام آورد.

ابن کثیر گوید: در آن روز پنج هزار نفر به دستش کشته شدند.

تَسْعُونَ مَعْرَكَةً مَرَّتْ مُحْجَلَةً      مِنْ بَعْدِ عَشْرِ بَنَانِ الْفَتْحِ يُخْصِيهَا  
وَخَالِدٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مُشْعَلُهَا      وَخَالِدٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مُجْرِيهَا  
وَمَا أَنْتَ بِبُعَّةٍ إِلَّا سَمِعَتْ بِهَا      اللَّهُ أَكْبَرُ تُدَوِّي فِي نَوَاحِيهَا  
مَا نَازَلَ الْفُرْسَ إِلَّا خَابَ نَازِلُهُمْ      وَلَا رَمَى الرُّومُ إِلَّا طَاشَ رَامِيهَا

«نود صحنه‌ی نبرد شاد و خوش سپری شدند و پس از شمارش ده انگشت، فتح و پیروزی آنها را بر می‌شمارد، خالد در راه الله آنها را به پا می‌دارد و خالد در راه الله آن را اجرا می‌کند، هیچ سرزمینی نیست که ندای الله اکبر در گوشه و کنارش به گوش

نرسد، و هیچ ایرانی‌ای وارد نشد مگر اینکه لشکرشان شکست خورد و هیچ رومی‌ای تیری نینداخت مگر اینکه تیرش به خطا رفت».

عمیر بن حمام می‌شنود که رسول الله ﷺ روز جنگ بدر به اصحابش می‌فرماید: «هیچ کس از شما اقدام به کاری نکند تا من اولین نفر باشم».

مشرکین به او نزدیک شدند. پیامبر ﷺ فرمود: «به سوی بهشتی بشتابید که پهنایش به اندازه‌ی آسمان‌ها و زمین است».

عمیر بن حمام گفت: ای رسول الله! بهشتی که پهنایش به اندازه‌ی آسمان‌ها و زمین است؟! پیامبر ﷺ فرمود: «بله». او گفت: به به! رسول الله ﷺ فرمود: «چرا گفتی به به؟!» او گفت: نه به الله قسم، جز اینکه امیدوارم از اهل آن باشم. پیامبر ﷺ فرمود: «تو از اهل آن هستی». سپس چند دانه خرما از خوشه جدا کرد و شروع کرد به خوردن. سپس گفت: زنده بمانم تا این خرماها را بخورم! این زندگی خیلی طولانی است، پس خرماها را انداخت و جنگید تا کشته شد<sup>(۱)</sup>.

وَلَكِنَّ عَلَىٰ أقدامِنَا تَقَطَّرُ الدَّمَا  
وَلَكِنَّ عَلَىٰ الْأَعْقَابِ تَدْمَىٰ كُلُّومُنَا

«ما آن طور نیستیم که خون زخم‌هایمان بر پاشنه‌های پاهای ما بریزد، بلکه خون بر جلو پاهای ما می‌چکد».

رسول الله ﷺ اصحابش را بر اساس صراحت و وضوح که اصل سوم از اصول تربیت است، تربیت کرد در این تربیت هیچ‌گونه معما یا تعارفات، نفاق یا دروغ مصلحتی وجود ندارد، بلکه همه چیز بر اساس شفافیت و پاکی است. چرا که فرزندان صحرا با صفا و پاکی صحرا زندگی می‌کنند. چنان که در صحیحین آمده است، مردی می‌آید و می‌گوید: ای رسول الله، هلاک شدم. فرمود: «چه چیزی تو را هلاک کرد؟»

گفت: در حالی که روزه بودم، با همسر هم‌بستر شدم. فرمود: «یک برده آزاد کن».

گفت: من برده‌ای ندارم - کاملاً صریح و روشن. پیامبر ﷺ فرمود: «دوماه روزه

بگیر».

او گفت: چنین اشتباهی به خاطر روزه از من سر زد. یعنی: نتوانستم یک روز را کامل کنم و مرتکب گناه شدم، پس چگونه دوماه روزه بگیرم. فرمود: «به شصت مسکین و فقیر غذا بده». گفت: به فقیرتر از خود؟! فرمود: «بنشین».

۱- مسلم، حدیث ۴۸۷۱، احمد، حدیث ۱۲۱۴۴ و سنن بیهقی، حدیث ۱۸۲۸۳.



او نشست، خوشه‌ای خرما برای پیامبر ﷺ آوردند. فرمود: «این را بگیر و به فقیران مدینه صدقه بده». یا چنان که رسول الله ﷺ فرمود:  
او گفت: به فقیرتر از خودم؟! به الله قسم در میان دو سنگلاخ مدینه مردی فقیرتر از من نیست.

رسول الله ﷺ فرمود: «آن را بگیر و به خانواده‌ات بده»<sup>(۱)</sup>.  
آیا این اوج صراحت، روشنی و عدم مجامله و تعارف نیست؟  
رسول الله ﷺ اصحابش را چنان تربیت کرد که آنچه را در دل دارند بر زبان بیاورند و کسی را که خلاف این عمل کند، منافق می‌داند:

﴿يَقُولُونَ بِاللَّيْنَتِهِمْ مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ [الفتح: ۱۱].

«چیزی را که در دل‌هایشان نیست بر زبان خویش می‌رانند».

اما قلب و زبان مؤمن یکی است.

مردی نزد رسول الله ﷺ می‌آید، پیامبر ﷺ به او می‌گوید: «مسلمان شو».  
مرد می‌گوید: ای رسول الله، به یک شرط مسلمان می‌شوم «صراحت و شفافیت».  
پیامبر ﷺ فرمود: «چه شرطی؟»

او گفت: زنا را برایم حلال کنی، چون من نمی‌توانم بر آن صبر کنم.  
در این هنگام صحابه برخاستند تا او را بزنند و ادبش کنند، پیامبر ﷺ فرمود:  
«رهایش کنید».

سپس دست شریفش را بر سینه‌ی این مرد گذاشت و فرمود: «آیا آن را برای مادرت می‌پسندی؟»

گفت: نه.

فرمود: «آیا آن را برای خواهرت می‌پسندی؟»

گفت: نه.

فرمود: «آیا آن را برای دخترت می‌پسندی؟»

گفت: نه.

فرمود: «چگونه چیزی را که برای خودت نمی‌پسندی برای مردم می‌پسندی؟»

مرد گفت: شهادت می‌دهم که تو فرستاده‌ی الله هستی و به درگاه الله توبه می‌کنم حتی از زنا<sup>(۱)</sup>.

تربیتی پاینده و همیشگی و علم و دانشی زیبا و شگفت‌انگیز.

اصل چهارم: نرمی و ملایمت. رسول الله ﷺ مدرسه‌ی نرمی و ملایمت را افتتاح کرد. در هر امری که نرمی وجود داشته باشد، آن را زینت می‌بخشد و از هر چه سلب شود، زشت و معیوبش می‌گرداند.

الله ﷻ موسی و هارون را به‌سوی فرعون فرستاد و در میان راه به آنان فرمود:

﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْسَ لَنَا لَعْلَهُ وَيَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى﴾ [طه: ۴۴].

«و با او سخنی نرم گوید، شاید که پند پذیرد یا بترسد».

نرمی امری بسیار عجیب و شگفت‌انگیز است.

فَخُذْ لَكَ صَاحِبًا حَلِيلًا      فَإِنِّي مُبْتَغٍ صَاحِبًا مِثْلِي  
عَزِيزٌ مَنَالِي لَا يَنَالُ مَوَدَّتِي      إِلَّا مُسْلِمٌ كَامِلٌ الْعَقْلِ  
وَلَا يَلْبَثُ إِلَّا اللَّهُ أَنْ يَتَفَرَّقُوا      إِذَا لَمْ يُؤَلَّفْ رُوحٌ شَكْلٍ إِلَى شَكْلٍ

«برای خودت همنشین و دوستی برگزین، چرا که من خواهان همنشینی چون خود هستم، دستیابی به من بسیار ارجمند است و فقط مسلمان خردمند، به دوستی و مودت دست می‌یابد، دیری نمی‌گذرد که دوستان پراکنده می‌شوند، اگر روح یک جسم با جسمی دیگر الفت پیدا نکند».

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«تَبَسُّمُكَ فِي وَجْهِ أَخِيكَ لَكَ صَدَقَةٌ»<sup>(۲)</sup>.

«لبخندت به چهره‌ی برادرت، صدقه است».

پیامبر محبوب ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّ مِنْ أَحَبِّكُمْ إِلَيَّ وَأَقْرَبِكُمْ مِنِّي مَجْلِسًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحْسَنَكُمْ أَخْلَاقًا»

«محبوب‌ترین شخص شما نزد من و نزدیک‌ترین شخص شما به من در روز قیامت

۱- احمد، حدیث ۲۱۸۳۶، مسند شامیین، حدیث ۱۰۷۶ و ۱۵۲۶ و ر.ک: مجمع الزوائد، حدیث ۵۴۳ و صحیح البانی، ۲۷۰/۱.

۲- ترمذی، حدیث ۱۹۶۱، ابن حبان، حدیث ۴۷۳ و ر.ک: المشكاة، حدیث ۱۹۱۱.

خوش اخلاق‌ترین شما است».

الله تعالی درباره‌ی او می‌فرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿۴﴾﴾ [القلم: ۴].

«تو بر خوردار از خلقی بزرگ هستی».

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

«پس به [لطف] رحمتی از [سوی] الله با آنان نرم‌خو شدی و اگر درشتخوی سخت‌دل بودی، به یقین از پیرامونت پراکنده می‌شدند».

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۲۸﴾﴾ [التوبة: ۱۲۸].

«یقیناً پیامبری از [میان] خود شما به سویتان آمد که رنج‌دیدنتان بر او [گران و] دشوار است و بر [هدایت] شما سخت اصرار دارد و [نسبت] به مؤمنان، دلسوز [و] مهربان است».

پیامبر ﷺ می‌آید تا نماز بخواند، مردی بادیه‌نشین نیز برای ادای نماز همراه او می‌آید. مرد بادیه‌نشین در تشهد با صدای بلند چنین دعا می‌کند: یا الله! به کسی جز من و محمد رحم نکن!

رسول الله ﷺ سلام می‌دهد و می‌فرماید: «چه کسی چنین و چنان گفت؟» او می‌داند که مرد بادیه‌نشین این سخنان را گفت، ولی می‌خواهد خودش اعتراف کند. مردم چیزی نگفتند. فرمود: «چه کسی از شما چنین و چنان گفت؟» مرد بادیه‌نشین دستش را بلند کرد تا جایزه‌ای بگیرد! او گفت: من چنین گفتم، ای رسول الله!

پیامبر ﷺ لبخندی زد و فرمود: «چیز وسیع و پهناوری را محدود کردی، به راستی که رحمت الله همه چیز را در بر گرفته است»<sup>(۱)</sup>.  
الله متعالی می‌فرماید:

﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [الأعراف: ۱۵۶].

«رحمت من همه چیز را فرا گرفته است».

چیزی نمی‌گذرد که مرد بادیه‌نشین راهش را ادامه می‌دهد و به گوشه‌ای از مسجد می‌رود تا در آن ادرار کند! اصحاب به سوبش حمله‌ور می‌شوند تا درس عبرتی به او بدهند که هرگز فراموش نکند. رسول الله ﷺ می‌فرماید: «رهایش کنید، او را به حال خود بگذارید». اصحابش را می‌نشانند و مرد بادیه‌نشین را به حضور می‌طلبند و در کنارش می‌نشانند، زیرا این مسأله خیلی ساده و آسان است.

سپس می‌فرماید: «دلوی آب بیاورید». سطل آبی می‌آورند و آن را روی ادرار مرد بادیه‌نشین می‌ریزند. مشکل حل شد و به پایان رسید.

رسول الله ﷺ به مرد اعرابی گفت: «این مسجدها جای نجاست و ناپاکی نیست بلکه برای تسبیح، حمد، تکبیر و تهلیل است»<sup>(۱)</sup>.

مرد بادیه‌نشین برمی‌خیزد، وضو می‌گیرد و مسلمان می‌شود، پیامبر ﷺ به آنان می‌گوید اگر او را می‌زدند، به خاطر آنان به جهنم برده می‌شد.

صحرانشین دیگری می‌آید و عبای پیامبر ﷺ را چنان می‌کشد که اثر لبه‌ی آن بر گردن رسول الله ﷺ نمایان می‌شود. پیامبر ﷺ رویش را برمی‌گرداند، مرد صحرانشین می‌گوید: ای محمد، از اموال الله که نزد توست، به من بده نه از مال پدرت و نه از مال مادرت.

چه نیازی به این سخنان بود؟ چرا این همه حرج و تنگنا؟ چرا این قدر بداخلاق؟ پیامبر ﷺ نگاهی به او کرد و به چهره‌اش لبخندی زد. صحابه برخاستند تا با تندی با او برخورد کنند. رسول الله فرمود: «رهایش کنید».

سپس دستش را گرفت و از اموال الله، کشمش، غلات و لباس به او داد و فرمود: «آیا به تو نیکی کردم؟ مرد گفت: بله، الله به تو ای هم قوم و قبیله بهترین پاداش را بدهد. پیامبر لبخند می‌زند و می‌فرماید: «می‌دانید مثل من، شما و این اعرابی شبیه چیست؟» گفتند: نه، ای رسول الله. فرمود: «مثال ما مثل مردی است که چهارپایش از دستش فرار می‌کند و او به دنبالش می‌دود. وقتی مردم او را می‌بینند به دنبالش می‌دوند و او بیش‌تر فرار می‌کند. آن مرد می‌گوید: ای مردم، من و چهارپایم را به حال خودمان بگذارید، من او را بهتر می‌شناسم. او مقداری از خار و خاشاک و سبزی‌های

۱- بخاری، حدیث ۵۸۸۷، مسلم، حدیث ۶۱۱ و ۶۱۳ و احمد، حدیث ۱۲۶۹۲.

زمین برداشت و به طرف چهارپا گرفت و او آمد و خورد و مرد او را گرفت و بست. اگر شما را با این اعرابی رها می‌کردم او را می‌زدید و او مرتد می‌شد و وارد آتش می‌شد»<sup>(۱)</sup>.

مرد صحرانشین نزد قومش بازگشت و آنان را به اسلام دعوت داد و همگی بدون استثنا مسلمان شدند.

این چهارمین اصل، از بزرگ‌ترین اصول تربیت است و بدرفتاری و تندی چیزی جز کینه و حقد را به همراه ندارد و نرمی و ملایمت نیز جز محبت در دل و جان را به ارمغان نمی‌آورد.

جریر بن عبدالله رضی الله عنه گفت: به الله قسم هرگاه پیامبر مرا می‌دید، به رویم لبخند می‌زد. چقدر زیباست لبخند! این جادوی حلال است. به یکی از علما گفتند: جادوی حلال چیست؟ گفت: لبخند زدن به روی دیگران.

فرق است میان انسان متکبر، خشک و خشنی که تبسم نمی‌زند و اگر هم تبسم بزند گویی با قطره چکان، قطره قطره می‌ریزد، یا گویی از خورش به تو می‌بخشد و یا گویی به خاطر لبخندش بر تو منت می‌گذارد و میان کسی که همواره او را خنده‌رو و خوش برخورد می‌بینی.

وَجُوهُهُمْ مِنْ سَوَادِ الْكِبْرِ عَابِسَةٌ	كَأَنَّمَا أُورِدُوا عَصْبًا إِلَى النَّارِ
هَانُوا عَلَى اللَّهِ فَاسْتَاءَتْ مَنَاطِرُهُمْ	يَا وَيَجُوهُمْ مِنْ مَنَاطِرِهِمْ وَفَجَّارِ
لَيْسُوا كَقَوْمٍ إِذَا لَاقَيْتَهُمْ عَرَضًا	أَعْطَوْكَ مِنْ نُورِهِمْ مَا يُتَّحِفُ السَّارِي
تَرَوَى وَتَشْبَعُ مِنْ سِيَاءِ طَلْعَتِهِمْ	بِوَصْفِهِمْ ذَكَرُوكَ الْوَاحِدُ الْبَارِي
مَنْ تَلَقَّ مِنْهُمْ تَقَلَّ لَاقَيْتُ سَيِّدَهُمْ	مِثْلَ النُّجُومِ الَّتِي يَسْرِي بِهَا السَّارِي

«چهره‌هایشان از سیاهی تکبر و غرور، عبوس و ترشرو است، گویی به زور وارد آتش شده‌اند، در برابر الله، حقیر و سبک شدند، پس قیافه‌هایشان درهم ریخت، ای وای بر آنان که چه بدبختان فاجری هستند،

۱- این حدیث را پیدا نکردم ولی چیزی شبیه اولش را نزد ابوداود یافتم، حدیث ۴۷۷۱ و نسایی، حدیث ۴۷۵۹.

بسان مردمی نیستند که وقتی تصادفی با آنان روبرو شدی، از نورشان چیزی را به تو می‌دهند که مسافر به ارمغان می‌آورد،

از سیمای چهره‌ی آنان سیر می‌شوی و با توصیف‌شان تو را به یاد خالق یگانه می‌اندازند، با هرکس از آنان ملاقات کنی می‌گویی با سرورشان ملاقات کردم، همانند ستارگانند که راهنمای مسافر باشند».

در صحیح مسلم آمده است که معاویه بن حکم سلمی وارد مسجد شد و همراه صحابه پشت سر رسول الله ﷺ نماز خواند، در این هنگام مردی عطسه زد و معاویه که حکم آن را نمی‌دانست گفت: یرحمك الله! مرد دوباره عطسه زد. او دوباره گفت: یرحمك الله. اصحاب برای متوجه کردن وی با پاهای‌شان زدند. او گفت: ای وای بر مادرم! مگر چه کردم؟! آنان خواستند ساکتش کنند، اما او بیشتر سخن گفت<sup>(۱)</sup>.

وقتی پیامبر ﷺ سلام داد، معاویه گوید: پیامبر مرا فراخواند - پدر و مادرم فدایش - معلمی بهتر، بردبارتر و مهربان‌تر از او ندیدم، او نه بر سرم فریاد زد، نه مرا دشنام داد و نه به من ناسزا گفت، بلکه دستش را بر شانه‌ام گذاشت و گفت:

«این نماز برای سخن گفتن مناسب نیست، بلکه برای خواندن قرآن، ذکر و تسبیح است»<sup>(۲)</sup>. آیا از این زیباتر وجود دارد؟! آیا نرم‌تر و ملایم‌تر از این وجود دارد؟! اصل پنجم: بلند پروازی و همت بلند.

رسول الله ﷺ اصحابش را بر اساس دل‌بستگی به بزرگواری‌ها و امور والا و ترک امور بی‌ارزش و پست، تربیت نموده است.

به همین خاطر جوانان و کودکان در زمان پیامبر اکرم ﷺ دارای همتی والا و بلند پروازی‌های ارجمندی بودند، به عنوان مثال از جمله بلند پروازی‌های ابن عباس این بود که همراه رسول الله ﷺ به خانه‌ی خاله‌اش میمونه می‌رفت تا چگونگی قیام شب را بیاموزد و این که پیامبر ﷺ چگونه شبش را سپری می‌کرد.

۱- مسلم، شماره‌ی ۱۱۵۱، احمد، حدیث ۱۵۰۹ و ابوداود، حدیث ۹۳۰.

۲- مسلم، حدیث ۱۱۵۱، احمد، حدیث ۱۵۰۹ و ابوداود، حدیث ۹۳۰.

ابن عمر رضی الله عنهما متخصص پیگیری حرکات و سکنات رسول الله صلی الله علیه و آله خارج از خانه بود، در حالی که سن و سالی نداشت. به همین خاطر بسیاری از سنت‌ها فقط از ناحیه‌ی او ثبت شده است و به همین ترتیب.

چنین کودکانی الان کجا هستند؟ وقتی بزرگترین هم و غم و تلاش‌شان جمع کردن کلکسیون تمبر یا هدر دادن وقت در بازی باشد؟! یا این که یکی از آنها در بزرگی تاجر بزرگی شود که میلیون‌ها ثروت دارد یا فرد صاحب منصبی باشد که در برابر مردم بدان افتخار نماید.

از جمله همت‌های والای اصحاب این است که روزی رسول الله صلی الله علیه و آله همراه آنان نشسته بود و به آنان خبر داد که بهشت دروازه دارد پس کسی که اهل نماز باشد، از دروازه‌ی نماز فراخوانده می‌شود و کسی که اهل روزه باشد از دروازه‌ی روزه فراخوانده می‌شود و به همین ترتیب...

ابوبکر رضی الله عنه که همتی والا داشت، گفت: ای رسول الله، آیا امکان دارد که شخصی از همه‌ی این دروازه‌ها فراخوانده شود؟

فرمود:

«نَعْمَ وَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ يَا أَبَا بَكْرٍ»<sup>(۱)</sup>. «بله ای ابوبکر و امیدوارم که تو نیز از آنها باشی».

مَنْ لِي بِمِثْلِ سَيْرِكَ الْمُدَلَّلِ تَمَّشِي رُوَيْدًا وَتَحِيءُ فِي الْأَوَّلِ

«چه کسی روش پر افتخاری چون تو دارد، آهسته و با تأنی راه می‌روی و اول از همه می‌رسی».

ربیع بن کعب اسلمی و یارانش با هیأتی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله می‌آیند، رسول الله صلی الله علیه و آله نیازشان را جویا می‌شود و هریک از آنان چیز بی‌ارزش و زوال یافتنی‌ای را برگزید، اما ربیع رضی الله عنه گفت: من همراهی تو در بهشت را خواهانم. به این همت و بلند پروازی بنگر.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«فَأَعْيَيْ عَلَى نَفْسِكَ بِكَثْرَةِ السُّجُودِ»<sup>(۱)</sup>. «پس به خاطر خودت با سجده کردن نماز خواندن» زیاد، مرا یاری کن».

اینها نمونه‌هایی از همت والایی است که پیامبر اکرم ﷺ در اصحابش غرس نمود و در زندگی آنان نمونه‌ها و مثال‌های بسیاری وجود دارد. بنابراین بر هر مربی واجب است که این مبدأ و اصل را در مربیان غرس دهد، اصل بلند پروازی و همت والا در درون فرزندان و دانش آموزانش، تا به جای چرخش بلندپروازی‌هایشان پیرامون امور بی‌ارزش و پست، بر علاقه و محبت به امور والا و مقام و منزلت‌های بزرگ تربیت شوند.

والله أعلم، و صلی الله علی نبینا محمد وآله و صحبه وسلم.





## قابل توجهی پدران

الحمد لله الذي جعل لعيون الآباء قرّة وجعلهم لقلوبهم مسرة وجعل الأبناء في جبين السعادة درة وأوصي بهم وبتوبييتهم في الكتاب والسنة كرة من بعد كرة. والصلاة والسلام على خير الآباء أبي الزهراء، سيد الأولياء وأعظم الأصفياء وأجل المرابين النبلاء.

وأشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم تسليماً كثيراً.

ای پدران ارجمند، از جمله بزرگترین بخشش‌هایی که الله - تبارک و تعالی - به انسان ارزانی داشته است، این است که فرزندان صالح و خیرخواه به آنان عطا کند، فرزندان نجیب و باتقوا. آن وقت است که در زندگی دنیا و آخرت خوشبخت می‌شوی.

این بخشش و عطای الهی با دو سبب اصلاح می‌شود:

**اول:** با قضا و قدر الله حی و قیوم و با هدایت او - تبارک و تعالی -

**دوم:** دلیل اکتسابی بنده با تربیت و آموزش و توجیه.

ابراهیم خلیل علیه السلام به درگاه الله متعال دعا کرد که فرزندانش را از شرک و عبادت نمادها محفوظ بدارد:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ ءَامِنًا وَأَجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾ [إبراهيم: ۳۵].

«و [یاد کن] هنگامی را که ابراهیم گفت: پروردگارا، این شهر را ایمن گردان، و مرا و فرزندانم را از عبادت نمادها دور دار.»

گویی می‌گوید: پروردگارا! فرزندانم را بت‌پرست، مشرک و بدکار مگردان که در غیر این صورت زندگی برایم تیره و تار می‌گردد و دنیا در برابر دیدگانم سیاه و تاریک می‌شود. پس از آن در چند آیه می‌گوید:

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ﴾ [ابراهیم: ۳۷].

«پروردگارا، من [یکی از] فرزندانم را در دره‌ای بی کشت، نزد خانه محترم تو، سکونت دادم. پروردگارا، تا نماز را به پا دارند، پس دل‌های برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده و آنان را از محصولات [مورد نیازشان] روزی ده، باشد که سپاسگزاری کنند».

بارالها! فرزندانم نماز را بر پای می‌دارند پس آنان را ضایع مگردان.  
فرزندانم فرمانبر و باتقوا هستند پس آنان را گمراه و مشرک مگردان.  
در سوره‌ی بقره و در روز درخواست ولایت و دوستی از الله برای خود و فرزندانم می‌گوید: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾ [البقره: ۱۲۴]. «از دودمانم [چطور]؟» پس الله فرمود: ﴿قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ [البقره: ۱۲۴]. «پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد».  
فرزند فاجر به ولایت الهی دست نمی‌یابد، زیرا میان الله متعال و مخلوقش هیچ نسبت، واسطه و شفاعتی وجود ندارد مگر برای بندگان برگزیده‌اش.  
زکریا علیه السلام در شرف پیری است، سن و سالی از او گذشته است، بدنش فرتوت و ناتوان گشته است پس رو به قبله نمود و دستان تضرع به سوی الله حی و قیوم برآورده و چنین می‌گوید:

﴿رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا ﴿۱﴾ وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ﴿۲﴾ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾ [مریم: ۴-۶].

«پروردگارا، به راستی که استخوانم سُست شده و از [آتش] پیری [موی] سرم سپید گشته است. و پروردگارا [هرگز] در دعایت ناامید نبوده‌ام. و به راستی که من پس از خود از نزدیکانم بیمناکم و زخم نازا است. پس از نزد خویش وارثی به من ببخش. که از من میراث برد و [نیز] میراث بر آل یعقوب باشد».

می‌گوید: پروردگارا! از تو فرزند صالحی می‌خواهم که خیر و نیکی را از من به ارث برد و زمانی که در قبر هستم برایم دعا کند تا در میزان حسنات و نیکی‌هایم ثبت شود.  
الله در سوره‌ی کهف پس از حفظ گنجینه‌ی دو پسر بچه می‌فرماید:

﴿وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا﴾ [الکھف: ۸۲].

«و پدرشان [مردی] نیکوکار بود».

الله با هدایت فرزندان زکریا بر او منت می‌نهد، پس می‌فرماید:

﴿وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا

وَكَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ﴾ [الأنبياء: ۹۰].

«و همسرش را برای او شایسته [و آماده حمل] کردیم، زیرا آنان در کارهای نیک

شتاب می‌نمودند و ما را از روی رغبت و بیم می‌خواندند و در برابر ما فروتن بودند».

مدرسه‌ی توجیه و تربیت در قرآن بر سفارشات مفید و سازنده استوار است نه بر

مبادی بی‌اساس و شکست خورده که نسلی فاسق و فاجر را به ارمغان می‌آورد - جز آن

که الله بدو رحم نماید.

لقمان پسرش را چنین پند می‌دهد:

﴿وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ

عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۳].

«و (به یاد آور) هنگامی را که لقمان به فرزندش در حالی که او را پند می‌داد، گفت:

«ای پسرک من! به الله شرک نیاور، بی‌گمان شرک، ستم بزرگی است.».

این چه سفارش و پندی است؟ این چه آموزش و تعلیمی است؟ این چه مبادی و

ارزش‌هایی است؟

ای پدران بزرگوار، ارجمند و شریف! تربیت فرزندان در اموری حاصل می‌آید که

برخی از علما و دانشمندان در آن تألیفاتی داشته‌اند. از جمله بزرگ‌ترین اموری که

بدان رسیده‌اند، عبارتند از:

**اول:** انتخاب همسر صالح: زمانی که در انتخاب همسر صالح و نیکوکار شکست

بخوری، فرزند تو از راه راست و هدایت و رهنمون دور خواهد ماند.

الْأُمُّ مَدْرَسَةٌ إِذَا أَعَدَدَتْهَا      أَعَدَدَتْ شَعْبًا طَيِّبَ الْأَعْرَاقِ

الْأُمُّ نَبْتُ إِنْ نَعَّهَدَهُ الْحَيَا      بِالرَّيِّ أَوْ رَقَّ أَيَّمَا إِيْرَاقِ

مادر دبستانی است گر کردی مهیا      آماده کردی ملتی نیکو و زیبا

یا چون گیاهی که اگر آب حیا را      در پای او ریزی شود پاک و مصفا

رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«تُنكحُ المرأةُ لِأَرْبَعٍ لِمَالِهَا وَلِحَسَبِهَا وَلِجَمَالِهَا وَلِدِينِهَا فَأَظْفَرُ بِذَاتِ الدِّينِ تَرَبُّتٌ يَدَاكَ»<sup>(۱)</sup>. «زن به خاطر چهار چیز، نکاح می‌شود: به خاطر مالش، نَسَب‌اش، زیبایی‌اش، و دینش پس - دست‌هایت، خاک آلود گردد - زن دیندار، انتخاب کن».

ملاک فارس‌ها در ازدواج زیبایی، ملاک رومیان نسب و ملاک یهودیان مال و ثروت است.

اما امت محمد (ﷺ) به خاطر دین و استقامت و پایداری ازدواج می‌کنند. بنابراین اگر مادر صالح و رهنمون شده باشد، فرزندانش حافظان کتاب الله، برگزیده، نیکوکار و خوشبخت پرورش یافته‌اند و شرف حمل رسالت را از آن خود کرده‌اند و از اجرای سنت خجالت زده نمی‌شوند.

**دوم:** با ذکر الله نزدیکی زن و مرد با هم حاصل می‌گردد.

**سوم:** روزی که فرزند متولد می‌گردد.

از جمله رهنمون‌های اسلام در مورد این نوزاد موارد بسیاری است، از جمله:

رسول الله ﷺ هنگام ولادت حسن بن علی، در گوشش اذان گفت<sup>(۲)</sup>.

این کار را کرد تا نوزاد بر لا اله الا الله پرورش یابد و بر اذان رشد کند و معالم و نشانه‌های این اذان در قلبش غرس یابد و مساجد و بهشت‌های سبز، با تقوای الله و ذکر الله نزدش محبوب و دوست داشتنی گردد.

پیامبر اکرم ﷺ در گوشش اذان گفت تا گوشش با وحدانیت به لرزه درآید و قلبش بر بی‌همتایی پرورش یابد و از اولین روز زندگی‌اش بنده‌ی الله باشد.

وَمَّا زَادَنِي شَرَفًا وَفَخْرًا      وَكَدْتُ بِأَحْمِصِيٍّ أَطَأُ التُّرَيَّا  
دُحُولِي نَحْتِ قَوْلِكَ يَا عِبَادِي      وَأَنْ صَايَرْتَ أَحْمَدَ لِي نَبِيًّا

«یکی از چیزهایی که بر شرف و افتخارم افزود و نزدیک بود پیام را بر ثریا بگذارم، وارد شدنم در زیر گفته‌ات یا عبادی بود و این که احمد را پیامبرم قرار دادی».

۱- بخاری، حدیث ۴۹۷۰ و مسلم، شماره‌ی ۳۵۹۰.

۲- ابوداود، حدیث ۵۱۰۰، ترمذی، حدیث ۱۵۱۷، احمد، حدیث ۲۶۷۸۸ و ر.ک: المشكاة، شماره‌ی

۴۱۵۷ و صحیح ابوداود، آلبانی، حدیث ۴۲۵۸.

در برخی آثار از عمر بن عبدالعزیز آمده است که در گوش دیگر اقامه می‌داد، پس در گوش راست اذان و در گوش چپ اقامه گفته شود.

از دیگر موارد: رسول الله ﷺ هم برای حسن و هم برای حسین قوچی عقیقه کرد و فرمود:

«كُلُّ مَوْلُودٍ مَرَهُونٌ بِعَقِيقَتِهِ، يُعَقُّ عَنْهُ يَوْمَ السَّابِعِ»<sup>(۱)</sup>. «هر نوزادی در گرو عقیقه‌اش

است که در روز هفتمش از طرفش ذبح می‌شود».

از دیگر موارد: تراشیدن سر نوزاد و صدقه دادن نقره هم وزن موهایش می‌باشد، همان‌گونه که در آثار و احادیث آمده است.

از دیگر موارد: این است که پیامبر ﷺ انتخاب نام نیکو برای نوزاد را برای پدر و مادرها سنت گرداند، در حدیث صحیح آمده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«أَحَبُّ الْأَسْمَاءِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى عَبْدُ اللَّهِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ»<sup>(۲)</sup>. «محبوب‌ترین نام‌ها نزد الله

عبدالله و عبدالرحمن است».

پس نام نیکویی برای فرزندت انتخاب کن، اسمی اسلامی، عربی و قوی نه اسمی که زنانه باشد، یا اسمی که در آن نازیپروردگی باشد و نه اسمی که از غربی‌ها، مزدوران و گمراهان و فرزندان مشرکین باشد.

از رسول الله ﷺ آمده است که مردم روز قیامت به نام‌هایشان و نیز نام پدران‌شان خوانده می‌شوند<sup>(۳)</sup>.

ای پدران! نام‌های خوب، جالب، بانمک و نیکو برای فرزندان‌تان انتخاب کنید تا در روز قیامت و روز نمایش بزرگ عنوان شما باشد که بدان فراخوانده می‌شوید.

از جمله سنت‌های اسلام در مورد فرزند آن است که بر اساس تقوای الله تربیت شود و طاعت الله در قلبش غرس داده شود و در دلش درخت ایمان کاشته شود.

۱- احمد، حدیث ۱۹۸۰۱، ابوداود، حدیث ۲۸۳۸، ۲۸۳۹، ترمذی، حدیث ۱۵۲۵، نسایی، ۴۲۰۴ و ر.ک: المشکاة، حدیث ۴۱۵۳.

۲- مسلم، حدیث ۵۵۴۲، ابوداود، حدیث ۴۹۴۵ و ترمذی، حدیث ۲۹۱۱.

۳- احمد، حدیث ۲۱۳۱۳، ابوداود، حدیث ۴۹۴۴، دارمی حدیث ۲۶۹۳ و ر.ک: المشکاة، حدیث ۴۷۶۸.

رسول الله ﷺ همان‌گونه که با سند صحیح در ترمذی آمده است، به ابن عباس که کودکی بیش نبود، می‌فرماید:

«إِحْفَظِ اللَّهَ يَحْفَظَكَ»<sup>(۱)</sup>. «همواره فرامین الله را رعایت کن تا او نیز تو را حفظ کند».

از دیگر آداب و رهنمون‌های اسلام در مورد کودک این است که در سن هفت سالگی به خواندن نماز فراخوانده شود. پدر به او بگوید: همراه من نماز بخوان، بیا تا با هم به مسجد برویم، تا به آن عادت کند.

وقتی فرزند راه مسجد را در پیش گیرد، هرگز راه زندان، راه کاباره‌ها، قهوه‌خانه‌ها، پارک‌ها و گردشگاه‌های لهو و لعب، مجالس شب نشینی نامناسب و شب‌های سرخ را نخواهد شناخت.

زمانی که به سن ده سالگی رسید باید نماز بخواند و در صورت لزوم از کتک استفاده کن. اینها تعالیم آسمانی و مبادی اصلی و والایی است که باید در سینه‌ها نوشته و ثبت شود نه در سطرها.

در دوران رشد و نمو، همواره او را همراهی کن و در جلسات خیر و مؤسسات نیک، معالم توحید، جلسات درس توجیه و تربیت با خود ببر، زمانی که تو برای تعلیم و آموزش می‌روی، او را در حال بازی در کوچه و خیابان رها مکن گویی تو نیمی از وجودت را ویران می‌کنی و نیمه‌ی دیگر را می‌سازی.

از مواردی که اسلام بر آن بسیار تأکید می‌نماید و در کتاب الله ﷻ و سنت پیامبر ﷺ آمده است، این است که پدر اسوه و الگوی فرزندش باشد.

زمانی والدین در تربیت فرزندان‌شان شکست خوردند که فقط با حرف آنان را تربیت کنند نه عمل:

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [البقرة: ۴۴].

«آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید، با اینکه شما کتاب [الله] را می‌خوانید؟ آیا [هیچ] نمی‌اندیشید؟».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ [الصف: ۱۲].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟».

او از فرزندش می‌خواهد که راستگو باشد، اما این پدر، خود دروغ می‌گوید و از حدود الله در عمل تجاوز می‌کند.

از پسرش می‌خواهد که نمازخوان باشد و بر نمازهای پنج‌گانه به صورت جماعت محافظت ورزد، حال آن که این پدر هرگز به مسجد نرفته است؟!

پس چگونه این فرزند هدایت شود؟

پسر در دوران جوانی کاملاً از پدرش تقلید می‌کند. ای بندگان الله، هدایت، خیر، درستکاری و مصلحت این است که در خانه الگوی فرزندانمان باشیم و آنان را به انجام عمل خیر فرمان دهیم و خود بدان عمل کنیم و از کار منکر و زشت نهی کنیم و خود از آن اجتناب ورزیم تا الله ظاهر و باطل ما را اصلاح نماید.

از دیگر موارد بسیار مهم، آموزش شرعی فرزندان بر اساس کتاب و سنت است، نه آموزش فرهنگی و ناهنجاری که آنان را به مسجد نکشاند و طاعت الله و پیامبرش را نزدشان محبوب نگرداند و آنان را از معاصی و گناهان باز ندارد.

پس بر توست که از سنین کودکی بر حفظ کتاب الله توسط وی، محافظت کنی تا وقتی که بزرگ شد، کتاب الله را حفظ کرده باشد، معانی و مفاهیمش را درک کند و دین الهی را بیاموزد و به اجر و پاداش بزرگی دست یابد که تا زنده است، فضل آن را از یاد نبرد.

از طرفی دیگر باید برایش همنشینان صالح و درستکار انتخاب کند و او را در انتخاب دوستانش که ممکن است اهل استقامت و اصلاح نباشند، رها نسازد؛ زیرا:

عَنِ الْمَرْءِ لَا تَسْأَلُ وَ سَلْ عَنْ قَرِينِهِ فَكُلُّ قَرِينٍ بِالْمُؤْمَرِ يَقْتَدِي

«درباره‌ی خود شخص پرس و جو مکن بلکه احوال نزدیکانش را جویا شو، چرا که همنشینان به یکدیگر اقتدا می‌کند».

از الله ﷻ مسألت دارم که فرزندان همه را اصلاح کند تا نور چشم و مایه‌ی خوشبختی آنان در دنیا و آخرت باشند.

والله اعلم، و صلی الله علی نبینا محمد و آله و صحبه وسلم.





## کودک مسلمان

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على أشرف الأنبياء والمرسلين، نبينا محمد وآله وصحبه أجمعين.

اما بعد...

مادامی که سخن درباره‌ی محمد ﷺ است، پس زیبا، مفید و دلنشین است. در این پیام، به یک جنبه از زندگی بزرگ رسول الله ﷺ می‌پردازیم، جنبه‌ی کودکی، تا بدانیم چگونه کودک را تربیت کرده است؟ چگونه به کودک مهر ورزیده است و چگونه ایمان را در وجود وی غرس داده است.

يَا طِفْلُ غَرِّدْ فِي تَبَسُّمِ أَحْمَدٍ      وَأَبْسِمُ ضِيَاءَ جَبِينِهِ الْمُتَلَالِي  
وَأَسْعِدُ بِرُؤْيَا خَيْرٍ مَنْ وَطِئَ الثَّرِي      رَاعِي الْيَتَامَى قَائِدِ الْأَبْطَالِ

«ای کودک در تبسم احمد چهچه بزنی، و بر نور پیشانی درخشانش لبخند بزنی. و از دیدن بهترین کسی که پا روی خاک گذاشته است خوشبخت شو، سرپرست یتیمان و فرمانده قهرمانان».

عناصر و مفاد این درس پنج چیز است:

اول: جایگاه کودک در قلب محمد ﷺ

دوم: تربیت کودک توسط پیامبر اکرم ﷺ

سوم: رحم و مهربانی وی نسبت به کودکان.

چهارم: برخی از احکام کودکان.

پنجم: کودکان بزرگ، صاحبان توجهات والا و رفیعی که محمد ﷺ آن را غرس داده است.

جایگاه کودک در قلب محمد ﷺ: کودک از جایگاه والایی در قلب ایشان برخوردار بود، او با دست خود کام نوزادان را باز می‌کرد و اندکی غذا در آن می‌گذشت تا بر نور لا اله الا الله، محمد رسول الله نورانی گردند.

بدین ترتیب کودک در دوران پیامبر ﷺ بر بزرگ‌ترین امور در نصرت دین و بالا بردن کلمه‌ی لا اله الا الله و سجده برای الله پرورش می‌یافت.

کودک نزد رسول الله ﷺ، دست مهربان، اشک تأثیر گذار، لبخند ملایم و شوخی زنده را یافت.

کودک در پیامبر اکرم ﷺ، پدر تربیت کننده، شیخ و استاد بزرگوار و مصلح نجیب را یافت. کودکان صحابه در حرکات و سکنات رسول الله ﷺ از او پیروی می‌کردند، زیرا کردار و رفتارش بسیار تأثیر گذار بود:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

«پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پُر مهر] شدی و اگر تندخو و سخت‌دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند».

او از زمانی که نطفه است، این کودک مسلمان را سرپرستی می‌کرد و به او توجه می‌نمود. در صحیحین از رسول الله ﷺ آمده است که فرمود:

«أَمَّا لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ يَقُولُ حِينَ يَأْتِي أَهْلَهُ: بِاسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ جَنَّبَنِي الشَّيْطَانَ، وَجَنَّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا، فَإِنَّهُ إِنْ يُقَدَّرُ بَيْنَهُمَا وَلَدٌ فِي ذَلِكَ لَمْ يَضُرَّهُ شَيْطَانٌ أَبَدًا»<sup>(۱)</sup>. «اگر شخص، هنگام هم‌بستری با همسرش بگوید: به نام الله، پروردگارا، شیطان را از ما و از آنچه به ما عنایت می‌کنی، دور نگاه‌دار، اگر از آن هم‌بستری، فرزندی به وجود آید، هیچ شیطانی، هرگز به او ضرری نمی‌رساند».

در هنگام تولد کودک، در صحیح بخاری آمده است که پیامبر فرمود:

«مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا وَقَدْ نَزَعَهُ الشَّيْطَانُ إِلَّا عِيسَى بِنَ مَرْيَمَ»<sup>(۲)</sup>. «هر نوزادی که متولد می‌شود شیطان او را وسوسه می‌کند، مگر عیسی پسر مریم».

نمی‌بینی که نوزاد هنگام ولادت گریه می‌کند.

سبحان الله! او در شکم تنگ مادرش بود ولی گریه نکرد و وقتی به زمین بزرگ و

پهناور آمد، گریست!

۱- بخاری، حدیث ۱۴۱، ۳۲۰۱، ۶۲۴۱، ۷۲۳۰، و مسلم، حدیث ۳۴۸۸.

۲- بخاری حدیث ۴۳۱ و مسلم، حدیث ۶۰۸۶.

وَلَدَتُكَ أُمُّكَ بِأَكْيَا مُسْتَضْرِحًا      وَالنَّاسُ حَوْلَكَ يَضْحَكُونَ سُورًا  
فَاعْمَلْ لِنَفْسِكَ أَنْتَ تَكُونُ إِذَا بَكَوْا      فِي يَوْمٍ مَوْتِكَ ضَاحِكًا مَسْرُورًا<sup>(۱)</sup>.

«مادرت تو را در حالی که گریه و فریاد می‌زدی، به دنیا آورد، حال آن که افراد پیرامونت از شادی و خوشحالی می‌خندیدند، تو برای خودت چنان عمل و توشه داشته باش که در روز مرگت، وقتی آنان گریانند، تو شادمان و خنده رو باشی».

شاعر دیگر گوید:

وَيَكْفِيكَ مِنْ ضَيْقِ الْحَيَاةِ وَبُؤْسِهَا      دَلِيلًا بَكَاءِ الطِّفْلِ سَاعَةَ يُوَلَّدُ  
وَأَلَّا فَمَا يُبْكِيهِ مِنْهَا وَإِنَّهُ      لَفِي بَطْنِ أُمِّ كَانٍ بِالْعَيْشِ يَسْعَدُ

گریه‌ی کودک هنگام تولد، دلیل روشنی بر تنگی دنیا و بدبختی آن است، وگرنه چه چیزی او را به گریه وا می‌دارد، حال آن که در شکم مادرش خوشبخت زندگی می‌کرده است».

ابوالعاهیه در ابیات شگفت‌انگیز و زیبایی گوید:

أَذَانُ الطُّفْلِ فِي الْمِيلَادِ دَوْمًا      وَتَأْخِيرُ الصَّلَاةِ إِلَى الْمَمَاتِ  
دَلِيلٌ أَنْ مُحْيَاهُ قَلِيلٌ      كَمَا بَيْنَ الْإِقَامَةِ وَالصَّلَاةِ

«اذان گفتن در گوش نوزاد، پس از تولد و به تأخیر انداختن نماز او تا دم مرگ، دلیلی بر آن است که زندگانی‌اش کوتاه و به اندازه‌ی اقامه و نماز است».

این چه زیبایی و شگفتی است؟!

مفهوم ابیات این است که هنگام تولد نوزاد در گوشش اذان گفته می‌شود، ولی نه او نماز می‌خواند و نه بر او نماز خوانده می‌شود، اما نماز بر او تا هنگام مرگش به تأخیر می‌افتد، یعنی نماز جنازه! گویی اذان و نماز، یک نماز است.

این دلیلی بر کوتاهی این دنیاست، زیرا میان اذان و اقامه شباهت ایجاد کرده است.

۱- شاعر گمانم پارسی هم گوید:

روزی که تو آمدی به دنیا عریان      جمعی به تو شاد و تو بودی گریان  
ای دوست چنان بزی که بعد از مردن      جمعی به تو گریان و تو باشی خندان

کودک بر توحید و لا اله الا الله به دنیا می‌آید و هیچ کودکی در دنیا نیست که در قلبش لا اله الا الله و محمد رسول الله ﷺ نباشد.

اولین چیزی که در این دنیا با آن برخورد می‌کند، عقیده‌ی زنده و رسالت جاویدان است، او یکتاپرست و فطرتاً مؤمن به دنیا می‌آید:

﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الروم: ۳۰].

«از فطرت الهی که مردم را بر اساس آن پدید آورده است [پیروی کن]. آفرینش الله دگرگونی نمی‌پذیرد. دین استوار این است. ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

پس کودک، کمونیست، بی‌دین، ماسونی، یهودی و نصرانی متولد نمی‌شود، بلکه مسلمان و یکتاپرست به دنیا می‌آید.

در حدیث صحیح از رسول الله ﷺ آمده است که فرمود:

«كُلُّ مَوْلُودٍ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجِّسَانِهِ»<sup>(۱)</sup>. «هر نوزادی با

فطرتی سالم به دنیا می‌آید. پدر و مادرش او را یهودی، نصرانی و یا مسیحی می‌کنند». پس او مسلمان است، اولین چیزی که برای این نوزاد پسر یا دختر می‌آید این است که بر این دین حنیف متولد می‌شود.

وقتی نوزادی به دنیا می‌آید، اولین کاری که رسول الله ﷺ انجام می‌داد این بود که در گوشش اذان می‌گفت.

اذان گفتن در گوش نوزاد، در حدیثی حسن که ابوداود و دیگران آورده‌اند، آمده است.

رسول الله ﷺ در گوش حسن پسر دخترش اذان گفت.

اهل علم گویند: پیامبر ﷺ به چند دلیل در گوشش اذان گفت:

از جمله: الله توحید را به او الهام کند و او بر اساس فطرت باشد.

اذان، اعلان اسلام است.

اذان شیطان را می‌راند.

اما حدیث اقامه ضعیف است و فقط کافی است که اذان از این گوش‌ها بگذرد و به قلب برسد و درخت‌هایی از ایمان، یقین و اخلاص را در آن بکارد.

کودکی که از شکم مادر به دنیا می‌آید و اذان را دریافت می‌کند، در واقع کودکی خوشبخت است، به اذن الله کودکی خوش سرشت، خوش اصل و خوش پرورش است. پیامبر اکرم ﷺ همان‌گونه که قبلاً گفته شد، با دست مبارکش کام نوزادان را می‌گشود، یعنی قبل از این که نوزاد چیزی بخورد خرما یا چیزی شبیه آن با انگشت مبارکش در دهان نوزاد می‌گذاشت.

انس در حدیث صحیحی گوید: ام سلیم نوزادی به دنیا آورد - این پسر برادر مادری انس است - مادرش گفت: او را نزد رسول الله ﷺ ببر.

انس نوزاد را گرفت و نزد معلم خیر و نیکی برد. پیامبر ﷺ از او استقبال کرد و خرمای نرم شده در دهانش گذاشت که نوزاد با اشتیاق آن را می‌مکید. پیامبر ﷺ فرمود:

«أَنْظُرُوا إِلَى حُبِّ الْأَنْصَارِ التَّمْرِ»<sup>(۱)</sup>. «به محبت انصار نسبت به خرما نگاه کنید».

رسول الله ﷺ برای کودکان اسم انتخاب می‌کرد، ولی نام‌های اسلامی شرعی که کودک را به بهشتی که عرضش به اندازه‌ی آسمان‌ها و زمین است، برساند.

همان‌گونه که در حدیث صحیح آمده است، پیامبر فرمود:

«أَحَبُّ الْأَسْمَاءِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى عَبْدُ اللَّهِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ»<sup>(۲)</sup>. «محبوب‌ترین نام‌ها نزد الله

عبدالله و عبدالرحمن است».

به روایت احمد، ابوداود، ترمذی و ابن ماجه با سندهای صحیح.

او می‌فرمود:

«أَصْدَقُ الْأَسْمَاءِ هَمَامٌ وَحَارِثٌ»<sup>(۳)</sup>. «راست‌ترین نام‌ها هَمَّام و حارث است».

۱- مسلم، حدیث ۵۵۶۷، ۶۲۷۵، احمد، حدیث ۱۲۷۳۴ و ابوداود، حدیث ۴۹۴۷.

۲- مسلم، حدیث ۵۵۴۲، احمد، حدیث ۶۱۰۶، ابوداود، حدیث ۴۹۴۵، ترمذی، شماره‌ی ۲۹۱۱ و ابن ماجه، حدیث ۳۸۱۲.

۳- احمد، حدیث ۱۸۶۷۷، ابوداود، ۴۹۴۶ و ر.ک: المشكاة، حدیث ۴۷۸۲.

ابن تیمیه گوید: پیامبر گفت «هَمَّام» زیرا هم و غم و دل مشغولی در قلب انسان است و او با حرکتش همواره حارث و کاسب آن است، پس پیامبر این دو را با هم جمع کرده است.

عرب نام‌های قوی و درخشان را دوست می‌داشت، به همین خاطر از اسم شیرها استفاده می‌کرد، مانند: حمزه، اسامه، حیدره.

اما در عصر حاضر، فرزندان‌شان را با نام‌های زشت که یا اصیل نیست و دلالت بر زنانگی و نرمی است، نامگذاری می‌کنند یا اسم‌هایی که هیچ معنایی ندارد مانند اسم: «صنیهیت» که نه فعل ماضی است، نه مضارع، نه اسم است و نه حرف یا اسم «شلیویج»!

رسول الله ﷺ کودکان را با نام پیامبران نامگذاری نمود. وقتی پسرش به دنیا آمد او را به نام ابراهیم خلیل عليه السلام نامید، زیرا او بسیار به ابراهیم شباهت داشت:

﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ﴾ [آل عمران: ۶۸].

«در حقیقت، نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند، و [نیز] این پیامبر».

رسول الله ﷺ نام‌های زشت را عوض می‌کرد. او نام «غاوی» را به «راشد» تغییر داد. هم‌چنین «ظالم» را به «مقسط» و «عاصیه» را به «جمیله» و «بره» را به «زینت» تغییر داد.

هم‌چنین از استفاده از نام‌های یَسَار، نَجِیح و رَبَاح نهی فرمود تا چنین گفته نشود: آیا رباح در خانه است؟ و بگوید: نه. ذهنش بدبین گردد.

سنت است که رسول الله ﷺ فرمان داد سر نوزاد را به خاطر خوش بینی به این که الله بدی را از او دور سازد، بتراشند.

درست همان‌گونه که در عمره و حج به خاطر خوش بینی به تراشیدن سر فرمان داد. هم وزن مویش، طلا به مساکین و نیازمندان صدقه دهند. این حکمت بزرگی است که شاید ما آن را دریافته باشیم یا درنیافته باشیم تا شخص صدقه دهنده، تزکیه شود و عامل به سنت پیامبر ﷺ پرورش یابد.

پیامبر ﷺ همان‌گونه که در حدیث صحیح آمده است، به عقیقه برای بچه فرمان داد: دو گوسفند برای پسر بچه و یک گوسفند برای دختر بچه<sup>(۱)</sup>.

رسول الله ﷺ از عقوق و نافرمانی بیزار بود. در حدیث صحیح از پیامبر ﷺ آمده است که فرمود:

«كُلُّ غُلَامٍ مُرْتَهَنٌ بِعَقِيْقَتِهِ»<sup>(۲)</sup>. «هر پسری در گروه عقیقه‌اش است».

سنت است که برای نوزاد پسر دو گوسفند و برای نوزاد دختر یک گوسفند قربانی شود، به خاطر حکمتی والا و مقصدی زیبا. بشارت به تولد این نوزاد و عادت کردن او به نیکی و صدقه دادن و جهت غذا دادن از آن به همسایگان و برادران.

چرا که فرزند صالح از بزرگ‌ترین نعمت‌هاست. زکریا عليه السلام گفت:

﴿رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ﴾ [الأنبياء: ۸۹].

«پروردگارا، مرا تنها مگذار و تو بهترین ارث‌برندگانی».

الله نیز فرزندی صالح به او ارزانی داشت.

فرزند صالح زندگی است، فرزند صالح یادگار است، فرزند صالح اتصال تو به نور و جاودانگی است و فرزند صالح پس از مرگ برای تو دعا می‌کند پس بر صلاحیت عمر صالحت و خیر خیرخواهی‌ات و نیکی کارهای نیکت می‌افزاید. فرزند صالح در پیری تو را یاری می‌رساند و از ناتوانی‌ات می‌کاهد و بر نیرویت می‌افزاید و بهترین یادگاری‌ات خواهد بود.

بخاری در صحیحش، کتاب جهاد، باب کسی که فرزند را برای جهاد می‌طلبد، داستان سلیمان عليه السلام را آورده است و می‌گوید: «امشب بر صد زن خواهم گشت». در لفظ دیگر «بر شصت زن» در لفظی «بر هفتاد» «که هر کدام از آنها مجاهدی در راه الله به دنیا آورند». ولی او ان شاء الله نگفت و در نتیجه از میان همه‌ی زنان فقط یک زن نیمی از یک فرزند را به دنیا آورد<sup>(۳)</sup>.

۱- احمد، حدیث ۶۶۹۳، ۶۷۱۸ و ابوداود، حدیث ۲۸۴۳.

۲- احمد، حدیث ۱۹۸۰۱، ۱۹۷۵۱، ابوداود، حدیث ۳۸۳۸، ترمذی، حدیث ۱۵۲۵، ابن ماجه، حدیث ۳۲۴۱ و ر.ک: المشكاة، حدیث ۴۱۵۳.

۳- بخاری، حدیث ۵۱۲۲ و مسلم، حدیث ۴۲۴۹.



فرزند صالح بهترین نعمت است اگر بر فطرتش باشد و به خوبی پرورش یابد و به خاطر شکر الله تعالی برای او عقیقه‌ای قربانی می‌کنی و همسایگان، برادران و دوستدارانت را غذا می‌دهی.

پیامبر ﷺ زمانی که کودکان به سنی می‌رسیدند که سخنان را می‌فهمیدند و لبخند پرمهر و محبت و شوخی را درک می‌کردند، با آنها شوخی می‌کرد.

أَلْفَيْ فِي حَالِمَاتٍ بِالْمُنَى      تَلَقَّكَ بِتَضْفِيْقٍ مُّثْمِرٍ  
أَنْتَ لِلطُّفْلِ أَبٌّ فِي مَهْدِهِ      عَجَبًا مِنْ قَلْبِكَ الْفَذُّ الْكَبِيرِ

«صحرایا در رؤیاهای امید به سر می‌برند، با کف زدن شگفت‌انگیزی از تو استقبال می‌کنند،

تو برای کودکان در گهواره پدر هستی، شگفتا از دل بی‌نظیر و بزرگت».

احمد و نسایی از شداد بن هاد رضی الله عنه آورده‌اند که گفت: رسول الله ﷺ در یکی از نمازهای ظهر یا عصر بر ما وارد شد و سجده را طولانی کرد.

آیا می‌دانید چرا؟ حسن بن علی پسر دخترش آمد و رسول الله ﷺ را در حال سجده یافت، پس بر او سوار شد و از پشتش بالا رفت.

به این منظره نگاه کن! پیامبر ﷺ بشریت بر زمین سجده می‌گذارد و کودکی از پشتش بالا می‌رود و او هم‌چنان مکث می‌کند و سر از سجده بر نمی‌دارد. پس از این که حسن از پشتش پایین آمد، رسول الله ﷺ برخاست و نماز را ادامه داد و سلام داد و از مردم عذر خواهی کرد و گفت:

«ای مردم، گویی من سجده‌ای را برای شما طولانی کردم، این پسر در وقت نماز بر من سوار شد، ترسیدم که سرم را از سجده بردارم و به او آسیبی برسانم»<sup>(۱)</sup>.

یا آن‌گونه که رسول الله ﷺ فرمود.

آیا تا به حال چنین رحم و مهربانی یافته‌اید؟

چگونه پس از این همه مهر و محبت، کودکان او را دوست نداشته باشند؟

بعضی از بچه‌ها وقتی برخی از افراد را می‌بینند، به ترس و وحشت می‌افتند.

برخی از پدرها هم کودکانشان را نمی‌بوسند و عده‌ای دیگر وقتی بر سر کودکانشان فریاد می‌زنند، کودکان از ترس بیهوش می‌شوند!  
 هنگامی که پدرش به خانه می‌آید، زبان حالش می‌گوید: «پناه می‌برم به الله از شر آنچه آفریده است».

در صحیحین آمده است که برادر انس، پسر بچه‌ای به نام ابوعمیر بود و گنجشک کوچکی داشت که با آن بازی می‌کرد. وقتی گنجشک مُرد، این کودک رفت و ماجرا را برای برادرش انس تعریف کرد و گفت: گنجشکم مرده است.

انس نزد رسول الله ﷺ رفت و موضوع را برایش تعریف کرد. پیامبر ﷺ به برادر کوچکش گفت: «ای ابوعمیر، نُقیر چه شد؟»<sup>(۱)</sup>.  
 می‌گوید: الله در این مصیبت، عزاداریت را نیکو گرداند.

پیامبر ﷺ برای تسلیت گفتن به یک کودک به خاطر پرنده‌اش وقت می‌گذاشت. زناده گفتند: اهل حدیث چیزی نمی‌فهمند، احادیثی را روایت می‌کنند که هیچ مفهومی ندارد.

شافعی گفت: مثلاً در چه مورد؟

گفتند: مثلاً حدیث «یا آبا عمیر مافعل النغیر؟» هیچ فایده و مفهومی ندارد.  
 شافعی گفت: الله شما را بکشد، در این حدیث شصت فایده و مفهوم است سپس آنها را یکی یکی بیان کرد.

به کتاب فتح الباری ابن حجر رجوع کنید که بیست فایده در آن ذکر کرده است.  
 از جمله: کنیه دادن به کودک.

کنیه دادن به کسی که فرزندی ندارد.

کوچک کردن اسم به خاطر محبت و محبوب شدن.

شوخی و بازی با کودکان.

انس گرفتن با کودک.

دیدار با کودک در خانه و خانواده‌اش برای مصلحتی.

این که در اوقات مباح، اگر به خاطر غرض و مقصود شرعی باشد، درست است و بنده به خاطر آن اجر و ثواب می‌برد.

گرفتن پرنده توسط کودک.

جایز بودن در قفس انداختن پرنده برای بازی کودک.

بستن بندی به پای پرنده که این کار شکنجه نیست.

و فواید بسیار دیگری که اکنون مناسب بحث و بررسی نیست.

دختر بچه‌ای به نام ام خالد، نزد رسول الله ﷺ آمد که لباسش پاره بود. پیامبر

لباس دیگری به تن او کرد سپس فرمود: «هَذَا سَنَاءٌ»<sup>(۱)</sup>. که به زبان حبشی یعنی: خوب

زیرا او در زمان اولین هجرت، همراه مادرش در حبشه زندگی کرده بود.

آیا گمان می‌کنی که شوخی و مزاح رسول الله ساده و بی‌مفهوم است؟

آیا گمان می‌کنی که لبخندی که انسان آن را می‌بخشد، ساده و آسان است؟

نه به الله قسم، بعضی از مردم عبارتی از رؤسا یا پادشاهان را حفظ کرده‌اند و

می‌گویند: با من حرف زد و مستقیماً به من گفت: نظرت چیست اگر محمد ﷺ با تو

سخن بگوید؟

احمد حدیثی با سند حسن دارد که رسول الله ﷺ عبدالله، عبیدالله و کثیر،

فرزندان عباس - پسر عموهایش - را به صف کرد. آنها کودکانی بودند که فقط یک سال

با هم تفاوت سنی داشتند.

سپس فرمود: هرکس زودتر پیش من بیاید، به او چنین و چنان می‌دهم.

آنان با هم مسابقه دادند و یکی از آنها برنده شد و جایزه گرفت.

شاید اگر به کسی بگوییم، این کار را با کودکانت بکن، بگوید: وقت ندارم، وقتم تنگ

است.

ولی اگر مفهوم تربیت و جاودانگی را در سیرت رسول الله ﷺ بدانی، این لحظه‌ی

گرانبها را در این وقت تنگ جای می‌دهی.

از انس در صحیح مسلم روایت شده است که گفت: رسول الله بهترین اخلاق را

داشت، مرا دنبال کاری فرستاد گفتم: به الله قسم نمی‌روم! در دل می‌خواستم بروم و

دستور پیامبر الله را اجرا کنم. انس در آن زمان تقریباً ده ساله بود.

گوید: پیامبر سکوت کرد سپس وقتی مشغول بازی با بچه‌ها بودم، از کنارم گذشت و با شوخی گوشم را گرفت و فرمود: «ای انس، آیا به جایی که به تو دستور دادم رفتی؟»

من گفتم: ان شاء الله خواهیم رفت! سپس رفتم<sup>(۱)</sup>.

انس گوید: به الله قسم ده سال در خدمت رسول الله ﷺ بودم و هرگز برای کاری که انجام دادم نگفت چرا انجام دادی و برای کاری که انجام ندادم نگفت چرا انجام ندادی<sup>(۲)</sup>.

رسول الله ﷺ حسن و حسین را بر دوشش حمل کرده بود - این حدیث نزد ابویعلی سندی جید دارد - عمر او را دید و گفت: چه اسب خوبی دارید. پیامبر فرمود: «آنان چه سواران خوبی هستند»<sup>(۳)</sup>.

حسن چه خوب هست و حسین چه خوب است ولی جدشان عظیم و بزرگ است. نَسَبٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنْ شَمْسِ الضُّحَى نُورًا وَمِنْ فَلَقِ الصَّبَاحِ عُمُودًا  
«نسب و خاندانی که پرتویی از خورشید صبحگاهان و ستونی از سپیده‌ی صبح بر آن است».

ام قیس، دختر محسن، نزد رسول الله ﷺ می‌آمد تا در مواردی از او فتوا بخواهد. پیامبر ﷺ کودکش را از او می‌گرفت و در آغوشش نگاه می‌داشت تا پیش از فتوا، سؤالش را بشنود.

یک بار - قبل از اینکه بچه غذاخور شود- روی پیامبر ادرار کرد، پیامبر مقداری آب روی ادرار پاشید<sup>(۴)</sup>.

این چه اخلاق و چه تواضعی است؟

۱- مسلم، حدیث ۵۹۶۸ و ابوداود، حدیث ۴۷۶۹.

۲- بخاری، حدیث ۵۸۹۹، مسلم، حدیث ۵۹۶۴، ۵۹۶۷، احمد، حدیث ۱۲۷۲۹، ۱۲۷۴۲، ابوداود، حدیث ۴۷۷۰ و ترمذی، حدیث ۲۰۲۲.

۳- به روایت ابویعلی در الکبیر، ر.ک: مجمع الزوائد، حدیث ۱۵۰۷۸، جامع الأحادیث، حدیث ۱۳۴۹۵ و در مسند عمر، حدیث ۱۴۷۲.

۴- بخاری، حدیث ۲۲۴، ۵۵۶۵ و مسلم، حدیث ۶۱۷، ۵۷۱۶.

ابوهریره می‌گوید: همراه رسول الله ﷺ در یکی از بازارهای مدینه بودم. پیامبر برگشت شد و من نیز برگشتم. پیامبر گفت: «کوچولو کجاست؟» سه بار تکرار کرد. «حسن بن علی را صدا بزن». پس در آغوش گرفت و فرمود: پروردگارا، من او را دوست دارم، تو هم او را دوست بدار و هرکس را او را دوست دارد دوست بدار»<sup>(۱)</sup>. و ما گواهی می‌دهیم که حسن را دوست می‌داریم و از الله متعال مسألت داریم که ما را در زمره‌ی حسن و پدر بزرگش ﷺ قرار دهد.

در کتاب «المختارة» ضیا آمده است که رسول ﷺ با نوه‌اش که زینب نام داشت بازی می‌کرد و به او می‌گفت: «ای زوینب! ای زوینب»<sup>(۲)</sup>. با او شوخی و مزاح می‌نمود. **عنصر دوم: تربیت کودکان توسط او**

از جمله مواردی که اولین معلم در تربیت به کار برد، تربیت بر ایمان است. او خواسته‌ها و مقاصد مباح ایمان آنان را برآورده ساخت و شوخی و مزاح را بر آنان حرام نگرداند.

سبحان الله! از کودک خردسال می‌خواهند که مانند کودکی ابن حجر یا ابن تیمیه باشند.

کودک باید بازی کند، باید بخندد، باید نغمه و آواز بخواند، باید شعر بخواند ولی بازی‌اش را در حدود شریعت و شعرش را در چارچوب ادب بگردان.

**مسأله‌ی دوم** این است که رسول الله ﷺ کودک را در حصارى از آداب شرعی قرار می‌داد. در هنگام ولادت، تحنیک (مالیدن کام)، نامگذاری، عقیقه، خواب، بیداری، خوردن و نوشیدن.

در حدیث صحیحی که احمد و ابوداود با سند صحیح روایت کرده‌اند آمده است: «مُرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالصَّلَاةِ وَهُمْ أَبْنَاءُ سَبْعِ سِنِينَ وَاصْرِبُوهُمْ عَلَيْهَا وَهُمْ أَبْنَاءُ عَشْرِ وَفَرِّقُوا بَيْنَهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ»<sup>(۳)</sup>. «فرزندان خود را در هفت سالگی به نماز امر کنید و در ده سالگی به خاطر آن، آنان را تنبیه کنید و بستر خواب فرزندانتان را از هم جدا نمایید».

۱- بخاری، حدیث ۵۷۵۰.

۲- ضیا در المختارة، ر.ک: جامع الأحادیث والمراسیل، حدیث ۱۶۸۳۵ و فتح الکبیر، حدیث ۹۶۰۰.

۳- احمد، حدیث ۶۷۳۷، ابوداود، حدیث ۴۹۵، بیهقی، حدیث ۳۳۰۰ و ر.ک: المشكاة، حدیث ۵۷۲.

در این امر فواید بسیاری است:

**اول:** این که شروع کار هفت سالگی است و نیازی به زدن نیست، فقط او را به خواندن نماز فرا می‌خوانی، او را تشویق می‌کنی و نماز را برایش محبوب می‌گردانی.

**دوم:** شروع توبیخ و هشدار ده سالگی است.

**سوم:** رختخوابشان را از هم جدا کن، یعنی بنا بر حکم والایی که مسلمانان از آن مطلعند، آنان را جدا از هم بخوابان.

روزی عمر بن ابی سلمه همراه رسول الله ﷺ غذا می‌خورد و دستش در ظرف غذا به این طرف و آن طرف حرکت می‌کرد، رسول الله ﷺ چند تا از آداب غذا خوردن را به او آموخت:

«يَا غُلَامُ سَمِّ اللَّهَ وَكُلْ بِيَمِينِكَ وَكُلْ مِمَّا يَلِيكَ»<sup>(۱)</sup>. «ای پسر! بسم الله بگو، با دست راستت بخور و از جلوی خود، بخور».

اینها سه آدابی است که پدر باید به فرزندانش بیاموزد: گفتن بسم الله، خوردن با دست راست و خوردن از جلوی خود.

ترمذی و نسایی با سند ضعیفی آورده‌اند که رسول الله ﷺ به انس گوید:

«إِيَّاكَ وَالْإِلْتِفَاتِ فِي الصَّلَاةِ، فَإِنَّهُ هَلَكَ»<sup>(۲)</sup>. «ای پسرک من، مبادا در نماز به این طرف و آن طرف نگاه کنی، چون هلاکت است».

پیامبر عبارت «پسرک من» را به کاربرد زیرا دوست داشتنی است و برای بچه‌ها انس و الفت دارد.

لقمان رضی الله عنه پسرش را چنین سفارش می‌کند:

﴿يَبْنِي﴾ [لقمان: ۱۳].

«ای پسرک من».

زیرا انس و الفت را به قلب کودک می‌آورد و به خاطر محبت، برای غیر پسر نسبی هم به کار می‌رود: «پسر من».

۱- بخاری، حدیث ۵۲۴۹، ۵۲۵۱ و مسلم، حدیث ۵۲۲۵.

رسول الله ﷺ در امور عقیدتی نیز با کودکان موضع‌گیربهایی داشته است. ابن عباس در حدیثی که احمد و ترمذی آورده‌اند، می‌گوید: پشت سر رسول الله بر الاغی سوار بودم. پیامبر فرمود: «پسر جان»  
گفتم: در خدمتم ای رسول الله.

فرمود:

«إِنِّي أُعَلِّمُكَ كَلِمَاتٍ». «پسر جان! من چند کلمه به تو می‌آموزم».

این عبارت نورانی را بشنو.

به سفارشات که با خون خریده می‌شود، گوش فرا ده که از طلا و نقره با ارزش‌تر است:

«احْفَظِ اللَّهَ يَحْفَظَكَ، احْفَظِ اللَّهَ تَحِذُهُ تَجَاهَكَ، وَإِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ وَإِذَا اسْتَعْنَتْ فَاسْتَعِنِ بِاللَّهِ وَاعْلَمْ أَنَّ الْأُمَّةَ لَوِ اجْتَمَعُوا عَلَىٰ أَنْ يَنْفَعُوكَ بِشَيْءٍ لَّمْ يَنْفَعُوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ لَكَ وَلَوْ اجْتَمَعُوا عَلَىٰ أَنْ يَضُرُّوكَ لَمْ يَضُرُّوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ رُفِعَتِ الْأَقْلَامُ وَجَفَّتِ الصُّحُفُ»<sup>(۱)</sup>. «همواره فرامین الله را رعایت کن تا او نیز تو را حفظ کند، فرامین الله را رعایت کن، همواره او را در کنارت خواهی یافت، وقتی تقاضا می‌کنی، از الله بخواه، وقتی یاری می‌خواهی از الله یاری جوی، بدان اگر همه‌ی امت جمع شوند تا منفعتی به تو رسانند، نمی‌توانند مگر آنچه الله برایت نوشته است و اگر تمام امت جمع شوند تا ضرری به تو برسانند، نمی‌توانند مگر آنچه الله برایت نوشته باشد، قلم‌ها برداشته شد و نامه‌های اعمال خشک گردید».

در حدیث صحیحی از بخاری و دارمی آمده است که رسول الله ﷺ از کنار پسر بچه‌هایی می‌گذشت، به آنان سلام می‌کرد و می‌فرمود:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ».

این است تواضع و فروتنی بزرگ، زیرا فرد متکبر و مغرور به کودکان و حتی به مردم سلام نمی‌کند، بلکه منتظر است تا دیگران به او سلام کنند.  
به همین خاطر در صحیح مسلم روایت شده است:

۱- احمد، حدیث ۲۶۷۲، ترمذی، شماره‌ی ۲۵۶۶ و ر.ک: المشكاة، حدیث ۵۳۰۲.

«يُحْشِرُ الْمُتَكَبِّرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى هَيْئَةِ الذَّرِّ يَطُؤُهُمُ النَّاسُ»<sup>(۱)</sup>. «در روز قیامت

متکبران به شکل ذراتی که مردم از روی شان رد می‌شوند حشر می‌شوند».

متکبران:

لَيْسُوا كَقَوْمٍ إِذَا لَاقَيْتَهُمْ عَرَضًا	أَعْطَوْكَ مِنْ نُورِهِمْ مَا يُنْحِفُ السَّارِي
تَرَوَى وَتَشْبَعُ مِنْ سَيِّئِ طَلْعَتِهِمْ	بَوَصْفِهِمْ ذَكَرُوكَ الْوَاحِدُ الْبَارِي
مَنْ تَلَقَّ مِنْهُمْ تَقَلُّ لَاقَيْتُ سَيِّدَهُمْ	مِثْلَ النُّجُومِ الَّتِي يَسْرِي بِهَا السَّارِي

«بسان مردمی نیستند که وقتی تصادفی با آنان روبه‌رو شدی، از نورشان چیزی را به تو می‌دهند که مسافر به ارمغان می‌آورد، از درخشش وجودشان، سیراب و سیر می‌شوی، و با توصیف‌شان تو را به یاد خالق یگانه می‌اندازند، با هرکس از آنان ملاقات کنی می‌گویی با سرورشان ملاقات کردم، مانند ستارگانی هستند که عابر شبانه با کمک آن در شب حرکت می‌کند».

شبی رسول الله ﷺ در حال نماز بود که ابن عباس برای خواندن نماز شب همراه او، به آنجا رفت و آن شب یکی از بهترین شب‌های زندگی ابن عباس بود. آنجا که رسول الله نزد خاله‌ی ابن عباس، میمونه شب را سپری کرد، زیرا او می‌دانست که پیامبر ﷺ آن شب نزد میمونه می‌خوابد.

او سرش را روی بالش گذاشت و منتظر شد تا پیامبر ﷺ آمد و چنین وانمود کرد که خوابیده است، چرا که هدفش از آمدن به آنجا این بود که از اولین معلم، بهره ببرد و چگونگی نماز و قیام شبش را بیاموزد.

وقتی رسول الله ﷺ برخاست تا قضای حاجت نماید، ابن عباس برایش آب آورد و نزدیکش گذاشت. هنگامی که پیامبر ﷺ آب را کنارش دید، فهمید که کار ابن عباس است، پس فرمود:

«اللَّهُمَّ فَفِّهْ فِي الدِّينِ وَعَلِّمَهُ التَّأْوِيلَ». «بارالها، فقیه در دین بگردانش، و تفسیر و

تأویل قرآن را بیاموزانش».



این دعای نبوی مبارک، از بزرگ‌ترین چیزهایی بود که ابن عباس در طول زندگی‌اش بدان دست یافته بود، چرا که در آینده‌اش تأثیر گذاشته است و او را عالم و حبر امت و ترجمان قرآن قرار داد.

سپس پیامبر ﷺ برخاست و ابن عباس در سمت چپش ایستاد. پیامبر ﷺ او را در سمت راستش قرار داد و همراه او هرچه قدر می‌خواست نماز خواند و چه شب خوش و آرامی که از شب‌هایی که نزد پدر و مادرش بود، گوارتر و شیرین‌تر بود.<sup>(۱)</sup>

روزی رسول الله ﷺ از کنار ابن عمر که پسر بچه‌ای بیش نبود، گذشت و شانۀش را گرفت و فرمود:

«كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ»<sup>(۲)</sup>. «در دنیا به گونه‌ای باش که گویی

غریبه یا رهگذری هستی».

«این سفارشی است که هرگز تا دم مرگ آن را از یاد نبرد.

خلافت را به او می‌دهند و او این حدیث را به خاطر می‌آورد: «در دنیا به گونه‌ای باش که گویی غریبه هستی».

طلا و نقره را به او می‌دهند و او این حدیث را به یاد می‌آورد: «در دنیا به گونه‌ای باش که گویی غریبه هستی».

در کنار مقام ابراهیم سر بر سجده آورده و می‌گوید: یا الله! تو می‌دانی که خلافت را فقط به خاطر ترس از توها کردم.

روزی رسول الله ﷺ از جایی می‌گذشت و حسن را دید که از خرمای صدقه می‌خورد، در حالی که صدقه بر بنی هاشم حرام است، زیرا صدقه زباله‌های مردم است و آنان پاک هستند، هم دل‌هایشان پاک است و هم شکم‌شان.

پیامبر فرمود:

«كَيْفَ كَيْفَ أَمَا تَعْرِفُ أَنَّا لَا نَأْكُلُ الصَّدَقَةَ»<sup>(۳)</sup>. «کخ کخ، آیا نمی‌دانی که ما صدقه

نمی‌خوریم».

۱- بخاری، حدیث ۱۴۳، ۶۸۹، ۷۱۷، ۶۹۰، مسلم، حدیث ۱۷۵۱، ۶۳۲۱ و احمد، حدیث ۳۰۳۲، ۲۴۰۱ و لفظ از آن احمد است.

۲- بخاری، حدیث ۶۲۶۹، احمد، حدیث ۴۹۹۲، ۴۷۵۹ و ترمذی، حدیث ۲۳۷۰.

۳- بخاری، حدیث ۱۴۷۳، ۳۰۰۵ و مسلم، حدیث ۲۶۲۶.

عبارت «کخ کخ» عبارتی است که عرب‌ها برای نهی کردن کودکان از کاری که نامناسب و زشت است، استفاده می‌کنند.

پسرش در حالی که دو سال و چند ماه داشت مرد. گفته شده سنش کمتر از این بوده است. پیامبر ﷺ او را در دستانش گرفت و در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود - پدر و مادرم فدایش باد - فرمود:

«إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ، وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا، وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ»<sup>(۱)</sup>. «چشم‌ها، اشک می‌ریزد و دل‌ها اندوهگین می‌شود، ولی ما سخنی که موجب نارضایتی پروردگاران شود به زبان نخواهیم آورد. و ما به خاطر جدایی تو، ای ابراهیم! غمگین هستیم».

این رحمت و مهربانی او به کودکان بود هنگامی که مصیبت یا بلایی بر سرشان می‌آمد.

در حدیث صحیح آمده است که دخترش زینب به دنبالش فرستاد تا نزدش بیاید، چرا که پسرش در بستر مرگ بود.

پیامبر ﷺ مشغول هیأتی از عرب‌ها بود و فرمود:

«فَأَرْسَلَ يُقْرِئُ السَّلَامَ، وَيَقُولُ: «إِنَّ لِلَّهِ مَا أَخَذَ وَلَهُ مَا أَعْطَى، وَكُلُّ عِنْدَهُ بِأَجَلٍ مُّسَمًّى، فَلْتَصْبِرْ وَلْتَحْتَسِبْ»<sup>(۲)</sup>.

«سلام مرا به دخترم برسان و به او بگو: از آن‌الله است آنچه بدهد و بگیرد. همه نزد او، مدتی تعیین شده دارند. صبر کن و امید ثواب داشته باش».

پیغام رسول‌الله را به زینب رساندند، او گفت: به‌الله قسم باید بیاید.

رسول‌الله ﷺ همراه گروهی از صحابه برخاست. کودک را که در حال نفس زدن بود و گویی نفس‌هایش از مشک در می‌آید به او دادند. در این هنگام اشک از دیدگانش سرازیر شد. ابن عوف گفت: این دیگر چیست ای رسول‌الله؟ پیامبر فرمود:

۱- بخاری، حدیث ۱۲۸۰ و مسلم، حدیث ۵۹۷۸.

۲- بخاری، حدیث ۱۲۸۰ و مسلم، حدیث ۵۹۷۸.

«هَذِهِ رَحْمَةٌ جَعَلَهَا اللَّهُ فِي قُلُوبِ عِبَادِهِ، إِنَّمَا يَرْحَمُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الرَّحْمَاءَ»<sup>(۱)</sup>. «این رحمتی است که الله در دل‌های بندگانش نهاده است، جز این نیست که الله از میان بندگانش به رحم کنندگان رحم می‌کند».

در حالی که پیامبر ﷺ کودکان را می‌بوسید اقرع بن حابس بر او وارد شد - این حدیث در صحیح بخاری و صحیح مسلم - آمده است.

اقرع گفت: شما کودکان تان را می‌بوسید؟

پیامبر ﷺ فرمود: «بله».

او گفت: به الله قسم من ده فرزند دارم و تا به حال حتی یکی از آنها را نبوسیده‌ام.

او گمان می‌کرد که رسول الله ﷺ به او خواهد گفت: از تو متشکرم!

ولی رسول الله ﷺ فرمود:

«أَوْ أَمَلِكُ لَكَ أَنْ نَرَعَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ»<sup>(۲)</sup>. «اگر الله، رحمت را از قلبات بیرون

آورده است، من نمی‌توانم برایت کاری انجام دهم».

زیرا بوسیدن کودکان رحمت است و پیامبر اکرم ﷺ این کار را بسیار انجام می‌داد.

در حدیث دیگری در صحیح بخاری آمده است که پیامبر الله فرمود:

«إِنِّي لَأَدْخُلُ فِي الصَّلَاةِ وَأَنَا أُرِيدُ إِطَالَتَهَا، فَأَسْمَعُ بُكَاءَ الصَّبِيِّ، فَأَتَجَوَّزُ فِي صَلَاتِي مِمَّا

أَعْلَمُ مِنْ شِدَّةِ وَجْدِ أُمِّهِ مِنْ بُكَائِهِ»<sup>(۳)</sup>. «من چون وارد نماز می‌شوم، می‌خواهم که آن

را طولانی سازم، آنگاه چون گریه کودکان را می‌شنوم، از نماز خویش به سبب آنچه از

شدت اندوه مادرش از گریه‌اش می‌دانم، در می‌گذرم».

بخاری نیز آورده است که رسول الله ﷺ درباره‌ی حسن و حسین فرموده است:

«هُمَا رِجْحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا»<sup>(۴)</sup>. «آن دو گل‌های خوشبوی من در دنیا هستند».

۱- بخاری، حدیث ۱۲۶۳، ۵۵۲۷، ۴۵۰۷ و مسلم، حدیث ۲۰۸۵.

۲- بخاری، حدیث ۵۸۶۰ و مسلم، حدیث ۵۹۸۰.

۳- بخاری، حدیث ۶۹۸، ۷۰۱ و مسلم حدیث ۱۰۰۸.

۴- بخاری، حدیث ۳۶۶۷، ۵۸۵۷ و مسلم، حدیث ۳۹۳۲.

ابن تیمیه درباره‌ی کشته شدن حسین علیه السلام می‌گوید که این بزرگ‌ترین مصیبت مسلمانان است و هر وقت مسلمان آن را به یاد می‌آورد باید بگوید: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

ما او را به خاطر الله بسیار دوست می‌داریم، زیرا او از بندگان و اولیای الله و خویشاوند رسول الله صلی الله علیه و آله است.

در صحیح بخاری و مسلم در حدیث ابی قتاده آمده است که گفت: رسول الله در یکی از دو نماز شبانگاه، گفته شده عصر و گفته شده ظهر برای ما امامت داد و امامه دختر زینب را در نماز روی کتفش گذاشت و همراه او نماز خواند<sup>(۱)</sup>.

این صحنه را تصور کن، امام و پیشوای بشریت دختر بچه‌ای را در حین امامت دادن در نماز فرض در مسجد، بر دوشش حمل می‌کند.

این چه رحمت و مهربانی است؟ این چه عطوفتی است؟  
گوید: وقتی سجده می‌کرد او را می‌گذاشت و وقتی بر می‌خواست او را بلند می‌کرد.

امام شوکانی در صنعا، بر مردم نماز می‌خواند، وقتی به سجده رفت عمامه‌اش در محراب افتاد پس آن را برداشت و بر سرش گذاشت.

مردم این کارش را نپسندیدند و گفتند: در حال نماز عمامه‌ات را بر می‌داری؟

او گفت: برداشتن عمامه از برداشتن امامه راحت‌تر است!

**چهارمین عنصر:** احکامی درباره‌ی کودکان است که مختصراً به بیان آن می‌پردازم:

۱- از جمله احکام این است که بر ادرار پسر بچه آب پاشیده می‌شود و ادرار دختر

بچه شسته می‌شود، به خاطر حدیثی که ابوداود و ترمذی و دیگران<sup>(۲)</sup> -

همان‌گونه که بیان شد - روایت کرده‌اند.

این در صورتی است که پسر بچه هنوز غذاخور نشده باشد، اما در صورتی که

غذاخور شده باشد باید ادرارش شسته شود.

۱- بخاری، حدیث ۵۱۰ و مسلم، حدیث ۱۱۶۴.

۲- ابوداود، حدیث ۳۷۷، ترمذی، حدیث ۶۰۸ و احمد، حدیث ۷۵۹.

شافعی گوید: زیرا حوا از استخوان دنده‌ی آدم آفریده شده است پس از گوشت و خون خلق شده است، اما پسر بچه از خاک خلق شده است، زیرا ماده‌ی اصلی خلقت پدرش خاک است.

این یکی از اجتهادات اوست، الله او را رحمت کند.

۲- امامت کودک درست است، زیرا در صحیح بخاری آمده است که عمرو بن سلمه در حالی که هفت سال بیشتر نداشت، برای قومش امامت داد<sup>(۱)</sup>.  
اما کودکان آنها در فهم و درک و در مردانگی بزرگ بودند و وضعیت‌شان مانند وضعیت کنونی ما نبود که بعضی از مردم به سن بیست سالگی می‌رسند در حالی که هنوز نادان و بی‌خرداند.

بنابراین سن و سال معیار سنجش نیست بلکه عقل و فهم درباره‌ی حق تعالی ملاک است.

گروهی از مردم برای بیعت با عمر بن عبدالعزیز بر او وارد شدند. کودک خردسالی نیز همراه‌شان بود. او سلام کرد و خواست سخن بگوید که عمر بن عبدالعزیز گفت: بچه جان! بگذار بزرگ‌تر از تو جلو بیاید.

او گفت: ای امیرالمؤمنین! اگر این مسأله به سن و سال مربوط بود، افرادی شایسته‌تر از تو برای خلافت بودند! آیا جوابی بهتر از این سراغ داری؟!

۳- چه وقت کودک جهاد می‌کند؟

علما در این باره اختلاف دارند. امام احمد می‌گوید: به نظر من که پانزده‌سالگی است - بنا بر حدیثی که در صحیحین آمده است - ابن عمر گوید: در جنگ احد من که چهارده سال بیش نداشتیم، بر رسول الله ﷺ عرضه شدم و او مرا رد کرد و در جنگ خندق که پانزده سال داشتیم، بر او عرضه شدم و او مرا پذیرفت.

سمره بن جندب گوید: کودکان برای جهاد بر رسول الله عرضه می‌شدند تا ببینند کدام‌شان قوی‌تر است و او را بپذیرد.

گوید: من بر پیامبر عرضه شدم و مرا رد کرد.

سمره گریست. به خاطر ترک جهاد گریست.

رسول الله ﷺ رافع بن خدیج را پذیرفت.

۱- بخاری، حدیث ۴۲۰۴ و احمد، حدیث ۲۰۲۸۹.

سمره گفت: ای رسول الله، رافع بن خدیج را قبول می‌کنی حال آن که من از او جنگجوترم؟

پیامبر ﷺ فرمود: «با او کشتی بگیر».

او با رافع مبارزه کرد و سمره او را شکست داد و پیامبر به سمره اجازه‌ی شرکت در جنگ را داد<sup>(۱)</sup>.

مادامی که سمره او را شکست داد، معنایش این است که توانایی حمل سلاح را دارد و می‌تواند بجنگد.

۴- اما سن روایت که همان حمل علم است، به اختلاف افراد، مختلف است. موسی بن هارون یکی از محدثین گوید: هنگامی که بین چهارپا و الاغ تفاوت قایل شد در حالی که چهارپا همان الاغ است! برخی گویند: وقتی خوبی را از بدی تشخیص داد و این امری است نسبی. عده‌ای دیگر گویند: حدوداً هفت سالگی.

گفته شده: پنج سالگی زیرا حسن حدیث: «دَعُ مَا يَرِيْبُكَ إِلَى مَا لَا يَرِيْبُكَ»<sup>(۲)</sup>. «ترک کن آنچه را که تو را به شک می‌اندازد و چنگ زن به چیزی که تو را به شک نمی‌اندازد». را در پنج سالگی حفظ کرد.

درست این است که وقتی کودک قدرت تشخیص یافت و عاقل شد و دریافت که به او چه گفته می‌شود و آماده‌ی تعلیم شد، از او پذیرفته می‌شود.

#### پنجمین عنصر: کودکان بزرگ

اینها کودکانی هستند که در طول تاریخ ما با آنها زندگی می‌کنیم، بزرگ در ایمان، بزرگ در هدف، بزرگ در منهج و زندگی.

آنان با بدنی کودکانه، کودک زندگی می‌کنند ولی در عقیده، بلند پروازی‌ها و اهداف‌شان بزرگند.

۱- ابن عباس رضی الله عنهما که قبلاً شاهد حرص و تلاشش برای علم و دانش، فراگیری و

استفاده از زندگی رسول الله ﷺ و نیز همت والای او بودیم که باعث شد به

۱- ر.ک: داستان سمره در: الاستيعاب في معرفة الأصحاب (ترجمة مسرة بن جندب) و أسد الغابة (ترجمة مسرة) و تهذيب الكمال (ترجمة مسرة).

۲- احمد حدیث ۱۷۳۴، ۱۷۳۸، ترمذی، حدیث ۲۵۶۸، نسایی، شماره‌ی ۵۶۹۶، ابن خزیمه، حدیث ۲۳۳۷، دارمی، حدیث ۲۵۳۱ و ر.ک: المشكاة، حدیث ۲۷۷۳.

آینده بنگرد و خودش را فرمانده، عالم و مفسر امت اسلام ببیند و این امر تحقق یافت.

۲- اسامه بن زید در حالی که سن و سال چندانی نداشت، سپاهیان بزرگ را فرماندهی می‌کرد، آنجا که در سپاهش بزرگان صحابه و فاضلانی چون ابوبکر، عمر، عثمان و علی، خلفای راشدین بودند. این چه جایگاه والایی است؟ که این نوجوان فرماندهی چنین افراد برجسته و صاحب مقامی باشد.

۳- ابن زبیر: اولین کسی که در مدینه متولد شد، سیاستمدار باهوش.

داستان او با عمر رضی الله عنه مشهور است. هنگامی که کودکان گریختند اما او با شجاعت و سرسختی در برابر فاروق اسلام ماند و فرار نکرد. وقتی عمر دلیلش را جویا شد، او گفت: من که جرمی مرتکب نشده‌ام که از تو بترسم و راه هم تنگ نبود که با رفتنم آن را برایت باز کنم.

به پاسخ شیوا و آزادگی و بلند مرتبگی‌اش بنگر.

۴- ابو محذوره از نوجوانان مکه، او برای چراندن گوسفندان می‌رود و بر برکت دعای پیامبر صلی الله علیه و آله برای او، مؤذنی برای مکیان باز می‌گردد.

۵- محمد بن قاسم که نوجوانی بیش نبود به فرماندهی سپاه صد هزار نفری منصوب شد و سرزمین هند و سند را فتح کرد.

به همین ترتیب نوجوانانی از این امت و کودکانش که سن و سالی نداشتند ولی در عقل، فهم و همت بزرگ بودند.

از الله متعال برای خودم و شما فرزندان نور چشم را مسألت دارم و این که الله آنان را بندگانی صالح بگرداند که در خدمت این دین جاویدان در همه‌جا باشند.

والله أعلم و صلی الله علی نبینا محمد وآله وصحبه وسلم.

## احکام نوزاد

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على إمام المرسلين وقدوة الناس أجمعين وعلى آله وصحبه وسلم تسليماً كثيراً.

اما بعد...

این بشارت و مژدگانی مسرت بخشی است که جوانان اسلام یا بیشتر جوانان اسلام توجهی علمی به کتاب و سنت داشته باشند و بر میراث محمد ﷺ حریص و علاقمند بوده و تحصیلات علمی خود را با تصمیم بازگشت به سوی الله سبحان آغاز کنند. این مژده‌ایست که مؤمن را شادمان می‌گرداند، زیرا هیچ رسالتی بدون علم و دانش نیست و هیچ علمی نیست مگر این که الله و رسولش گفته باشد. پس شکر و سپاس الله را که از این جوانان، افرادی را ساخت که بر علم مفید و مبنی بر کتاب و سنت، تخریح احادیث، بازبینی و بررسی اصول اسلام و تحقق مسایل حریص هستند.

بخاری از سلمان بن عامر ضبی آورده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«مَعَ الْعُلَامِ عَقِيْقَةٌ فَأَهْرِيْقُوا عَنْهُ دَمًا وَأَمِيْطُوا عَنْهُ الْأَذْيَ»<sup>(۱)</sup>. «پس برایش

گوسفندی، ذبح کنید و او را تمیز نمایید».

بخاری همراه گروهی از راویان به جز مسلم این حدیث را روایت کرده‌اند.

در مسأله‌ی عقیقه مواردی هست که پشت سر هم برای تان بیان می‌کنم:

اول: تعریف عقیقه.

دوم: حکم آن.

سوم: معنای کنار زدن موجبات آزار و اذیت.

چهارم: معنی هر پسر بچه‌ای در گروه عقیقه‌اش است چیست؟

پنجم: روز هفتم برایش ذبح شود، چیست؟

ششم: معنی نامگذاری.

---

۱- بخاری، حدیث ۵۳۴۶، احمد، شماره‌ی ۱۵۹۳۲، ۱۷۵۵۱، ابوداود، حدیث ۲۸۴۰، ترمذی،

شماره‌ی ۱۹۷۰، نسایی، حدیث ۴۱۹۸ و ابن ماجه، حدیث ۳۲۴۰.



هفتم: با هم برابرند یعنی چه.

هشتم: این فرمایش رسول الله ﷺ «لَا أَحَبُّ الْعُقُوقِ»<sup>(۱)</sup>. زمانی است که عقیقه ذکر شد در حالی که فرموده است: «كُلُّ غُلَامٍ مَرْتَهَنٌ بِعَقِيْقَتِهِ» چگونه بین این دو لفظ جمع کنیم.

نهم: معنای این فرمایش رسول الله ﷺ چیست که فرمود: «وَيُلَطَّخُ بِرَعْفَرَانٍ»<sup>(۲)</sup>.

دهم: پیامبر برای حسن و حسین رضی الله عنهما عقیقه نمود.

یازدهم: صدقه دادن با نقره.

دوازدهم: خواندن اذان در گوش نوزاد، روز تولدش و آیا این که خواندن اقامه سنت

است یا نه؟ و تحقیق و بررسی در این زمینه.

سیزدهم: مستحب بودن تحنیک نوزاد و با چه چیزی تحنیک شود؟ تحنیک

چیست؟

چهاردهم: نام‌های برگزیده و نام‌هایی که از آن نهی شده است.

پانزدهم: آیا غیر از گوسفند چیز دیگری برای عقیقه کردن جایز است؟

شانزدهم: آیا اموری که در قربانی شرط است، در عقیقه نیز شرط است؟

هفدهم: چه وقت عقیقه ذبح می‌شود؟ آیا استخوان‌هایش تکه می‌شود؟

به یاری و مدد الهی می‌گوییم:

**عقیقه از کلمه‌ی «العُق» گرفته شده است و به معنای قطع کردن و دو نیم کردن**

است. گویند: «عققت اللحم» یعنی گوشت را تکه تکه کردم «عققت الثوب» یعنی آن را

تکه کردم و «عققت الحبل» یعنی آن را قطعه قطعه کردم، بنابراین به معنای تکه کردن

و قطعه قطعه کردن است و در اصطلاح، قربانی‌ای است که برای نوزاد سر بریده

می‌شود.

درست نیست که آن را تمیمه نام گذاشت، بلکه نامش عقیقه است و در روز هفتم

از تولد نوزاد، قربانی می‌شود. یکی از شعرا گوید:

۱- احمد، حدیث ۶۸۰۳، ابوداود، حدیث ۲۸۴۳، نسایی، شماره‌ی ۴۱۹۶ و ر.ک: المشكاة، حدیث

۴۱۵۶.

۲- ابوداود، حدیث ۲۸۴۴، بیهقی در سننش، حدیث ۱۹۶۹۰ و ر.ک: المشكاة، حدیث ۴۱۵۸.

نُفَلِّقُ هَامًا مِنْ رِجَالٍ أَعَزَّةٍ وَعَلَيْنَا، وَهُمْ كَانُوا أَعَقَّ وَأَظْلَمًا

«سرهای مردانی که برای ما عزیزند می‌زنیم، آنان نافرمان‌تر و ظالم‌تر بودند». می‌گوید: ما سرهایی را که برایمان عزیز است و از نزدیکان ما است قطع می‌کنیم ولی آنان بودند که به ما ظلم کردند و بر ما ستم روا نمودند. یزید بن معاویه زمانی که حسین بن علی را کشت، از این بیت استفاده کرد. در حکم عقیقه سه قول هست.

۱- ابوحنیفه گفته است: این کار از اعمال جاهلیت است و نه سنت است و نه واجب و فقط کسی که عادات جاهلیت را دارد، آن را انجام می‌دهد.<sup>۱</sup>

۱- مؤلف در نقل قول امام ابوحنیفه در این مورد دقیق نبوده است. زیرا در هیچ یک از کتب معتبر حنفی با عبارتی که مولف ذکر کرده، نیامده است، بلکه امام ابو یوسف آن را در کتاب الآثار صفحه ۲۳۸ اینطور نقل کرده است: «عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، أَنَّهُ قَالَ: «كَانَتْ الْعَقِيْقَةُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، فَلَمَّا جَاءَ الْإِسْلَامُ رُفِضَتْ». «از ابوحنیفه، از حماد، از ابراهیم روایت است که ایشان گفت: عقیقه در جاهلیت رایج بود و هنگامی که اسلام آمد، آن رد شد». و همچنان در همان صفحه اینطور روایت شده است: «عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ، «أَنَّ الْعَقِيْقَةَ كَانَتْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، فَلَمَّا جَاءَ الْأَصْحَى رُفِضَتْ» «از ابوحنیفه، از مردی، از محمد بن حنفیه روایت است که وی فرمود: عقیقه در جاهلیت رایج بود و هنگامی که اسلام آمد، آن رد شد». همانطوری که از دو روایت مذکور معلوم می‌گردد که این قول امام ابوحنیفه نمی‌باشد بلکه ایشان این را از ابراهیم نخعی (از بزرگان تابعین) و محمد بن حنفیه (پسر علی بن ابی طالب رضی الله عنه) روایت کرده است. بنابراین، نسبت دادن آن به امام ابوحنیفه درست نمی‌باشد. البته بعضی علمای حنفی به این نظر اند که در اسلام واجب بودن آن منسوخ گردیده است نه مباح و مستحب بودن آن. (نگاه: تأنیب الخطیب، کوثری) و همچنان کاسانی حنفی در (بدائع الصنائع، ۵/ ۶۹) می‌نویسد: «الْعَقِيْقَةُ كَانَتْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ثُمَّ فَعَلَهَا الْمُسْلِمُونَ فِي أَوَّلِ الْإِسْلَامِ فَتَسَخَّرَهَا ذَبْحُ الْأُضْحِيَّةِ فَمَنْ شَاءَ فَعَلْ وَمِنْ شَاءَ لَمْ يَفْعَلْ». «عقیقه در جاهلیت رایج بود و در ابتدای اسلام نیز، مسلمانان هم آن را انجام دادند سپس با تشریح ذبح قربانی (عید اضحی) منسوخ گردید، هر که خواست آن را انجام دهد و هر که نخواست انجام ندهد». و قدوری حنفی در (التجريد، ج ۱۲، ص ۶۳۵۶، ۶۳۵۷) می‌نویسد: «قال أصحابنا: العقیقة مستحبة، وليست بسنة... فترکه مکروه لما فيه من مكارم الأخلاق». «اصحاب ما می‌گویند: عقیقه مستحب است، و سنت نیست... و ترک آن مکروه است، زیرا عقیقه از اخلاق پسندیده می‌باشد».

این رأی، اشتباهی از جانب اوست - الله رحمتش کند - و هر کسی جز محمد ﷺ سخنش را هم می‌توان گرفت و هم می‌توان رد کرد.

۲- ظاهری‌ها و لیث و حسن بصری معتقدند که واجب است.

و به این فرمایش رسول الله ﷺ استدلال کرده‌اند که فرمود:

«كُلُّ غُلَامٍ مُرْتَهَنٌ بِعَقِيْقَتِهِ»<sup>(۱)</sup>. «هر پسر بچه‌ای در گرو عقیقه‌اش است».

آنان گفته‌اند: مادامی که «در گرو» است، پس واجب است.

۳- جمهور علما حد وسط را در نظر گرفته و گفته‌اند: سنت است نه واجب بنا بر

فرمایش رسول الله ﷺ در کتاب‌های سنن که با سند حسن روایت شده است:

«مَنْ وُلِدَ لَهُ فَأَحَبُّ أَنْ يَنْسَكَ عَنْ وَوَلَدِهِ فَلْيُفْعَلْ»<sup>(۲)</sup>. «کسی که بچه‌ای برایش متولد

شد و دوست داشت که به جای پسرش قربانی کند این کار را بکند».

اما ابن تیمیه و ابن قیم گفته‌اند: مشروع و جایز است بدون تعیین حکم آن.

برای فرزندش عقیقه دهد و اگر این کار را نکرد، ملزم به آن نمی‌شود و به خاطر آن

محبوس و زندانی نمی‌گردد، در میان قبایل چرخانده نمی‌شود و با شاخه‌ی خرما و

کفش زده نمی‌شود و به او گفته نمی‌شود: این جزای کسی است که برای فرزندش

عقیقه نداده است! نه، مسأله ساده‌تر از آن است.

معنای دور کردن موجبات آزار و اذیت چیست؟

رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«مَعَ الْغُلَامِ عَقِيْقَةٌ فَأَهْرِيقُوا عَنْهُ دَمًا وَأَمِيْطُوا عَنْهُ الْأَذَى». «پس برایش گوسفندی

ذبح کنید و او را تمیز نمایید».

اذیت همان مو است.

بنابراین، می‌توان گفت: هیچ یک از علمای حنفی نگفته: «هر فقط کسی که عادات جاهلیت را

دارد، آن را انجام می‌دهد»، بلکه بعضی از آنها عقیقه را مباح می‌دانند و بعضی دیگر مندوب و

مستحب، و ترک کردن آن را مکروه می‌دانند. (مُصَحَّح)

۱- احمد، حدیث ۱۹۸۰۱، ۱۹۸۰۶، ابوداود، حدیث ۲۸۳۸، ترمذی، حدیث ۱۵۲۵، نسایی، حدیث

۴۲۰۴، ابن ماجه، حدیث ۳۲۴۱ و ر.ک: المشكاة، حدیث ۴۱۵۳.

۲- احمد، حدیث ۶۶۹۴، ۶۸۰۳، ابوداود، حدیث ۲۸۴۳، نسایی، حدیث ۴۱۹۶ و ر.ک: المشكاة،

حدیث ۴۱۵۶.

ابن سیرین در سنن ابوداود گوید: «اگر موجبات اذیت مو نباشد، من نمی‌دانم که چیست».

شوکانی آن را عمومیت بخشیده است و می‌گوید: مو و غیر مو، اذیت عمومیت دارد پس نظافت می‌شود و مویش تراشیده می‌شود.

این سنت اسلام است. در سنن ابوداود از قیس بن عاصم منقرد آمده است که وقتی اسلام آورد، رسول الله ﷺ به او فرمان داد تا ختنه کند و موی کفر را از بدنش دور نماید.

### کلمه‌ی «مرتھن» به چه معناست؟

اهل علم در این باره دو نظر دارند:

۱- امام احمد رحمته گوید: «در گرو عقیقه‌اش است». یعنی وقتی کودکی مرد، برای پدر و مادرش شفاعت نمی‌کند تا زمانی که برایش عقیقه دهند، زیرا «مرتھن»: یعنی ممنوع الشفاعه است.

وقتی کودکی بمیرد، شفاعت پدر و مادرش را می‌کند، به همین خاطر در نماز جنازه‌اش دعا می‌کنیم که برای پدر و مادرش شفاعت کند.

۲- عده‌ای از علما گفته‌اند: یعنی بدون عقیقه نه نام نهاده می‌شود و نه موهایش تراشیده می‌شود، زیرا نامگذاری و تراشیدن مو، وابسته به قربانی است.

گویی این رأی نزدیک‌تر است - ان شاء الله - و ایرادی ندارد که قول امام احمد را نیز وارد کنیم، زیرا هیچ‌کس دلیل ریشه‌ای و تفصیلی ندارد، پس اشکالی ندارد که میان این رأی و رأی امام احمد جمع شود.

### چه وقت برایش ذبح می‌شود؟

بنابر حدیث ابوداود، ترمذی و بیهقی<sup>(۱)</sup> سنت این است که در روز هفتم برایش عقیقه داده شود و این حدیث صحیح است که در روز هفتم ذبح شود.

اگر روز هفتم گذشت، در چهاردهم.

اگر گذشت در بیست و یکم و این نظر ترمذی است.

شوکانی نظری ندارد و از ترمذی جویای دلیل شده است، زیرا دین ما مبنی بر دلیل است.

۱- احمد، حدیث ۱۹۷۰۴، ۱۹۸۰۶، ۱۹۸۶۸، ابوداود، حدیث ۲۸۳۹، ترمذی، حدیث ۲۹۱۰، نسایی، حدیث ۴۲۰۴ و بیهقی، حدیث ۱۹۶۶۶.

ما به شوکانی و دیگران می‌گوییم: بیهقی با سندی که حسن است آورده است که: اگر روز هفتم را از دست داد، در روز چهاردهم و اگر آن را نیز از دست داد، در روز بیست و یکم برایش عقیقه داده می‌شود.

اگر از دست دادی، اشکالی ندارد که آن را به جا آوری حتی اگر فرزند بزرگ شد، طبرانی گوید: رسول الله ﷺ برای خودش عقیقه داد.

اما این حدیث، ضعیف است.

در اینجا مسایلی مطرح می‌شود:

۱- آیا جایز است که کسی غیر از پدر، داوطلبانه برای کودکی عقیقه بدهد؟ درست آن است که شرط نیست پدر عقیقه بدهد، زیرا ممکن است او نیازمند و محتاج باشد و کسی غیر از او دادن عقیقه را بپذیرد.

۲- قربانی باید در روز هفتم باشد، اما پیش از آن، هیچ نصی در این باره نیامده است، اگر چه که برخی از فقها معتقدند که عقیقه دادن قبل از روز هفتم جایز است و این مخالف نص است.

۳- در برخی از الفاظ کلمه‌ی «یُدَمّی» به جای «یُسَمّی» آمده است و این اشتباه یکی از راویان است. اما قتاده گوید: «یُدَمّی» یعنی با تکه پشمی از خونش گرفته شود و بر شکم سپس سرش قرار داده شود.

ابن عمر، عطا و حسن نیز چنین رأیی دارند.

اما درست این است که به کار بردن این کلمه اشتباه و توهّم «هَمّام» در این روایت است<sup>(۱)</sup> بنا بر فرمایش رسول الله ﷺ نزد ابن ماجه که از حدیث یزید بن عبدالله مزنی گرفته شده که فرمود: «يُعَقُّ عَنِ الْغُلَامِ وَلَا يُمَسُّ رَأْسُهُ بِدَمٍ»<sup>(۲)</sup> «برای پسر بچه عقیقه ذبح می‌شود و سرش با خون آغشته نمی‌شود». و این نص است.

به ما گفته‌اند: حدیث مرسل است و راست گفته‌اند.

عبدالله بن یزید بن عبدالله مزنی، تابعی است و پدرش عبدالله مزنی صحابی است و او از پدرش روایت نکرده است و سند در اینجا منقطع گشته است.

۱- ر.ک: تحفة المولود، ابن قیم، ۳۱.

۲- ابن ماجه، حدیث ۳۲۴۲ و البانی در «ارواء» آن را صحیح دانسته است، ۳۸۸/۴.

اما صحیح‌تر و نزدیک‌تر این است که خونی بر سر و شکم او مالیده نمی‌شد، زیرا این کار - به خون آغشته کردن - از کارهای جاهلیت است و در سنن آمده است که اهل جاهلیت این کار را انجام می‌داده‌اند و وقتی اسلام آمد، از این کار بازداشته شدند.

رسول الله ﷺ - بنا بر روایتی که ابن حبان دارد - فرمود: «به جای خون، خَلُوق [نوعی گیاه خوش بو] قرار دهید»<sup>(۱)</sup>. و در روایت حَسَن آمده است: «زعفران» یا هرچیز پاکی که جای آن را بگیرد.

**مسأله‌ی ششم:** معنای نامگذاری است. ابن ابی شیبہ در مصنف گفته است: «در روز هفتم نامگذاری می‌شود». که دو معنا دارد:

۱- نامی بر او نهاده شود و این صحیح و درست است.

۲- گفته شد: هنگام قربانی نام الله را ببرد، یعنی بر عقیقه‌اش بگوید بسم الله.

**مسأله‌ی هفتم:** این سخن رسول الله ﷺ «شَاتَانِ مُتَكَافِئَتَانِ» (دو گوسفند هم‌اندازه) است همان‌گونه که در سنن آمده است.

معنایش این است که تقریباً هم سن و سال باشند نه این که یکی بزرگ و دیگری کوچک باشد.

گفته شده است: در نوع‌شان یکی باشند، یعنی این یکی بز و دیگری گوسفند نباشد یا این یکی گوسفند عراقی و دیگری نجدی نباشد.

البته این امر مایه‌ی زحمت است و درست این است که تقریباً هم سن و سال باشند و ایرادی ندارد که یکی بز نر و دیگری قوچ باشد، یعنی از بزها باشد یا اشکالی ندارد که هردو ماده باشد، ولی اگر نر باشند بهتر است.

مالک بن انس رضی الله عنه گوید: گوسفندی برای پسر بچه و گوسفندی برای دختر بچه و به این حدیث بریده استدلال نمود: «برای پسر بچه یک گوسفند قربانی می‌کردیم»<sup>(۲)</sup>. ما می‌گوییم: این حدیث جای بحث و بررسی دارد.

گوید: از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله ﷺ برای هریک از حسن و حسین یک گوسفند قربانی کرد<sup>(۳)</sup>.

۱- ابن حبان، ۵۲۱۱.

۲- ابوداود، حدیث ۲۸۴۴ و ر.ک: المشکاة، حدیث ۴۱۵۸.

۳- ابوداود، حدیث ۲۸۴۲، بیهقی در سننش، حدیث ۱۹۶۶۹ و ر.ک: المشکاة، حدیث ۴۱۵۵.

ما می‌گوییم: نه، بلکه رسول الله ﷺ فرمود: «برای پسر دو گوسفند و برای دختر یک گوسفند»<sup>(۱)</sup>.

پس به تو گفته می‌شود:

- ۱- یا زیاد بودن از یک گوسفند به خاطر اعتماد است پس پذیرفته می‌شود.
- ۲- یا این که بگوییم: گفتار بر کردار مقدم است. چرا که رسول الله ﷺ برای حسن یک گوسفند و برای حسین یک گوسفند قربانی نمود، ولی به مردم گفت: «برای پسر دو گوسفند قربانی شود».

نزد اصولیان، گفتار بر کردار مقدم است.

**مسئله‌ی هشتم:** در حدیثی که احمد و ابوداود با سندی صحیح روایت کرده‌اند، از رسول الله ﷺ پرسیدند: ای رسول الله، عقیقه چگونه است؟ فرمود: «من عقوق را دوست ندارم».

راوی گوید: گویی رسول الله ﷺ از این اسم بدش آمد.

رسول الله ﷺ از عقوق بدش آمد، ولی همان‌گونه که در حدیثی صحیح بیان شد، فرمود: «هر پسر بچه‌ای در گرو عقیقه‌اش است». و «با پسر بچه عقیقه است».

در جمع میان این اقوال گفته می‌شود که: رسول الله ﷺ از این اسم بدش آمد. فرمان دادن ایشان به عقیقه دادن، دلیلی بر جایز بودن آن است و جواز، مانع کراهیت نمی‌شود این قاعده‌ای اصولی و پایه‌ایست. ممکن است مسئله‌ای مکروه ولی گاهی اوقات جایز باشد.

بهتر است نگوییم عقیقه، زیرا وقتی پیامبر ﷺ فرمود: «با پسر بچه عقیقه است». با زبانی که می‌فهمیدند، با آنان سخن گفت و وقتی گفت: «عقوق را نمی‌پسندم». خواست از استفاده از این عبارات جلوگیری کند.

**مسئله‌ی نهم:** این فرمایش پیامبر: «او را با زعفران آغشته می‌کنیم».

زعفران گیاه معروفی است که کوبیده می‌شود و با خلوق - گیاهی معطر - مخلوط شده و روی سر گذاشته می‌شود.

۱- احمد، حدیث ۲۶۹۵۸، ابوداود، حدیث ۲۸۳۵، ۲۸۳۷، ترمذی، حدیث ۱۵۱۹، نسایی، حدیث ۴۵۰۳، ۴۵۰۵، ابن ماجه، حدیث ۳۲۳۸ و ر.ک: المشکاة، حدیث ۴۱۵۲.

اهل علم گویند: این امر دلالت بر آن دارد که مالیدن زعفران یا دیگر مواد معطر بر سر نوزادان مانند صمغ، حنا، کتم یا هرچیزی شبیه آن جایز است.

**مسئله‌ی دهم:** عقیقه دادن برای حسن و حسین دلیلی بر جواز عقیقه توسط کسی غیر از پدر می‌باشد و این امر قبلاً بیان شد. از این حدیث می‌فهمیم که اگر پدر مرد، کسانی که متکفل به پرداخت نفقه هستند، باید برایش عقیقه بدهند.

**مسئله‌ی یازدهم:** صدقه دادن با نقره آمده است که به اندازه‌ی موی سر کودک، نقره صدقه داده می‌شود. پس مقداری پول صدقه می‌دهد. آیا درست است که به جای نقره، طلا صدقه داده شود؟

اهل علم گویند: بله طبرانی در اوسط با سندی که یکی از روایانش ابن جراح است و حدیث ضعیفی است، آورده است: «رسول الله ﷺ به شش کار امر نمود، از جمله: صدقه دادن طلا برای نوزاد». ولی درست این است که نقره صدقه داده شود، زیرا این روایت ضعیف است. صدقه دادن با طلا، نقره یا چند درهم آسان و ساده است.

**مسئله‌ی دوازدهم:** اذان گفتن در گوش نوزاد. در سنن ابوداود از رسول الله ﷺ آمده است که: «پیامبر در گوش حسن اذان گفت»<sup>(۱)</sup>.

حکمت این کار این است که نوزاد در کودکی، بر لا اله الا الله پرورش یابد و اولین چیزی که به گوشش می‌رسد کلمه‌ی لا اله الا الله باشد.

اقامه گفتن در گوش نوزاد، از کارهای عمر بن عبدالعزیز رحمته است، پس تو فقط باید اذان بگویی نه اقامه.

**مسئله‌ی سیزدهم:** مستحب بودن تحنیک - گذاشتن خرما یا شبیه آن در کام - نوزاد: سنت است که هنگام تولد نوزاد، مقداری خرما، عسل یا چیز شیرینی مانند شکر در دهان نوزاد بگزاری.

وقتی عبدالله بن ابی طلحه متولد شد، او را نزد پیامبر ﷺ آورد، رسول الله ﷺ او را گرفت و با آب پاک دهانش خرمایی را جوید سپس از دهانش در آورد و در دهان نوزاد گذاشت و کودک شروع کرد به خوردن آن.

۱- احمد، حدیث ۲۶۷۸۸، ابوداود، حدیث ۵۱۰۰، ترمذی، حدیث ۱۵۱۷ و ر.ک: المشكاة: حدیث



رسول الله ﷺ با تبسم فرمود: «نگاه کنید انصار چقدر به خرما محبت دارند!»<sup>(۱)</sup>  
**مسئله‌ی چهاردهم:** نام‌های برگزیده.

سنت است که در روز هفتم نامی برای نوزادت انتخاب کنی، یک اسم اسلامی و لطیف نه نام‌های خارجی دشمنان پیامبران، کتاب‌ها و دشمنان رسالت‌ها. از جمله نام‌های برگزیده، عبدالله و عبدالرحمن است، زیرا از جمله نام‌های محبوب الله هستند، این حدیث صحیحی است<sup>(۲)</sup>.

به شرطی که این نام الله در کتاب و سنت آمده باشد، نه این که خودت اختراع کرده باشی! نباید اسم‌هایی را بیاوری و خودت ترکیب کنی، مثلاً بگویی: «عبدالیقظان» «عبدالموجود» «عبد الساهر» زیرا چنین چیزهایی نیامده است.

پیامبر اکرم ﷺ از برخی از اسم‌ها نهی فرموده است. در سنن ابوداود آمده است که پیامبر ﷺ از اسم یسار، رباح، نجیح و افلح نهی فرموده است<sup>(۳)</sup>. زیرا این نام‌ها به فال بد گرفته می‌شود. اگر به خانواده‌ات بگویی: آیا یسار در خانه است؟ بگویند: یسار در خانه نیست.

تو این را به فال بد می‌گیری و همین طور افلح، نجیح، رباح. از جمله نام‌های مکروه دختران: ختنه، عاصیه، غاویه، متخلفه، بلیده و غیبه است. انسان با نام، صفت و لقبش تأثیر می‌گذارد. او باید به دنبال نام اسلامی قوی باشد و فال بد نگیرد یعنی نامی را که به فال بد می‌گیرند انتخاب نکند.

در کتاب موطای امام مالک آمده است که رسول الله ﷺ به مردی فرمود: «برخیز شتر را بدوش. نامت چیست؟»

گفت: حرب.

پس به او گفت: «بنشین».

به دومی گفت: «نام تو چیست؟».

گفت: مره.

۱- مسلم، حدیث ۶۲۷۵، احمد، حدیث ۱۳۷۷۲ و ابوداود، حدیث ۴۹۴۷.

۲- مسلم، حدیث ۵۵۴۲، ابوداود، حدیث ۴۹۴۵ و ترمذی، حدیث ۲۹۱۱.

۳- ترمذی، حدیث ۲۹۱۲، ابن حبان، حدیث ۵۷۴۳، ابن ماجه، حدیث ۳۸۱۳، از عمر رضی الله عنه، به روایت

ابوداود، حدیث ۴۹۵۴، ۴۹۵۵ از سمره بن جندب رضی الله عنه.

پس به او گفت: «بنشین».

به سومی گفت: «نام تو چیست؟»

گفت: صخر.

به او گفت: «بنشین».

به چهارمی گفت: «نام تو چیست؟»

گفت: یعیش.

پیامبر به او گفت: «شتر را بدوش» و او شتر را دوشید<sup>(۱)</sup>.

**مسئله‌ی پانزدهم:** آیا چیزی جز گوسفند، مانند گاو و شتر برای عقیقه جایز است؟

جمهور علما معتقدند که گاو و شتر برای عقیقه جایز است، بنابر حدیثی که طبرانی از انس روایت کرده است که فرمود: «برای او از شتر، گاو و گوسفند عقیقه داده شود».

امام احمد گوید: کسی که برای پسرش شتر عقیقه می‌دهد، باید یک شتر کامل عقیقه کند.

درست این است که عقیقه دادن با شتر و گاو برای نوزاد جایز است، تو می‌توانی یک شتر را برای فرزندت عقیقه بدهی و به جای دو گوسفند حساب می‌شود و دو گوسفند بهتر است.

در شتر هفت یا ده نفر شریک نشوند، زیرا آن یکی در قربانی و این یکی برای عقیقه است و در عقیقه هفت تا یا ده تا شرط نیست.

**مسئله‌ی شانزدهم:** آیا شرایط قربانی برای عقیقه هم است.

یعنی: یک چشم، بی‌دندان، لنگ یا گوشش چاک خورده و یا دیگر توصیفات که در حدیث علی آمده است، نباشد.

صحیح این است که شرط نیست، زیرا عقیقه با قربانی فرق دارد، رسول الله ﷺ قربانی را با سخنانش مشخص نمود.

کسی که بگوید شروط قربانی برای عقیقه هم هست، باید بگوید که در تمام ولیمه‌ها و مهمانی‌های سنت نیز باید این شروط را رعایت کرد مانند مهمانی‌های ازدواج، زیرا عده‌ای ولیمه‌ی ازدواج را واجب می‌دانند.

مسأله‌ی هفدهم: زمان ذبح کردن عقیقه.

اهل علم در این باره چند نظر دارند:

۱- گفته‌اند: پس از فجر و سپیده دم قربانی شود.

۲- گفته شده است: از طلوع خورشید یا از وقت چاشت.

۳- گفته شد: هر وقت دیگر.

۴- گفته شده: در شب هم جایز است.

درست آن است که وقت مشخص و معینی ندارد. یعنی در تمام ساعات روز و گرنه

همان‌گونه که اشاره شد، باید در روز هفتم ذبح گردد.

عقیقه باید از مفاصل جدا شود و هیچ استخوانی شکسته نشود به خاطر خوش بینی

به این که استخوانی از این نوزاد شکسته نشود.

این موضوع در یکی از احادیث مرسل ابوداود آمده است که جعفر بن محمد از

پدرش از رسول الله ﷺ روایت می‌کند که درباره‌ی عقیقه‌ای که فاطمه برای حسن و

حسین داده بود، فرمود: «هیچ استخوانی از استخوان‌هایش را نشکنید»<sup>(۱)</sup>. این حدیثی

مرسل است و ابن قیم در مورد آن سکوت کرده است و این چیزی است که بدان انس

گرفته می‌شود.

بهتر است که پس از پختن گوشتش هرکاری که بهتر و مفیدتر است با آنان انجام

دهد و اگر همسایگان فقیر و نیازمند به گوشت بودند، از آن به ایشان بدهد.

اگر برای خوردن گوشت عقیقه میهمانانی را دعوت کردی نیز ایرادی ندارد.

تو میان صدقه دادن آن یا دعوت کردن مهمانان برای صرف آن مختار هستی.

والله أعلم و صلی الله علی نبینا محمد و علی آله و صحبه و سلم.

\*\*\*

## حقوق فرزندان

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَسْتَهْدِيهِ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا ضَلَالَ لَهُ وَمَنْ يَضِلْ فَلَا هَادِيَ لَهُ.  
وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا.

در این چند صفحه روی سخنم با والدین و وظایفشان است و به الله قسم چه مسئولیت بزرگی است که الله متعال از بالای هفت آسمان بر گردنشان نهاده است، روزی که الله سبحان به رهبر و مسئول خانه‌ی مسلمان می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿٦﴾﴾  
[التحریم: ٦].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خودتان و کسان‌تان را از آتشی که سوخت آن، مردم و سنگ‌هاست حفظ کنید: بر آن [آتش] فرشتگانی خشن [و] سختگیر [گمارده شده] اند. از آنچه الله به آنان دستور داده سرپیچی نمی‌کنند و آنچه را که مأمورند انجام می‌دهند.»

نسل صالح و نیکوکار ما و در رأس آنان پیامبران، این مسئولیت را شخصاً به دوش می‌کشند و به روشی که خواست و مورد پسند الله تعالی است به تربیت این نسل پرداخته‌اند.

الله ﷻ در کتاب کریمش داستان‌هایی در این زمینه از پیامبران و افراد صالح برایمان بازگو کرده است.

آیا الله ﷻ سخن یعقوب علیه السلام را نقل نفرمود - روزی که با یوسف مهربانی نمود و با ملایمت و نرمی با او رفتار نمود و به او گفت:

﴿يَبْنِي لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا﴾ [یوسف: ٥].

«ای پسرک من، خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می‌اندیشند، زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است.»  
 آیا لقمان به فرزندش که او را آن‌گونه که مورد خواست و رضایت الله است، تربیت می‌کند، نفرمود:

﴿وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۳].

«و [یاد کن] هنگامی را که لقمان به پسر خویش - در حالی که وی او را اندرز می‌داد - گفت: ای پسرک من، به الله شرک میاور که به راستی شرک ستمی بزرگ است.»  
 او ایمان و توحید را در دل کودک غرس داد تا او را عبادتگری برای الله متعال پرورش دهد.

نوزاد به محض این که پا به این زمین می‌نهد، مسلمان و موحد به دنیا می‌آید، رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجِّسَانِهِ»<sup>(۱)</sup>. «هر نوزادی بر فطرت متولد می‌شود، این پدر و مادرش هستند که او را یهودی، یا مسیحی و یا آتش پرست می‌کنند.»

یا آن‌گونه که رسول الله ﷺ فرموده است.

وَلَدَتُكَ أُمَّكَ بَاكِيًا مُسْتَضْرِحًا      وَالنَّاسُ حَوْلَكَ يَضْحَكُونَ سُرُورًا  
 فَأَعْمَلُ لِنَفْسِكَ أَنْتَ تَكُونُ إِذَا بَكُوا      فِي يَوْمٍ مَوْتِكَ صَاحِبًا مَسْرُورًا

«مادرت تو را در حالی که گریه و فریاد می‌زدی، به دنیا آورد، حال آن که افراد پیرامونت از شادی و خوشحالی می‌خندیدند، تو برای خودت چنان عمل و توشه داشته باش که در روز مرگت، وقتی آنان گریانند، تو شادمان و خنده رو باشی.»

روزی که نوزاد پا بر این زمین می‌نهد، اولین مسئول و سرپرستش پدرش است و وظیفه‌اش این است که او را به ساحل سلامتی و راه بهشت رهنمون سازد.

لقمان رضی الله عنه به پسرش می‌گوید:

﴿يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ﴾ [لقمان: ۱۳].

«ای پسرک من، به الله شرک میاور».

آیا روشی شگفت انگیزتر از این شنیده‌ای؟ آیا کیفیتی بهتر از این دیده‌ای؟

﴿يَبْنِيْ اَقِيْمَ الصَّلٰوةِ وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوْفِ وَاَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [لقمان: ۱۷].

«ای پسرک من، نماز را برپا دار و به کار پسندیده وادار و از کار ناپسند باز دار».

سپس افزود:

﴿وَاَصْبِرْ عَلٰی مَا اَصَابَكَ﴾ [لقمان: ۱۷].

«و بر آسیبی که بر تو وارد آمده است شکبیا باش».

او دانست که پس از اقامه‌ی نماز و امر و نهی کردن، با مشکلات و سختی‌هایی

مواجه خواهد شد پس به او گفت:

﴿وَاَصْبِرْ عَلٰی مَا اَصَابَكَ﴾ [لقمان: ۱۷].

«و بر آسیبی که بر تو وارد آمده است شکبیا باش».

سپس به او گفت:

﴿وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْاَرْضِ مَرَحًا اِنَّ اِلٰهًا لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ

فَخُوْرٍ﴾ [لقمان: ۱۸].

«و از مردم [به غرور] رُخ برمتاب، و در زمین متکبرانه راه مرو که الله خود پسند فخر

فروش را دوست نمی‌دارد».

یعنی: بر بندگان الله تکبر مکن و خود پسند مباش، به خودت مبال چرا که تو

بنده‌ی الله یگانه‌ی یکتا هستی.

سپس به او گفت:

﴿وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ اِنَّ اَنْكَرَ الْاَصْوَاتِ لَصَوْتُ

الْحَمِيْرِ﴾ [لقمان: ۱۹].

«و در راه رفتن خود میانه‌رو باش و صدایت را آهسته ساز، که بدترین آوازا بانگ

خران است».

مؤدب و مورد قبول مردم باش، فروتن، راحت و نرم خو.

رسول الله ﷺ به تربیت فرزندان اهمیت خاصی داد نه تنها این بلکه او بزرگ‌ترین

مربی است و اوست که فضیلت و برتری‌ها را در این نسل منتشر ساخت و اوست که

الله به وسیله‌ی او گمراهان را از گمراهی و کوران را از کوری و نابینایی نجات داد.

إِنَّ الْبِرِّيَّةَ يَوْمَ مَبْعَثِ أَحْمَدٍ      نَظَرَ إِلَيْهِ هَهَا فَبَدَّلَ حَالَهَا  
بَلْ كَرَّمَ الْإِنْسَانَ حِينَ اخْتَارَ مِنْ      خَيْرِ الْبِرِّيَّةِ نَجْمَهَا وَهَلَاهَا

«روزی که احمد مبعوث شد، الله به مخلوقات نظری انداخت و احوال‌شان را تغییر داد و دگرگون ساخت، بلکه با انتخاب کردن بهترین آفریدگان به عنوان ستاره و هلال مخلوقات، انسان‌ها را گرمی داشت.»

در حدیثی حسن آمده است که به انس بن مالک رضی الله عنه فرمود:

«يَا بُنَيَّ إِنَّ قَدْرَتَ أَنْ تُصْبِحَ وَتُمْسِيَ لَيْسَ فِي قَلْبِكَ غِشٌّ لِأَحَدٍ فَافْعَلْ»<sup>(۱)</sup>. «ای پسرک من! اگر بتوانی که روز و شب خود را بدون این که در قلبت درباره‌ی کسی کینه‌ای داشته باشی سپری کنی، این کار را انجام بده.»

در سنن ترمذی حدیثی با سند حسن از ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که گفت: پشت سر پیامبر سوار بودم که به من فرمود: «ای پسر بچه!»

گفتم: لبيك و سعديك ای رسول الله.

فرمود: «ای پسر بچه!»

گفتم: لبيك و سعديك ای رسول الله.

فرمود: «ای پسر بچه!»

گفتم: لبيك و سعديك ای رسول الله.

فرمود:

«إِنِّي أَعَلَّمْتُكُمْ كَلِمَاتٍ أَحْفَظُ اللَّهُ يَحْفَظُكَ اللَّهُ تَحِذُهُ نُجَاهَكَ إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ وَاعْلَمْ أَنَّ الْأُمَّةَ لَوِ اجْتَمَعَتْ عَلَى أَنْ يَنْفَعُوكَ بِشَيْءٍ لَمْ يَنْفَعُوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ لَكَ وَلَوْ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يَضُرُّوكَ بِشَيْءٍ لَمْ يَضُرُّوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ رُفِعَتِ الْأَقْلَامُ وَجَفَّتِ الصُّحُفُ»<sup>(۲)</sup>. «پسر جان! من چند کلمه به تو می‌آموزم: همواره فرامین الله را رعایت کن تا او نیز تو را حفظ کند، فرامین الله را رعایت کن، همواره او را در کنارت خواهی یافت، وقتی تقاضا می‌کنی، از الله بخواه، وقتی یاری می‌خواهی از الله یاری جوی، بدان اگر همه‌ی امت جمع شوند تا منفعتی

۱- ترمذی، حدیث ۲۷۴۸، ابویعلی در مسندش، حدیث ۳۶۲۱۷ و ر. ک: المشكاة: شماره ۱۷۵.

۲- احمد، حدیث ۲۷۶۶، ترمذی، حدیث ۳۵۶۶ و ر. ک: المشكاة حدیث ۵۳۰۲.

به تو رسانند، نمی‌توانند مگر آنچه الله برایت نوشته است. و اگر تمام امت جمع شوند تا ضرری به تو برسانند، نمی‌توانند مگر آنچه الله برایت نوشته باشد، قلم‌ها برداشته شد و نامه‌های اعمال خشک گردید.»

بله به یاد الله! به یاد الله باش تا او تو را حفظ کند، آیا پدر و مادرها فرزندان‌شان را به این عبارات سفارش نموده‌اند؟

آیا روزی که پدر اول صبح با پسرش به سر کار یا به مدرسه یا به مزرعه می‌رود، در وقت خداحافظی به او می‌گوید: «الله را به یاد داشته باش تا او از تو محافظت کند».

یکی از دانشمندان اندلسی پسرش را چنین سفارش نمود:

موسوعة الشعر الإسلامی - (۷/۷۱۸).

وَإِذَا خَلَوْتَ بِرَبِّكَ فِي ظُلْمَةٍ  
وَالنَّفْسُ دَاعِيَةٌ إِلَى الطُّغْيَانِ  
فَأَسْتَحْيِ مَنْ نَظَرَ إِلَيْهِ وَقُلْ هَذَا  
إِنَّ الَّذِي خَلَقَ الظَّالِمَ يَرَانِي

«اگر در تاریکی و ظلمت با تردید و گناه روبرو شدی و نفس تو را به طغیان و سرکشی فرا می‌خواند، از نگاه پروردگار حیا کن و به نفست بگو، کسی که تاریکی را آفریده است، مرا می‌بیند».

بله! او مراقبت و ترس را در دل فرزندان کاشته است، تا در حالی پرورش یابند که از الله یگانه یکتا بترسند. این تربیت ایمانی است که الله خواسته است.

اندلسی دیگری فرزندش را چنین سفارش کرد:

أَبَا بَكْرٍ دَعَاكَ لَوْ أَجَبْتَ  
إِلَى مَا فِيهِ حَظُّكَ لَوْ عَلِمْتَ  
إِلَى عِلْمٍ تَكُونُ بِهِ إِمَامًا  
مُطَاعًا إِنْ نَهَيْتَ وَإِنْ أَمَرْتَ  
وَيَجْلُو مَا بِقَلْبِكَ مِنْ عَمَاهَا  
وَيَهْدِيكَ السَّبِيلَ إِذَا ضَلَلْتَ

ای ابوبکر، اگر بپذیری تو را دعوت می‌کنم به سوی آنچه که شانس تو در آن است اگر درک کنی، به سوی علم و دانشی که به وسیله‌ی آن در امر و نهی، امام و پیشوا شوی، کوری دلت بر طرف شود و وقتی گمراه شوی تو را به راه هدایت کند».

جعفر صادق علیه السلام در حالی که فرزندش را وصیت می‌کرد، گفت:

فرزندم، با فرد فاجر و نافرمان از پدر و مادر، بخیل و دروغگو دوستی مکن، زیرا فاجر مستحق لعنت الله است، نافرمان از پدر و مادر، ظلم به پدر و مادرش او را تعقیب



می‌کند، بخیل ضروری‌ترین چیزت را به تو می‌فروشد، دروغگو چیز دور را برای تو نزدیک و نزدیک‌ها را از تو دور می‌کند.

مادر حبیب بن زید، او را صادقانه و خالص برای الله تربیت می‌کند.

او مجاهدی در راه الله پرورش یافت. رسول الله ﷺ او را نزد مسیلمه‌ی کذاب دجال در یمامه فرستاد. او در حالی که بیست سال داشت، بر مسیلمه‌ی کذاب وارد شد. مسیلمه به او گفت: آیا گواهی می‌دهی که محمد رسول الله است؟  
گفت: بله.

گفت: آیا گواهی می‌دهی که من رسول الله هستم؟

گفت: من چیزی نمی‌شنوم.

مسیلمه او را در حالی که حاضر نبود از دینش باز گردد، تکه تکه کرد<sup>(۱)</sup>.

مَنْ ذَا الَّذِي رَفَعَ السُّيُوفَ لِيَرْفَعَ  
اسْمَكَ فَوْقَ هَامَاتِ النُّجُومِ مَنَارًا  
كُنَّا جِبَالًا فِي الْجِبَالِ وَرَبًّا  
صِرْنَا عَلَى مَوْجِ الْبِحَارِ بِحَارًا  
أَرْوَاحَنَا يَارَبِّ فَوْقَ أَكْفُنَا  
تَرَجُّوْا ثَوَابَكَ مَعْتَمًا وَجَوَارًا

«چه کسی شمشیر کشید تا نام تو بسان مناره‌ای، بر بالای ستارگان برافراشته شود، ما کوهی در میان کوه‌ها بودیم و شاید بر موج دریا، دریا شدیم، پروردگارا!، ما جان بر کف نهاده‌ایم، و امیدواریم که ثواب، جوار و همسایگی تو را به غنیمت ببریم».

خنسا رضی الله عنها که نخعی [نام یک قبیله] است، چهار پسرش را برای جنگ قادسیه آماده می‌کرد. او آنان را بر استقامت، نماز و ذکر تربیت نموده بود. وقتی جنگ شروع شد به آنان گفت: فرزندانم، من مادرتان هستم، به الله قسم نه به پدرتان خیانت کردم و نه به دایی‌تان. وقتی جنگ شروع شد، بدان روی آورید و به سوی قهرمانانش بشتابید و با مردانش بجنگید شاید که الله چشمانم را با شهادت شما روشن و نورانی گرداند.  
نبرد آغاز شد و چهار پسر در همان ابتدای روز به شهادت رسیدند و عده‌ای از مسلمانان آمدند تا این خبر را به او برسانند. او لبخند زد و بسیار شاد و خوشحال گشت و گفت: شکر و سپاس الله را که مرا با شهادتشان در راه خودش خوشبخت و سرافراز نمود.

۱- ابن ابی شیبہ در مصنف، حدیث ۲۸۷۷۲.

أَلُمُّ مَدْرَسَةٌ إِذَا أَعْدَدَتْهَا      أَعْدَدَتْ شَعْبًا طَيِّبَ الْأَعْرَاقِ  
 أَلُمُّ بَنَتْ إِنْ نَعَّهَهُ الْحَيَا      بِالرِّيِّ أَوْرَقَ أَيِّمَا إِيْرَاقِ

مادر دبستانی است گر کردی مهیا      آماده کردی ملتی نیکو و زیبا  
 یا چون گیاهی که اگر آب حیا را      در پای او ریزی شود پاک و مصفا  
 اسما دختر ابوبکر رضی الله عنه ذات النطاقین، که الله آن دو را (دو کمر بند را) برایش  
 نشانی در بهشت قرار داد، به پسرش عبدالله بن زبیر، دلاوری که در حجون به صلیب  
 کشیده شده بود، چنین می‌گوید.

به او که آمده بود از ترس حجاج بن یوسف ثقفی خودش را تسلیم کند گفت:  
 فرزندم، صبور و بردبار باش که تو بر حق هستی.  
 او گفت مادر جان! می‌ترسم که پس از سر بریدنم، مرا سلاخی کند و بدنم را تکه  
 تکه نمایند.

او گفت: فرزندم، پوست کندن و سلاخی کردن گوسفند پس از سر بریدنش، ضرری  
 به او نمی‌رساند.

پس بر حق استوار ماند و کفن به تن نمود و در راه الله شهید شد.

### حقوق فرزندان بر والدین:

#### ۱- انتخاب همسر صالح.

ویژگی‌های همسر خوب و صالح چیست؟

رسول الله صلی الله علیه و آله در حدیث صحیحی می‌فرماید:

«تُنكِحُ الْمَرْأَةَ لِأَرْبَعٍ لِمَالِهَا وَلِحَسَبِهَا وَجَمَالِهَا وَلِدِينِهَا، فَاظْفَرُ بِذَاتِ الدِّينِ تَرَبَّتْ  
 يَدَاكَ»<sup>(۱)</sup>. «زن به خاطر چهار چیز، نکاح می‌شود: به خاطر مالش، نسب‌اش،

زیبایی‌اش، و دینش پس - دست‌هایت، خاک آلود گردد - زن دیندار، انتخاب کن.»  
 بنابراین دین مهم‌ترین ویژگی زن است و دینداری اصل قرار می‌گیرد و بقیه تابع آن  
 هستند.

ما معتقدیم که زیبایی مطلوب و ضروری است، حسب نیز مرغوب و خوب است و همین طور مال و ثروت. همه‌ی این‌ها چنان‌که گفتم بعد از دینداری می‌آید، زیرا زمانی که در برخی مواقع در انتخاب اشتباهی صورت گرفت، نسلی منحرف نشأت یافت که نه الله را می‌شناخت و نه از سرای آخرت چیزی می‌دانست زیرا او تابع تربیت مادرش است.

پس اولین مسؤولیت والدین انتخاب همسری صالح است که الله و سرای آخرت را می‌خواهد. به الله سوگند زنی که نه الله را می‌خواهد و نه به کتاب الله و سنت پیامبرش عمل می‌کند، هیچ سود و فایده‌ای ندارد. مگر الله عَلَيْكُمْ بر زن نوح خرده نگرفت؟ مگر زن لوط را سرزنش و ملامت نمود؟ اما در عوض همسر فرعون را که در خانه‌ی فرعون کافر بود، ستایش نمود و دلیلش ایمان و تقوا بود.

حکمت پیوند و ارتباط: الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً﴾ [الرعد: ۳۸].

«وقطعاً پیش از تو [نیز] رسولانی فرستادیم، و برای آنان زنان و فرزندان قرار دادیم».

پیوند مرد و زن در اسلام امری کاملاً شرافتمندانه است و آن‌گونه که دشمنان بشریت ادعا می‌کنند، به خاطر شهوت سرکش نیست، بلکه هدف عمران و آبادی زمین با وجود فرزندان است که رسالت و هدایت را برای مردم حمل کنند و نسل بزرگی از زاهدان، عبادت‌گران و رهبران را تشکیل دهند.

اما چرا آن عقل‌ها و مغزهایی که راه الله را نشناخته است، از این حکمت غافل مانده است؟

به همین جهت بخاری در کتاب صحیحش در باب «درخواست فرزند برای جهاد در راه الله» داستان سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام را آورده است که گفت:

«امشب نزد صد زن می‌روم که هرکدام مجاهدی در راه الله به دنیا بیاورد»<sup>(۱)</sup>.

در صحیحین از ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید:

«أَمَّا لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ يَقُولُ حِينَ يَأْتِي أَهْلَهُ بِاسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ جَنِّبِي الشَّيْطَانَ، وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا، ثُمَّ قَدَّرَ بَيْنَهُمَا فِي ذَلِكَ، أَوْ قَضَىٰ وَلَدًا، لَمْ يَضُرَّهُ شَيْطَانٌ أَبَدًا»<sup>(۲)</sup>. «اگر

۱- بخاری، حدیث ۲۷۵۸، ۵۱۲۲ و مسلم، حدیث ۴۲۳۹، ۴۲۴۲.

۲- بخاری، حدیث ۱۴۱، ۳۲۰۱، ۶۲۴۱، ۷۲۳۰ و مسلم، حدیث ۳۴۸۸.

شخص، هنگام هم‌بستری با همسرش بگوید: به نام الله، پروردگارا، شیطان را از ما و آنچه به ما عنایت می‌کنی، دور نگهدار. اگر از آن هم‌بستری، فرزندی به وجود آید، هیچ شیطانی، هرگز به او ضرری نمی‌رساند».

رسول الله ﷺ به ما آموخته است که وقتی فرزندی از ما متولد می‌شود، در گوشش اذان بگوییم تا اولین چیزی که در این زمین به گوشش می‌رسد، ندای حق باشد و از همان کودکی بندگی الله را نماید.

این سنتی است که بسیاری از مردم از آن غافلند و شاید کودک به گونه‌ای پرورش یابد که فحش و ناسزا یا فسق و فجور و بی‌حیایی بر زبانش افتاده باشد - پناه بر الله - زیرا اگر زبانش اصلاح نگردد، سخنانی که مایه‌ی ناخشنودی الله است، نقل می‌کند و اگر عقلش متوجه حق نگردد، افکار و اندیشه‌هایی که موجب نارضایتی الله می‌گردد، را در خود می‌پروراند.

پس ای پدر ارجمند، تو سرپرست و مسئول فرزندت در برابر الله هستی:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾  
[التحریم: ۶].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خودتان و کسان‌تان را از آتشی که سوخت آن، مردم و سنگ‌هاست حفظ کنید».

**مسأله‌ی دوم:** برای نوزاد عقیقه بدهیم. برای پسر بچه دو گوسفند و برای دختر بچه یک گوسفند. چرا که رسول الله ﷺ برای حسن دو گوسفند عقیقه داد و برای دختر یک گوسفند عقیقه می‌داد.

دادن عقیقه حکمتی دارد و آن این که پدر با بذل و بخشش شروع کند، شادمانی‌اش را اعلام دارد و الله را بر این نعمت الهی شکر گوید.

یکی از پیامبران به درگاه پروردگارش چنین دست به دعا برداشت:

﴿رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ﴾ [الأنبياء: ۸۹].

«پروردگارا، مرا تنها مگذار و تو بهترین ارث‌برندگانی».

هر نوزادی در گرو عقیقه‌اش است تا زمانی که برایش عقیقه داده شود.

همچنین سنت است که سرش تراشیده شود و هم وزنش نقره یا معادل آن پول صدقه داده شود. این مسأله‌ایست که از رسول الله ﷺ ثابت شده است. ابن قیم آن را

در کتاب «تحفة المودود بأحكام المولود» ذکر کرده است و مفهومی این است: خوش بینی به این که همان‌گونه که موهایش از او دور شدند، الله گناهانش را از او دور بگرداند و بنده‌ای صالح و نیکوکار پرورش یابد و یا بنابر حکمت دیگری که برای ما ظاهر و آشکار نیست.

۲- از دیگر حقوق والدین نسبت به فرزندان: انتخاب نامی نیکوست. در حدیث صحیح آمده است:

«أَحَبُّ الْأَسْمَاءِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى عَبْدُ اللَّهِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ»<sup>(۱)</sup>. «محبوب‌ترین نام‌ها نزد الله عبدالله و عبدالرحمن است».

اما حدیثی که می‌گوید: «محبوب‌ترین نام‌ها نزد الله آن نام‌هایی است که عبادت یا حمد شوند»<sup>(۲)</sup>. صحیح نیست و هر اسمی که در آن بندگی باشد خوب و دوست داشتنی است، چرا؟

زیرا وقتی فرزندت نامش را می‌شنود که او را چنین صدا می‌زنند: «عبدالرحمن» «عبدالوهاب» «عبدالسلام» رابطه‌اش میان خود و الله که شرف بندگی را به او داده است، به خاطر می‌آورد.

پیامبر اکرم ﷺ از نامگذاری برخی اسامی نهی کرده است. مردی نزد رسول الله آمد. پیامبر از او پرسید: «نامت چیست؟»

او گفت: غاوی بن ظالم.

رسول الله ﷺ فرمود: «بلکه تو راشد بن مقسط هستی».

پیامبر ﷺ به خاطر خوش بینی به این که او فردی هدایت شده و عادل باشد، نامش را تغییر داد<sup>(۳)</sup>.

۱- این حدیث قبلاً تخریح شده است.

۲- ر.ک: مجمع الزوائد، حدیث ۱۲۸۵۶، جامع الأحادیث و المراسیل، حدیث ۵۳۲، فتح الکبیر، حدیث ۳۱۵ و السلسلة الضعیفة، حدیث ۴۰۸.

۳- این حدیث را با این لفظ پیدا نکردم ولی حدیثی غیر از آن را در صحیح مسلم یافتم، حدیث ۵۵۶۰، ۵۵۶۴ و ابوداود، حدیث ۴۹۵۳، ۴۹۵۶.

رسول الله ﷺ فرمود:

«إِنَّكُمْ تُدْعَوْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِأَسْمَائِكُمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِكُمْ فَأَحْسِنُوا أَسْمَاءَكُمْ»<sup>(۱)</sup>.  
«شما در روز قیامت با نام‌های خود و پدران‌تان صدا زده می‌شود، پس نام‌های خوبی  
برای خود بگذارید».

در موطای امام مالک آمده است که پیامبر ﷺ به مردی فرمود: «برخیز شتر را  
بدوش. نامت چیست؟»

گفت: صخر.

پس به او فرمود: «بنشین».

به دومی گفت: «نام تو چیست؟»

گفت: حرب.

پس به او فرمود: «بنشین».

به سومی گفت: «نام تو چیست؟»

گفت: مره.

به او فرمود: «بنشین».

به چهارمی گفت: «نام تو چیست؟»

گفت: یعیش.

این فال نیک گرفتن در نام‌های نیکوست که محبت و خوش شانسی را به دنبال  
دارد.

۳- از جمله حقوق والدین نسبت به فرزندان: شیر خوارگی است و حقی است که  
اسلام خواستار آن است و متأسفانه جامعه‌ای که اکنون در آن زندگی می‌کنیم  
در این امر بسیار کوتاهی نموده است، چه کودک به کسی غیر از مادرش  
سپرده شود، بنابراین ارتباطش با مادرش قطع می‌شود حتی اگر قادر به شیر  
دادنش باشد و بدین ترتیب کودک از محبت و پیوند با مادر و عطوفت محروم  
می‌شود، اما کودکی که با عطوفت و مهربانی و نزدیکی با مادر پرورش یافته  
است، از همه‌ی اینها به دور است.

۱- احمد، حدیث ۲۱۳۱۳، ابوداود، حدیث ۴۹۴۴، دارمی، حدیث ۲۶۹۳، ابن حبان، حدیث ۵۷۲۰ و  
ر.ک: المشكاة، حدیث ۴۷۶۸.

در برخی از این خانه‌ها در این زمینه زیاده‌روی می‌شود و شیردهندگان یا ابزار شیردهی بسیاری ارائه می‌گردد و مادر با وجود توانایی شیردهی رها می‌شود و این اشتباه بزرگی است که آثار و نتایج تربیتی‌اش پدیدار گشته است و کودکان بر نافرمانی، سنگدلی و قطع ارتباط با مادران‌شان رشد می‌کنند.

چرا که شیرش در رگ‌هایش جریان نداشته است.

الله ﷻ شیردهی را در قرآن ذکر کرده و فرموده است:

﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ﴾ [البقرة: ۲۳۳].

«ومادران [باید] فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند. [این حکم] برای کسی است که بخواهد دوران شیر خواری را تکمیل کند.»

هر زمان دوران شیردهی را تمام و کمال به پایان رساند، بهتر و نیکوتر است. انتخاب زنی شیرده در صورت لزوم، از جمله حقوق فرزندان بر گردن والدین است. نباید زنی کافر، فاجر، احمق و بد رفتار او را شیر دهد، زیرا شیرش در عقل و میزان توجهش مؤثر خواهد بود.

به همین خاطر رسول الله ﷺ به دشت بنی سعد برده شد که در آن صفا، پاکی، هوای تازه، آب و صحرا هست و او با زبانی فصیح‌تر از فصیحان عرب و سخنورترین فرد دنیا پرورش یافت.

بنابراین دشت و صحرا در اولین نسل، در تربیت فرزندان تأثیر به‌سزایی داشته است اما اکنون، الله خودش یاری رساند!

عایشه گوید: وقتی خبر خوشی به پیامبر اکرم ﷺ می‌رسید و چهره‌اش از برق شادی می‌درخشید، به یاد ماه شب چهاردهم می‌افتادم و این سخن شاعر را به خاطر می‌آوردم که گفت:

وَإِذَا نَظَرْتُ إِلَى أَسْرَةٍ وَجْهِهِ  
بَرَكَتُ كَبْرَقِ الْعَارِضِ الْمُتَهَلِّلِ

«هنگامی که به زیبایی‌های صورتش نگرستی، بسان برق ابر درخنده‌ای، برق زد و درخشید.»

دلیلش شیردهی خوب است. چهره‌ی رسول الله ﷺ از قدرت، حکمت و زیبایی که الله به او عطا کرده بود، می‌درخشید. تا آنجا که به ابوهیره گفته شد: آیا چهره‌ی رسول الله بسان شمشیر درخشان بود؟  
او گفت: نه به الله، بلکه بسان خورشید می‌تابید.

انس گوید: قسم به ذاتی که جانم در دست اوست، هم به صورت رسول الله ﷺ نگاه کردم و هم به ماه شب چهارده و صورت رسول الله ﷺ را از ماه شب چهاردهم زیباتر یافتم.

علما از شیردهی زن احمق بر حذر داشته‌اند تا مبادا این حماقت را به کودک منتقل کند!

ابن کثیر در شرح حال قاضی شریح که یکی از باهوش‌ترین و زیرک‌ترین افراد دنیا بود، گوید: سه زن بر او وارد شدند، او نگاهی به آنان کرد و گفت:  
این زن بیوه است.

این یکی پسری در شکم دارد.

اما این یکی را سگی شیر داده است!

به شریح گفتند: چگونه دانستی؟

گفت: زن حامله را از صدای ضعیفش شناختم، بیوه زن را به خاطر نگاه کردن به مردان شناختم و از لرزش دست سومین زن دانستم که شیر سگ خورده است.

درستی سخنان را از زنان جويا شدند و آنان همان‌گونه بودند که او گفته بود.

۴- از دیگر حقوق والدین نسبت به فرزندان: الگو بودن است. آنان باید الگویی

برای فرزندان‌شان باشند، زیرا کودک همیشه از پدرش تقلید می‌کند. پسر از

پدر و دختر از مادرش تقلید می‌کند.

وَيَشَأُ نَاشِئُ الْفِتْيَانِ مِنَّا عَلَى مَا كَانَ عَوْدُهُ أَبَوَهُ

«نوجوانان ما بر آنچه پدرش او را عادت داده است، پرورش می‌یابد».

چگونه به او می‌گوید: راستگو باش حال آن که خود دروغ می‌گوید!

چرا که عملش، عملی زشت است و سخنش سخنی زیباست:

﴿أَتَاْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [البقرة: ۴۴].



«آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید، با اینکه شما کتاب

[الله] را می‌خوانید؟ آیا [هیچ] نمی‌اندیشید؟»

به پسر می‌گوییم: در مسجد نماز بخوان ولی او نمی‌بیند که ما در مسجد نماز بخوانیم.

این ظلم به عقل، ظلم به علم، ظلم به تربیت و ظلم به احساسات است.

به فرزند می‌گوییم: از کسی غیبت مکن. در مورد ناموس مردم از الله بترس سپس خودمان با سخنانی چون چاقوی برنده، به جان ناموس مردم می‌افزیم.

ای نیکوکاران، ای برگزیدگان، الگو بودن مسأله‌ی بسیار مهمی است، زیرا تو در روز قیامت نسبت به فرزندان جوابگو هستی.

آیا آنان را به کار نیک فراخواندی؟ آیا آنان را از کار زشت بازداشتی؟ آیا به سخنانی که می‌گویی، عمل کردی؟ یا این که فقط حرف بود بدون عمل.

ابوبکر رضی الله عنه همان‌گونه که در ترمذی آمده است، گوید: ای مردم! شما این آیه را می‌خوانید و اما به درستی بدان عمل نمی‌کنید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا أِهْتَدَيْتُمْ﴾  
[المائدة: ۱۰۵].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خودتان بپردازید. هرگاه شما هدایت یافتید، آن کس که گمراه شده است به شما زیانی نمی‌رساند.»

و من شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«وقتی مردم منکر را ببینند و آن را تغیر ندهند به زودی الله همه را گرفتار عذاب می‌کند»<sup>(۱)</sup>.

پس درست نیست که خودمان را اصلاح کنیم در حالی که فرزندانمان اصلاح نشوند.

شب و روز قرآن بخوانیم در حالی که فرزندانمان در قهوه خانه‌ها و اماکن لهو و لعب هستند.

۱- احمد، حدیث ۱، ۱۷، ۳۱، ابوداود، حدیث ۴۳۳۴، ۴۳۳۷، ترمذی، حدیث ۳۱۵۶، ۲۱۹۳، نسایی در الکبری، حدیث ۱۱۰۵، ابن ماجه، حدیث ۴۰۹۱ و ر.ک: المشكاة، حدیث ۵۱۴۳، ۵۱۴۴.

خودمان کتاب‌های علمی راهنما را مطالعه کنیم در حالی که فرزندانمان مجله‌های مبتذل با سخنان پوچ و بیهوده را مطالعه کنند.

۵- از دیگر حقوق فرزندان که بر گردن والدین است: فرمان دادن‌شان به نماز خواندن در هفت سالگی و کتک زدن‌شان در ده سالگی و جدا کردن رختخواب‌شان است.

در مسند احمد، حدیثی با سندی صحیح آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «مُرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالصَّلَاةِ، وَهُمْ أَبْنَاءُ سَبْعِ سِنِينَ، وَاصْرِبُوهُمْ عَلَيْهَا وَهُمْ أَبْنَاءُ عَشْرِ، وَفَرِّقُوا بَيْنَهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ»<sup>(۱)</sup>. «فرزندان خود را در هفت سالگی به نماز امر کنید و در ده سالگی به خاطر آن، آنان را تنبیه کنید و بستر خواب فرزندان‌تان را از هم جدا نمایید».

وقتی فرزندت به سن هفت سالگی رسید، فقط به او گوشزد می‌کنی که نماز بخواند و او را تنبیه نمی‌کنی. به او می‌گویی: نماز بخوان، الله تو را هدایت کند. دستش را می‌گیری و راه مسجد را به او نشان می‌دهی.

وقتی ده ساله شد، در این زمینه با جدیت رفتار می‌کنی، اگر سر باز زد، برای نصیحتش او را کتک می‌زنی، کتکی که برای هدایت است و همان‌گونه که برای خودش خیر و خوبی را می‌خواهد، برای او نیز بخواهد.

عجب حکمتی دارد این دین! چه قدرتی! چه فراگیری و شمولیتی! چه عدالتی! حتی در رختخواب هم برای کودکان و نسل جدید برنامه دارد و می‌گوید: درست نیست که در یکجا و یک رختخواب با هم بخوابند، پس محل خواب‌شان را از هم جدا کنید. نه پسر در رختخواب دختر بخوابد و نه دختر در رختخواب پسر.

ایرادی ندارد که در یک اتاق بخوابند، به شرطی که در رختخواب‌های مجزا باشند.

۶- از دیگر حقوق والدین نسبت به فرزندان: آموختن علم مفید و سودمند است.

علمی که الله و رسول الله ﷺ بدان سفارش نموده باشد.

علمی که از بالای هفت آسمان نازل شده باشد، نه علمی که بی‌ارزش باشد، نه علم بیهوده‌ای که از جانب دشمنان بشریت و انسانیت آمده باشد.

علمی که از معلم خیر و خوبی به ارث رسیده است.

۱- احمد، حدیث ۶۷۳۷، ابوداود، حدیث ۴۹۵، بیهقی، حدیث ۲۳۰۰ و ر.ک: المشكاة، حدیث ۵۷۲.

آموزش نسل از بزرگ‌ترین خصلت‌های واجب اسلامی است، چرا که اسلام، نادانی و درویشی را نمی‌پذیرد.

اما این که فرزندانمان را به این دلیل که علم آموختن امری ناپسند است و راهش دراز و دشوار است، از علم و دانش محروم سازیم، از بی‌ارادگی و نداشتن حکمت است. بله، اگر پسر و دختر جوان علمی بیاموزد که به وسیله‌ی آن دینش را استوار ساخته است و او را از زشتی‌ها باز دارد، ایرادی ندارد که پس از آن به دنبال زندگی برود و در تمام زمینه‌های مباحی که بدان علاقمند است، مانند تجارت، زراعت و غیره مشغول به کار شود.

بنابراین آموختن علم نافع و کاشتن فضیلت و برتری در قلبش واجب و ضروری است.

به همین خاطر رسول الله ﷺ همواره به این مطلب اهمیت می‌داد. ابن عباس رضی الله عنهما که نوجوانی ده ساله بود، شبی از شب‌ها پس از نماز عشا نزد رسول الله ﷺ می‌آید. پیامبر نیمه‌ی شب برمی‌خیزد تا نماز بخواند و ابن عباس نیز برمی‌خیزد. ابن عباس آب می‌آورد تا رسول الله ﷺ با آن وضو بگیرد.

پیامبر ﷺ نیز برایش چنین دعا می‌کند:

«اللَّهُمَّ فَفِّهْهُ فِي الدِّينِ وَعَلِّمَهُ التَّأْوِيلَ»<sup>(۱)</sup>. «بار الله‌ها، فقیه در دین بگردانش، و تفسیر قرآن را بیاموزانش».

این دعا، از بزرگ‌ترین دعا‌های مبارک در زندگی ابن عباس بود. برای او دعا نکرد که در زمین قدرت یابد یا همواره سالم و تندرست باشد یا چیزی غیر از این.

بلکه برایش دعا کرد که فقیه، مقلّم و تفهیم‌کننده باشد و الله تأویل و تفسیر کتابش را به او بیاموزاند.

به همین جهت رسول الله ﷺ در حدیثی که شیخین از معاویه رضی الله عنه روایت می‌کنند، می‌فرماید:

«مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ»<sup>(۱)</sup>. «الله خیر هرکس را که بخواهد او را در دین فقیه و فهمیده می‌کند».

پس علم مفید و سودمند را به فرزندان تان بیاموزید، چرا که هر علمی مفید و منفعت رسان نیست.

الله، علم و دانش را در قرآن به دو دسته تقسیم می‌کند:

۱- علم مفید.

۲- علم غیر مفید.

از جمله علم زیان بار، فرمایش الله درباره‌ی سحر و جادو است:

﴿فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِبَصَّارِينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا يَأْذِنُ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۱۰۲].

«و[الی] آنها از آن دو [فرشته] چیزهایی می‌آموختند که به وسیله‌ی آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند. هرچند بدون فرمان الله نمی‌توانستند به وسیله‌ی آن به احدی زیان برسانند».

الله ﷻ درباره‌ی یکی از کسانی که علم آموخته بود ولی هیچ منفعتی به او نرسانده بود - باعورا، حبر یهودی - می‌فرماید:

﴿وَأَنْتَ عَلَيْهِمْ نَبَأُ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ ﴿۱۷۵﴾ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۱۷۶﴾﴾ [الأعراف: ۱۷۵-۱۷۶].

«و برای آنان بخوان خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم که از آن عاری گشت آنگاه شیطان، او را دنبال کرد و از گمراهان شد. و اگر می‌خواستیم، قدر او را به وسیله‌ی آن [آیات] بالا می‌بردیم، اما او به زمین [دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد. از این رو داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله‌ور شوی زبان از کام برآورد، و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآورد. این، مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند. پس این داستان را [برای آنان] حکایت کن، شاید که آنان بیندیشند».

الله درباره‌ی بنی اسرائیل - که علم و دانش آموخته بودند ولی از آن هیچ بهره و استفاده‌ای نبردند و هیچ تأثیری در اعتقادات، عبادت و رفتارشان نداشت - می‌فرماید:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا﴾ [الجمعة: ۵].

«مثل کسانی که [عمل به] تورات بر آنان بار شد [و بدان مکلف گردیدند] آنگاه آن را به کار نیستند، همچون مثل خری است که کتاب‌هایی را بر پشت می‌کشد».

الله متعال درباره‌ی آنان می‌فرماید:

﴿فَبِمَا نَقُضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَلْسِيَةً يَحِزُّونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَأَصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [المائدة: ۱۳].

«پس به [سزای] پیمان شکستن‌شان لعنت‌شان کردیم و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم. [به طوری که] کلمات را از مواضع خود تحریف می‌کنند، و بخشی از آنچه را بدان اندرز داده شده بودند به فراموشی سپردند و تو همواره بر خیانتی از آنان آگاه می‌شوی، مگر [شماری] اندک از ایشان [که خیانتکار نیستند]. پس، از آنان در گذر و چشم‌پوشی کن که الله نیکوکاران را دوست می‌دارد».

علم نافع و مفید علمی است که خشیت و ترس الهی را در قلب به ارمغان آورد. علم نافع، علمی است که کودک را با محبت مسجد، قرآن و علم و دانش رشد دهد. همان است که جوان را عبادت‌گزار، با تقوای و با خشیت می‌گرداند:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸].

«از بندگان الله تنها دانایانند که از او می‌ترسند».

رسول الله ﷺ می‌فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ»<sup>(۱)</sup>. «پروردگارا، از علمی که سود ندارد به تو پناه می‌آورم».

به همین خاطر پیامبر اکرم ﷺ مردم را بر علم نافی که خواسته‌ی الله سبحان است، تربیت می‌کند.

۷- از دیگر حقوق والدین نسبت به فرزندان: همنشینی با آنان و کاشتن فضیلت و اعتماد به نفس در آنها است. تا دارای عزم، اراده و همت ضعیف و عزت نفس پایین نباشند.

بسیاری از والدین در این زمینه اشتباه می‌کنند و فرزند را با شلاق سنگدلی و خشونت تربیت کنند و فرزند شخصی بی‌اراده، ضعیف و بدون هیچ منزلت و جایگاهی بار می‌آید.

او شخصی سست اراده است که نه سخنی دارد، نه حقی و نه نظر و پیشنهادی. این خشونت بدون شک چیزی جز خشونت به ارمغان نمی‌آورد. به همین خاطر الله ﷻ پیامبرش را به حکمت و ملایمت توصیف نموده است و می‌فرماید:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

«پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پُر مهر] شدی، و اگر تندخو و سختدل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند».

همچنین می‌فرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَّ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [القلم: ۴].

«و راستی که تو را خویی والاست».

هنگامی که این تربیت خشن در بسیاری از خانه‌ها رواج یافت، فرزندان به دو گروه تقسیم شده‌اند:

یا نسبت به پدر نافرمان شد و با او به مخالفت و انکار می‌پردازد.  
یا کودکی خوار، آرام و ترسو بار می‌آید که عاری از هرگونه مقام، منزلت، شجاعت و اراده‌ایست.

این اشتباهی است که بسیاری از والدین در دام آن گرفتار شده‌اند.

در طبرانی آمده است که مردی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول الله، من فرزندم را تربیت کردم، شب‌ها بیدار ماندم تا او بخوابد، تشنگی کشیدم تا او سیراب شود، گرسنه ماندم تا او سیر شود و وقتی بزرگ شد، حقم را پایمال کرد!

رسول الله ﷺ فرمود:

«وَهَلْ قُلْتِ فِي ذَلِكَ شِعْرًا». «آیا درباره‌اش شعری سروده‌ای؟».

آن مرد می‌گریست و می‌گفت: بله یا رسول الله، چنین سروده‌ام:

عَدَوْتُكَ مَوْلُودًا وَعَلَّتْكَ يَافِعًا      تُعَلُّ بِمَا أُذِنِي إِلَيْكَ وَتُنْهَلُّ  
إِذَا لَيْلَةٌ تَابَتْكَ بِالسُّقْمِ لَمْ أَبِتْ      لِشُكُوكِ إِلَّا سَاهِرًا أَمْتَمَلُّ  
كَأَنِّي أَنَا الْمَلْدُوعُ دُونَكَ بِاللَّذِي      لُدِغْتَ بِهِ دُونِي فَعَيْنَايَ تَهْمَلُّ  
فَلَمَّا بَلَغْتَ السَّنَّ وَالْغَايَةَ الَّتِي      إِلَيْهَا بَدَى مَا فِيكَ كُنْتُ أَوْمَلُّ  
جَعَلْتِ جَزَائِي غِلَظَةً      كَأَنَّكَ أَنْتَ الْمُعْمُ الْمُفْضَلُّ

«وقتی نوزاد بودی به تو غذا دادم، وقتی نوجوان بودی هزینه‌ات را دادم، هرچه به تو می‌دادم خرج و مصرف می‌کردی، اگر یک شب بیماری بر تو فشار می‌آورد نمی‌خواهیدم و مرتب شکایت و بی‌قراری می‌کردم، گویی من به جای تو گزیده شدم، همان گزیدنی که تو به جای من شدی و چشمانم غرق در اشک می‌شود، وقتی به سن و جایی رسیدی که آنچه در تو امید داشتم کم‌کم ظاهر می‌شد، پاداشم را با درستی و تندی دادی، گویی تو صاحب نعمت و فضل هستی».

اما آیا این پدر هم نسبت به پدر و مادرش نافرمان بوده است و پاداش از جنس عمل بوده است؟!

۸- از دیگر حقوق فرزندان که برگردن والدین است، دور کردن‌شان از همنشینان بد و افراد فاسد می‌شد.

الله متعال درباره‌ی همنشینان صالح می‌فرماید:

﴿الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾ [الزخرف: ۶۷].

«در آن روز، یاران - جز پرهیزگاران - بعضی دشمن بعضی دیگرند».

هرگونه رفاقت، همنشینی، ارتباط و دوستی‌ای قطع می‌شود و از بین می‌رود جز ارتباط کسانی که الله و سرای آخرت را می‌خواند.

ابن عمر رضی الله عنهما گوید:

«به الله سوگند اگر تمام روز را روزه بگیرم و افطار نکنم، تمام شب را به قیام پردازم و اصلاً نخوابم و تمام اموالم را در راه الله انفاق نمایم و به گونه‌ای به ملاقات

پروردگار بروم که اهل طاعت را دوست نداشته باشم و با اهل معصیت دشمنی ننمایم می ترسم که الله مرا به آتش افکند».

به همین خاطر شافعی در نهایت فروتنی درباره‌ی خود چنین می گوید:

أَحِبُّ الصَّالِحِينَ وَكُنْتُ مِنْهُمْ      لَعَلِّي أَنْ أُنَالَ بِهِمْ شَفَاعَةً

دوستدار صالحانم گرچه از آنان نیستم      چون شفاعت دارم از آنها امید و انتظار

ولی به الله قسم که او یکی از آنهاست.

امام احمد در جوابش چنین می گوید:

أُحِبُّ الصَّالِحِينَ وَأَنْتَ مِنْهُمْ      وَمِنْكُمْ قَدْ تَنَاوَلْنَا الشَّفَاعَةَ

«صالحان و نیکوکاران را دوست داری و تو خود از جمله‌ی آنان هستی و شاید

شفاعت شما به ما هم برسد».

زیرا او قریشی و هاشمی است.

در حدیثی که بخاری روایت کرده است، چنین آمده است:

«الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ». «انسان با کسی که دوست دارد، محشور می گردد».

بنابراین اگر صالحان را دوست بداری و کارهای آنان را انجام بدهی، همراه آنان

محشور می شوی و عکس این مطلب نیز درست است.

شافعی در ادامه‌ی سخنانش گوید:

وَأَكْرَهُ مَنْ تَجَارَتْهُ الْمَعَاصِي      وَإِنْ كُنَّا سَوَاءً فِي الْبِضَاعَةِ

باگناه کاران ندارم هیچ حب و دوستی      گرچه کالای من و آنها خطای بی شمار

گوید: حتی اگر فردی گناه کار و عصیانگر باشم، اما با این وجود از افراد عصیانگر و

گناه کار بیزارم و با آنان همنشینی نمی کنم.

دیگری گوید:

عَنِ الْمَرْءِ لَا تَسْأَلُ وَسَلَّ عَنْ قَرِينِهِ      فَكُلُّ قَرِينٍ بِالْمُؤْمَرِينَ يَفْتَدِي

«درباره‌ی خود شخص پرس و جو مکن بلکه احوال نزدیکانش را جويا شو، چرا که

همنشینان به یکدیگر اقتدا می کنند».

چگونه ممکن است که شخصی صالح باشد در حالی که با دوستان ناباب رفاقت

می کند؟



اهل علم گویند: آیا چیزی جز همنشینان بد، حال و روز ابوطالب را خراب کرد؟ رسول الله ﷺ خواست کلمه‌ی لا اله الا الله را به او تلقین کند، پس فرمود: «ای عمو جان، لا اله الا الله بگو تا با این کلمه نزد الله حجت بیاورم»<sup>(۱)</sup> متفق علیه. او خواست این عبارت را بر زبان آورد تا از عذاب نجات یابد. اما به او گفته شد از دین پدر و پدر بزرگان دست می‌کشی!

این همنشین بد آمد و او را در آتشی که زبانه می‌کشد، انداخت و او نیز به خاطر همنشینی با دوستان ناباب، مشرک و کافر مرد.

دوستان ناباب امروزه در همه‌جا هستند و از بیماری «گری» مسری‌ترند. نزد خردمندان، «گری» به فرد سالم سرایت می‌کند ولی تا به حال نشنیده‌ایم که سلامتی به فرد مبتلا به «گری» سرایت کند.

وظیفه‌ی والدین این است که فرزندان‌شان را از دوستان ناباب بازدارند. ۹- از جمله وظایف والدین نسبت به فرزندان‌شان: پر کردن اوقات فراغت‌شان است.

الله سبحان می‌فرماید:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ﴿۱۱۵﴾ فَتَعَلَىٰ اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ ﴿۱۱۶﴾﴾ [المؤمنون: ۱۱۵-۱۱۶].

«آیا پنداشتید که شما را بی‌هوده آفریده‌ایم و اینکه شما به‌سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید؟ پس والاست الله، فرمانروای بر حق، الله جز او نیست. [اوست] پروردگار عرش گرانمایه».

بسیاری از فرزندان از بیکاری شاکی هستند. می‌بینی که در تعطیلات تابستانی می‌گویند: من اوقات فراغت و بیکاری زیادی دارم.

سبحان الله! مسلمان باشی و اوقات فراغت داشته باشی؟

دانش آموز و طالب علم و دانش باشی و وقت بیکاری داشته باشی؟

مگر تو از امت جاویدانی نیستی که هرگز بیکاری و هدر دادن وقت را نشناخته است؟

چگونه بیکار هستی در حالی که امانت، مسئولیت و وظیفه‌ی سنگینی بر عهده داری؟

در صحیح بخاری از رسول الله ﷺ آمده است که فرمود:  
 «نِعْمَتَانِ مَغْبُورٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ الصَّحَّةُ وَالْفَرَاغُ»<sup>(۱)</sup>. «درباره‌ی دو نعمت،  
 بسیاری از مردم، دچار ضرر و زیان می‌شوند «از آنها بهره برداری نمی‌کنند» یکی  
 صحت و دیگری، فراغت است».

از وقتی که نسل ما وقت فراغت پیدا کرده است، نسل منحرفی پرورش یافته است  
 که نه رسالت را حمل می‌کند و نه مبدا و نه مسئولیت.

آیا سلف صالح اوقات فراغت و بیکاری داشتند؟

ابن عقیل، دانشمند بزرگ و مشهوری است که کتاب «الفنون» را در هفتصد جلد  
 تألیف کرده است و این کتاب در کتاب‌خانه‌ی بُن آلمان نگهداری می‌شود!

آورده‌اند که او از شدت استفاده و بهره بردن از اوقاتش، وقتی برای خواب به  
 رختخواب می‌رفت، چیزهایی را که قبل از خواب به ذهنش خطور می‌کرد، می‌نوشت و  
 وقتی بیدار می‌شد، همان کارها را انجام می‌داد.

او با استفاده از این اوقات بیکاری و زمان با ارزش، کتابی با هفتصد جلد تألیف  
 نمود!

ابن رجب، نویسنده‌ی طبقات الحنابله، از او نقل می‌کند که گفته است: شاید گاهی  
 اوقات شیرینی می‌خوردم و نان نمی‌خوردم چون تفاوت زمانی میان آنها به اندازه‌ی  
 خواندن پنجاه آیه است!

نَـرُوحٌ وَنَغْدُو لِحَاجَاتِنَا      وَحَاجَةٌ مِّنْ عَآشٍ لَا تَنْقُضِي  
 مَمُوتٌ مَعَ الْمَرِّ حَاجَاتُهُ      وَتَبَقَى لَهُ حَاجَةٌ مَا بَقِيَ

«به خاطر نیازها و حاجاتمان هم‌چنان در رفت و آمدم، حال آن که حاجت و نیاز  
 کسی که زندگی می‌کند، پایان ناپذیر است،

نیازهای انسان همراه با مرگش، می‌میرد و تا زمانی که زنده است نیاز برایش باقی  
 می‌ماند».

دایل کارنگی آمریکایی در کتاب «دَعِ الْقَلْقَ وَابْدَأِ الْحَيَاةَ» «نگرانی را بگذار و زندگی  
 را شروع کن». درباره‌ی آمریکایی‌ها می‌گوید: آنان بیکاری را نمی‌شناسند.

ما باور کردیم در حالی که او دروغ می‌گوید!  
 زیرا کارخانه‌های آنان وقت هدر نداده‌اند و آزمایشگاه‌های آنان کار می‌کند اما این  
 در دنیاست:

﴿يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾ [الروم: ۷].

«از زندگی دنیا، ظاهری را می‌شناسند، و حال آنکه از آخرت غافلند».

درس می‌خوانند، تولید می‌کنند، پیشرفت می‌کنند، خدمت می‌کنند و کار و تلاش  
 می‌نمایند، ولی بیشتر جوانان مسلمان را می‌بینی که از بیکاری و فراغت می‌نالند، جز  
 کسانی که الله به آنان رحم کرده است به ویژه در تعطیلات تابستانی!  
 کسی هم که در میان‌شان سعی و تلاش می‌کند، بنا به ادعایش به علاقمندی‌هایش  
 می‌پردازد.

ما هیچ علاقمندی جز حفظ نماز، زیستن با قرآن و کتاب‌های علمی مفید نداریم.  
 علاقمندی ما این است که به ملت‌ها بگوییم:

نَحْنُ الَّذِينَ اسْتَيْقَظَتْ بِأَدَانِهِمْ      دُنْيَا الْحَلِيقَةِ مِنْ تَهَاوِيلِ الْكَوْبَرِ  
 نَحْنُ الَّذِينَ بَاعَ الْحَيَاةَ رَخِيصَةً      وَرَأَى رِضَاكَ أَعَزَّ شَيْءٍ فَاشْتَرَى  
 وَمِنَ الَّذِينَ دُكُّوا بِعِزِّمِ أَكْفِهِمْ      بَابَ الْمَدِينَةِ يَوْمَ غَزْوَةِ خَيْبَرَا

«ما کسانی هستیم که مخلوقات هستی با اذان‌شان از چرت و خواب آلودگی  
 زیبای‌شان بیدار گشتند، ما هستیم که دنیا را ارزان فروختیم و رضایت و خشنودی تو  
 را گرمای‌ترین چیز دیده و خریدیم، از کسانی که با اراده‌ی دست‌هایشان، در خیبر را در  
 روز غزوه‌ی خیبر با خاک یکسان و هموار کردند».

ما هنگامی به جمع‌آوری کلکسیون تمبر پرداختیم که راه مسجد را رها نمودیم.  
 زمانی به دنبال کفتر بازی و خروس بازی رفتیم که نشستن در حلقه‌های علم و  
 دانش را ترک کردیم.

۱۰- از جمله حقوق فرزندان که بر عهده‌ی والدین است: شناخت خواسته‌ها و  
 علاقمندی‌های فرزند و رشته‌ی علمی و شغلی است که او را در حرکت در  
 مسیری که دوست دارد، یاری رسانند، چرا که هرکس به درد کاری می‌خورد  
 که برایش آفریده شده باشد «هر کسی را بهر کاری ساختند». ابن قیم این  
 عبارت را در کتابش «تحفة المودود فی أحكام المولود» ذکر کرده است.

او گفته است: جوان را به کاری که با طبیعت و سرشت و علاقه‌اش مخالفت دارد، مجبور مکن.

پس تو ای پدر، او را مجبور به ادامه‌ی تحصیل در تخصصی که دوست ندارد، مکن. یا پس از این که فردی عاقل و بالغ شد و مسیر آینده‌اش را - در صورتی که به رضایت الله منافاتی نداشت - انتخاب نمود، مجبور به پیروی از راه و روشی که خودت می‌خواهی، مکن.

این روشی بود که رسول الله ﷺ با یارانش در پیش گرفت، پیامبر ﷺ هرکدام از آنها را در جایگاه مناسب خودشان قرار می‌داد. به عنوان مثال حسان بن ثابت را شاعری یافت، وقتی او به هجو کفار می‌پرداخت، به او می‌فرمود: «آنان را هجو کن، در حالی که جبرئیل هم با تو است»<sup>(۱)</sup> و از آن پس او شاعر اسلام و دعوت گشت.

او نزد ابی بن کعب، که قاری قرآن بود آمد و فرمود: «قاری‌ترین شما ابی است»<sup>(۲)</sup>. نزد زید بن ثابت رفت که در مورد میراث چیزهایی می‌دانست و این علم را به او آموخت و فرمود: «زید از همه‌ی شما میراث را بهتر می‌داند»<sup>(۳)</sup>.

نزد خالد بن ولید آمد و او را مجاهدی نابغه، زیرک و فرمانده یافت پس شمشیر را به او داد و فرمود: «خالد بن ولید شمشیری از شمشیرهای الله است که الله آن را بر مشرکان کشیده است»<sup>(۴)</sup>.

اینها تخصص‌هایی است که باید به آن ایمان بیاوریم، در خانه‌ها و جوامع خود تا فرزندانمان بر اساس رغبت‌ها و علاقمندی‌هایشان - در صورتی که مطابق با خواست الله باشد - پرورش یابند.

۱- بخاری، حدیث ۳۱۴۳، ۴۰۳۴، ۶۰۱۰ و مسلم، حدیث ۶۳۴۰.

۲- احمد، حدیث ۱۳۷۰۰، ترمذی، حدیث ۳۹۵۲، ۳۹۵۳، نسایی در الکبری، حدیث ۸۱۴۴، ابن ماجه، حدیث ۱۵۸ و ر.ک: المشکاة، حدیث ۶۱۲۰.

۳- احمد، حدیث ۱۳۷۰۰، ترمذی، حدیث ۳۹۵۲، ۳۹۵۳، نسایی در الکبری، حدیث ۸۱۴۴، ابن ماجه، حدیث ۱۵۸ و ر.ک: المشکاة، حدیث ۶۱۲۰.

۴- احمد، حدیث ۴۴، ابویعلی، حدیث ۷۱۹۰، ر.ک: المشکاة، حدیث ۶۲۵۵ و صحیح آلبنی، حدیث ۱۲۳۷.

---

اینها حقوقی بودند که خواستم در این چند صفحه به طور اختصار برای پدر و مادرها بیان کنم و از الله متعال مسألت دارم که آن را در میزان حسنات و نیکی‌هایم قرار دهد و به وسیله‌ی آن، منفعتی به مسلمانان برساند.

وصلی الله علیه نبینا محمد وعلی و آله وصحبه وسلم.

\*\*\*

## نماز را به پا دارید

اللهم لك الحمد خيراً مما نقول ولك الحمد مثلما نقول، لك الحمد بالإيمان ولك الحمد بالإسلام ولك الحمد بمحمد رسول الهدى ﷺ، عزّ جاهك وجلّ ثناؤك وتقدست أسماؤك ولا إله إلا أنت.

و الصلاة و السلام على من أرسله الله رحمة للعالمين، و قدوة للسالكين، بصّر به من العمى و أرشد به من الجهالة و أخرج به من الظلمات إلى النور و على آله و صحبه و سلم تسليماً كثيراً. أما بعد..

در این جلسه، درباره‌ی یکی از مبادی اصلی و اساسی این دین سخن خواهیم گفت. اگر ما رسالت، تعالیم و دینمان را رها کنیم، دیگر چه هستیم؟ اگر از مبادی، اصول و رسالت جاویدانی که الله متعال محمد ﷺ، پیامبر هدایت را بر آن مبعوث گردانده، دست بکشیم، دیگر چه امتی خواهیم بود؟ پیش از بعثت پیامبر اکرم ﷺ ما قبایلی بودیم که نه تمدنی داشتیم، نه ادبیاتی، نه اخلاقی، نه رفتاری و نه منهجی:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ

وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢﴾ [الجمعة: ٢].

«اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاک‌شان گرداند و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد، و [آنان] قطعاً

پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

إِنَّ الْبِرِّيَّةَ يَوْمَ مَبْعَثِ أَحْمَدٍ      نَظَرَ إِلَيْهِ هَهَا فَبَدَّلَ حَاهَا

بَلْ كَرَّمَ الْإِنْسَانَ حِينَ اخْتَارَ مِنْ      خَيْرِ الْبِرِّيَّةِ نَجْمَهَا وَهَلَاهَا

لَبَسَ الْمُرْفَعُ وَهُوَ قَائِدُ أُمَّةٍ      جَبَتِ الْكُنُوزَ فَكَسَّرَتْ أَغْلَاهَا

لَمَّا رَاهَا اللَّهُ تَمْشِي نَحْوَهُ      لَا تَبْتَغِي إِلَّا رِضَاهُ سَعَى هَهَا

«روزی که احمد مبعوث شد، الله به مخلوقات نظری انداخت و احوال‌شان را تغییر داد و دگرگون ساخت، بلکه با انتخاب کردن بهترین آفریدگان به عنوان ستاره و هلال مخلوقات، انسان‌ها را گرامی داشت، او در حالی که رهبر امت بود، لباس پینه‌دار بر تن کرد، گنج‌ها را به عنوان خراج گرفت و زنجیرهای‌شان را شکست، وقتی الله آنها را دید که به سویش می‌رود، و چیزی جز رضایتش را نمی‌طلبد، به سویش شتافت».

رسول الله ﷺ در حالی مبعوث شد که یکی از بزرگ‌ترین اهدافش در این دنیا، نجات انسان بود. انسانی که ایمان نداشته باشد، در زندگی حیران و سرگردان است، انسانی که رسالتی نداشته باشد، مرده‌ای بی‌جان است، انسان بدون مبادی حیوان یا چهارپایی بیش نیست:

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا﴾ [الأنعام: ۱۲۲].

«آیا کسی که مرده [دل] بود و زنده‌اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن، در میان مردم راه برود، چون کسی است که گویی گرفتار در تاریکی‌هاست و از آن بیرون آمدنی نیست؟»

تو ای برادر خواننده، تو سرباز اسلام هستی، تو از مدرسه‌ی محمد ﷺ هستی و هنگامی که رابطه‌ات را با الله برقرار و اصلاح نمایی، آنچه برای فرزندان امت اسلامی‌ات تقدیم می‌کنی، در نامه‌ی حسنات و نیکی‌هایت ثبت خواهد شد و روزی که پیوند میان تو و الله، قطع گردد، هرگز رابطه و پیوندت با مردم اصلاح نمی‌شود.

معاویه بن ابوسفیان به عایشه رضی الله عنها گوید: به اختصار پند و سفارشی برایم بنویس.

او گفت: بسم الله الرحمن الرحيم. شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود:

«مَنْ التَّمَسَّ رِضَى اللَّهِ بِسَخَطِ النَّاسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَرْضَى النَّاسَ عَنْهُ وَمَنِ التَّمَسَّ رِضًا النَّاسَ بِسَخَطِ اللَّهِ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَسَخَطَ عَلَيْهِ النَّاسَ»<sup>(۱)</sup>. «کسی که با ناراضی کردن مردم دنبال رضایت الله باشد الله از او راضی می‌شود و مردم را از او راضی می‌کند، و کسی که با ناراضی کردن الله دنبال رضایت مردم باشد الله از او ناراضی می‌شود و مردم را از او ناراضی می‌کند».

۱- لفظش از این حبان است، حدیث ۲۷۶، ترمذی به همین نحو، حدیث ۲۴۵۹ و ر.ک: المشكاة،

این مبدأ و اصلی شناخته شده است. کسی که ارتباطش را با الله قطع کند، الله ارتباط وی را با مردم قطع می‌کند، پس این امانتی که الله بر عهده‌ی تو نهاده است، چیست؟ بزرگ‌ترین قسمت این امانت چیست؟ ودیعه‌ای که به تو فرمان داده شده است آن را ادا کنی، چیست؟

برادران دینی‌ام، این نماز است. کسی که در نماز خیانت می‌کند، اولین کسی است که به زیردستان و امتش خیانت نموده است و پیش از همه به خود، سپس خانواده، امت و عهد و پیمان‌ش با الله خیانت کرده است.

کسی که شرافت سجده بر زمین به درگاه الله یگانه‌ی یکتا نصیبش نگردد، برای شغل، منصب، کفش، ماشین، درهم و دینارش سجده خواهد نمود و رسول الله ﷺ در این باره فرموده است:

«تَعَسَّ عَبْدُ الدِّيَارِ وَعَبْدُ الدَّرْهِمِ وَعَبْدُ الحُمَيْصَةِ إِنْ أُعْطِيَ رِضِي وَإِنْ لَمْ يُعْطَ سَخِطَ تَعَسَّ وَأَنْتَكَسَ وَإِذَا شَيْكَ فَلَا أَنْتَقَشَ»<sup>(۱)</sup>. «بنده‌ی دینار و درهم و پارچه‌ی نفیس، نابود باد. زیرا اگر به او داده شود، خرسند می‌گردد و اگر داده نشود، خشمگین و ناراحت می‌شود. «چنین شخصی» هلاک و سرنگون باد «تا جایی که» اگر خاری به پایش خلد، کسی پیدا نشود که آن را در آورد».

او را بنده‌ی این چیزها نامید، زیرا او را از عبادت واقعی و راستینی که الله او را به خاطر آن آفریده است، به خود مشغول نموده است. شاعر پاکستانی محمد اقبال در مناجات با الله و در حالی که به مبادی و اصول اسلام اعتراف می‌کند، چنین سروده است:

وَمَا زَادَنِي شَرَفًا وَفَخْرًا      وَكَدْتُ بِأَحْمَصِي أَطَأُ الثُّرَيَّا  
دُحُولِي تَحْتَ قَوْلِكَ يَا عِبَادِي      وَأَنْ صَيْرْتِ أَحْمَدَ لِي نَبِيًّا

«یکی از چیزهایی که بر شرف و افتخارم افزود و نزدیک بود پایم را بر ثریا بگذارم، وارد شدنم در زیر گفته‌ات «یا عبادی» بود و اینکه احمد را پیامبرم قرار دادی».

ادای نمازهای پنجگانه به صورت جماعت، اراده، قدرت و عزیمت ما را می‌رساند و کسی که روزانه پنج بار در مسجد نماز جماعت می‌خواند، به حول و قوه‌ی الهی فردی امانتدار، مورد اعتماد، راستگو، مخلص و همواره به یاد الله خواهد بود:



﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ [العنکبوت: ۴۵].

«نماز از کار زشت و ناپسند بازمی‌دارد، و قطعاً یاد الله بالاتر است».

زیرا کسی که بر نمازهای پنج‌گانه‌اش محافظت می‌کند، هرگز به امت و ملتش خیانت نکرده است و در حق رسالتش نیز خیانت نمی‌کند.

کسی که بر نمازهای پنج‌گانه‌اش پایبند است، مرتکب فحشا و کار زشت نمی‌شود، مواد مخدر مصرف نمی‌کند، دروغ نمی‌گوید و خیانت نمی‌کند.

کسی که بر نمازهای پنج‌گانه‌اش پایبند است، وقتش را هدر نمی‌دهد، خانواده‌اش را از بین نمی‌برد و منهج و روشش را در زندگی پیاده می‌کند. به همین خاطر رسول الله ﷺ، اولین برنامه‌ی صبحگاهی ما که زندگی را با آن آغاز می‌کنیم، به ما خبر می‌دهد. در حدیثی به روایت مسلم و دیگران آمده است:

«مَنْ صَلَّى صَلَاةَ الصُّبْحِ فَهُوَ فِي ذِمَّةِ اللَّهِ فَلَا يَطْلُبَنَّكَ اللَّهُ مِنْ ذِمَّتِهِ بِشَيْءٍ، فَإِنَّهُ مَنْ يَطْلُبُهُ مِنْ ذِمَّتِهِ بِشَيْءٍ يُدْرِكُهُ ثُمَّ يَكُفُّهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ»<sup>(۱)</sup>. «کسی که نماز صبح را به موقع بخواند، در پناه و ضمانت الله است، مواظب باشید که الله، چیزی از شما طلب نکند که از آن چنین انسانی باشد! «یعنی هوشیار باشید که کمترین بی‌ادبی یا تعرضی در حق او از شما سر نزند» زیرا که الله هرکس را به خاطر بنده‌ی مورد ضمانت خود مطالبه کند، می‌گیرد و آنگاه، او را به آتش جهنم می‌اندازد».

روزی که نماز جماعت صبح ترک شود، از این شخص هر کاری و هر جنایتی بر می‌آید.

چه کسی جوانان را به خاطر مواد مخدر به زندان انداخت؟ چه کسی جوانان این امت را به دزدی، زنا، قانون شکنی و کارهای زشت کشاند؟

همه‌ی اینها از زمانی شروع شد که نمازشان را ترک کردند:

﴿وَمَنْ يَعِشْ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِصَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾ [الزخرف: ۳۶].

«و هرکس از یاد [الله] رحمان دل بگرداند، بر او شیطانی می‌گماریم تا برای او همدم و همنشینی باشد».

کسی که مسجد را نشناسد، الله زندان را به او نشان می‌دهد. کسی که از الله نترسد، الله او را از همه چیز می‌ترساند و کسی که مشتاق دیدار الله نیست، الله کسی را بر او مسلط می‌کند، که از دیدارش متنفر و بیزار است.

برادران دینی‌ام، رسول الله ﷺ در مان تمام گناهان و خلافها را برای ما توصیف می‌کند و چه قدر زیاد شده است این گناهان و قانون شکنی‌ها در زندگی ما - جز کسانی که الله به آنان رحم کند - در حدیثی که مسلم از جابر رضی الله عنه روایت کرده است، آمده است:

«أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَنَّ نَهْرًا بِبَابِ أَحَدِكُمْ يَغْتَسِلُ مِنْهُ كُلَّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ هَلْ يَبْقَى مِنْ دَرَنِهِ شَيْءٌ» قَالُوا لَا يَبْقَى مِنْ دَرَنِهِ شَيْءٌ قَالَ «فَذَلِكَ مَثَلُ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ يَمْحُو اللَّهُ بِهِنَ الْحَطَايَا»<sup>(۱)</sup>. «اگر رودخانه‌ای جلو خانه‌ی یکی از شما باشد و او هر روز پنج بار در آن خود را بشوید، آیا چیزی از چرک بدنش باقی می‌ماند؟ گفتند: خیر، چیزی از چرکش باقی نمی‌ماند. فرمود: همین مثال نمازهای پنج‌گانه است که الله گناهان را به وسیله‌ی آنها محو می‌نماید».

آتش دنیا با آب خاموش می‌شود، ولی آتش آخرت خاموش شدنی نیست، زیرا سوخت آن، انسان‌ها و سنگ است و رستگاری نزد ما در اسلام است، همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْغُرُورِ﴾ [آل عمران: ۱۸۵].

«پس هرکس را از آتش به دور دارند و در بهشت درآوردند قطعاً کامیاب شده است و زندگی دنیا جز مایه‌ی فریب نیست».

سرشکستگی نیز نزد ما مسلمانان است و آن روزی است که یکی از ما - پناه بر الله - به جهنم بیفتد. سرشکستگی در نداشتن کار یا زندگی فقیرانه، بیچارگی یا بیماری نیست. سرشکستگی آنگونه است که مؤمنان در این سخن‌شان می‌بینند:

﴿رَبِّئَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ [آل عمران: ۱۹۲].  
«پروردگارا، هرکه را تو در آتش درآوری، یقیناً رسوایش کرده‌ای، و برای ستمکاران یاورانی نیست».

برادران دینی‌ام، نماز در این دین مقام و جایگاه والایی دارد، چرا که ستونی است که اسلام بر آن استوار است و اولین چیزی است که بنده در روز قیامت به خاطر آن محاسبه می‌گردد. به همین خاطر وقتی عمر رضی الله عنه خنجر خورد، در آخرین لحظه‌های زندگی گفت: شما را به الله نماز را حفظ کنید، کسی که نماز را ترک کند، از اسلام هیچ بهره و نصیبی نبرده است. رسول الله صلی الله علیه و آله در آخرین لحظه‌های جان دادن، به نماز سفارش کرد و فرمود:

«الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»<sup>(۱)</sup>. «نماز، نماز، و بردگان تان».

بهترین سلام‌ها و درودها بر او باد.

با دانستن این امر، هرچیزی که تو را به فحشا، جرم و جنایت بکشاند، نقشه‌ی استعمارگران است، جنگی که در آن مجله‌های مبتذل، ترانه‌های بی‌شرمانه، نوارهای ویدیویی ویران کننده و تمام اینها امت را به ویرانی و ننگ و عار می‌کشاند. زیرکان غرب و خردمندان آن، اکنون معتقدند که هیچ راه حلی جز اسلام نیست. کسی که به نویسنده‌ی آمریکایی، «دیل کارنگی» بنگرد، می‌داند که او راه را پیدا کرده است ولی به خوشبختی نرسیده است. او گوید: هیچ خوشبختی نیست مگر شناخت الله. کسی که به دنبال خوشبختی است پس کتاب بخواند، زیرا در بازار و در کتابخانه‌ها به وفور یافت می‌شود، اما زمانی که مسلمان ارزشش را با ترک نماز، پایین آورد، این گناهان بیشتر رواج خواهد یافت، مجله‌های مبتذلی که عکس‌های زنان فاسد بر آن است، فحشا، جرم و جنایت محبوب می‌گردد.

تنها ترانه‌ای که قلب را به خود مشغول کرده است و او را از محبوب و مطلوبش سرگرم می‌سازد، الله یگانه‌ی یکتاست.

ابن قیم گوید:

رِيحًا تَهْزُ ذَوَائِبَ الْأَعْصَانِ	قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَيُرْسَلُ رَبُّنَا
الْإِنْسَانِ كَالنَّعْمَاتِ بِالْأَوْزَانِ	فَتَشِيرُ أَصْوَاتًا تَلْدُ لِمَسْمَعِ
بِلَذَاذَةِ الْأَوْتَارِ وَالْعِيدَانِ	يَا خَيْبَةَ الْأَذَانِ لَا تَتَعَوَّضِي

۱- احمد، حدیث ۲۶۰۷۸، ابن ماجه، حدیث ۱۶۷۴ از ام سلمه رضی الله عنها احمد، حدیث ۵۸۶، ابوداود،

حدیث ۵۱۵۱، ابن ماجه، حدیث ۲۷۶۹ از علی رضی الله عنه و ر.ک: الصحیحه، حدیث ۸۶۸.

«ابن عباس گوید: پروردگار، نسیمی را می‌فرستد که گیسوان شاخه‌ها را به حرکت در می‌آورد، و صداهایی بسان ترانه‌های موزون ایجاد می‌کند، که موجب لذت گوش و شنوایی انسان می‌گردد، ای وای بر گوش‌ها، لذت تار و عود را با این لذت عوض نکنید».

عکس‌هایی که در میدان نمایش داده می‌شود همه برای گمراه کردن دل‌ها و بازداشتن آنها از آفریدگارش سبحانه و تعالی است. آغاز فاجعه روزی بود که نماز را ترک کردیم یا برخی از ما نماز را ترک کردند و یا برخی از ما نسبت به نماز سستی کردند.

یکی از ادیبان بزرگ بین‌المللی مسلمان به جزیره العرب آمد و مساجد را دید که مناره‌هایش سر به فلک کشیده است و آیین بسته و زیباست، اما از نمازگزاران خبری نیست. او گریست و گفت:

أَرَى التَّفَكِيرَ أَدْرَكَهُ حُمُولٌ      وَلَمْ تَبْقَ الْعَزَائِمُ فِي اشْتِعَالِ  
وَأَصْبَحَ وَعَظْمُكُمْ مِنْ غَيْرِ نُورٍ      وَلَا سِحْرٍ يُطْلُ مِنَ الْمَقَالِ  
وَجَلَجَلَةُ الْأَذَانِ بِكُلِّ حَيٍّ      وَلَكِنْ أَيْنَ صَوْتٌ مِنْ بِلَالِ  
مَنَائِرُكُمْ عَلَتْ فِي كُلِّ سَاحٍ      وَمَسْجِدُكُمْ مِنَ الْعِبَادِ خَالِ

«می‌بینم که ضعف و سستی بر افکار و اندیشه‌ها چیره گشته، و هیچ عزم و اراده‌ای شعله‌ور نمانده است، موعظه و سخنرانی‌های شما، دیگر هیچ روشنایی و نوری ندارد و عاری از هرگونه سحر و جادوی سخنوری گشته است، طنین اذان در هرکوچه و محله‌ای می‌پیچد، اما صدای بلال کجاست، مناره‌ها در هر میدانی سر به فلک کشیده، اما مساجدتان خالی از بندگان نمازگزار است».

جای شگفتی و تعجب است که الله هرچه بنده بخواهد، به او می‌بخشد. پس کسی که اراده‌اش این باشد که الله را حفظ کند، الله نیز از او محافظت می‌کند و کسی که هدفش گمراهی و انحراف باشد، الله قلبش را گمراه می‌گرداند و این چیزی است که در قرآن آمده است. الله ﷻ به کسانی که از او اطاعت می‌کنند، می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [العنكبوت: ۶۹].

«و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نماییم و در حقیقت، الله با نیکوکاران است.»

الله سبحان به گمراهان می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ [الصف: ۱۵].

«پس چون [از حق] برگشتند، الله دل‌هایشان را برگردانید، و الله مردم نافرمان را هدایت نمی‌کند.»

عامر بن ثابت بن عبدالله بن زبیر، که یکی از صالحان است، هنگامی که نماز صبح را می‌خواند دستانش را بلند می‌کرد و می‌گفت: بارالها! مرگ نیکو را از تو مسألت دارم گفتند: مرگ نیکو چیست؟ گفت: این که الله در حال سجده، جانم را بگیرد. لحظات مرگش فرا رسید و اذان مغرب گفته شد. گفت: مرا به مسجد ببرید. گفتند: تو در بستر مرگ هستی، چگونه تو را به مسجد ببریم گفت: سبحان الله، ندای بشتابید به سوی نماز و بشتابید به سوی رستگاری را بشنوم و در اینجا بمیرم؟! نه به الله سوگند. او را بر شانه‌هایشان حمل کردند و به مسجد بردند. او نشسته نماز خواند و وقتی در آخرین سجده‌اش بود، الله روحش را از تن جدا کرد. به همین خاطر محمد اقبال می‌گوید:

نَحْنُ الَّذِينَ إِذَا دُعُوا لِصَلَاتِهِمْ  
وَالْحَرْبُ تَسْقِي الْأَرْضَ جَمًّا أَحْمَرًا  
جَعَلُوا الْوُجُوهَ إِلَى الْحِجَازِ فَكَبَّرُوا  
فِي مَسْمَعِ الرُّوحِ الْأَمِينِ فَكَبَّرَا

«ما کسانی هستیم که وقتی به سوی نماز فراخوانده شویم و جنگ، زمین را با جام خون آبیاری می‌کند، همگی رو به حجاز کرده و با صدایی که به روح الامین برسد، تکبیر می‌گوییم، پس تکبیر بگو.»

بنابراین دین بدون نماز معنایش این است: سرگردانی، نداشتن منهج، نداشتن اخلاق، نداشتن رفتار و سلوک.

چگونه از یک شهروند معمولی یا نظامی می‌خواهی که راستگو باشد در حالی که نمازش را نمی‌خواند؟ چگونه از او می‌خواهی که امانتدار باشد در حالی که نماز نمی‌خواند؟ چگونه از او می‌خواهی که وفادار باشد در حالی که نماز نمی‌خواند؟ کسی که ارتباطش را با الله ناپود کند، الله ارتباط او را با مردم ناپود می‌کند. به همین خاطر اراده، قدرت، اصالت و ژرفای ما در نمازهای پنج‌گانه است و وقتی آنها را رها کنیم، به الله قسم بسان گرد و غباری پراکنده، از بین می‌رویم.

من می‌گویم: اصل صداقت، یعنی مراقب دانستنِ الله در پنهان و نهان. لقمان پرسش را چنین موعظه و نصیحت می‌کند:

﴿يَبْنِيْ اِنَّهَا اِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِيْ صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمَوَاتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللهُ اِنَّ اللهَ لَطِيْفٌ حَبِيْرٌ﴾ [لقمان: ۱۶].

«ای پسرک من، اگر [عمل تو] هموزن دانه‌ی خردلی و در تخته سنگی یا در آسمان‌ها یا در زمین باشد، الله آن را می‌آورد، که الله بس دقیق و آگاه است.»  
گوید: اگر دانه‌ای خردل، که دانه‌ای کوچک به اندازه‌ی کنجد است، روی تخته سنگی سخت باشد و اصلاً پیدا نباشد، الله شنوای بینا آن را می‌آورد، چرا؟ تا به او بگوید: فرزندم، اگر در پس دیوارها خود را پنهان کنی، الله با توست. اگر در پشت حصارها مخفی شوی، باز هم الله با توست. به همین خاطر عده‌ای از مردم هستند که نظارت الهی بر خود را فراموش کرده‌اند پس مسئولیت و امانتش را از بین برده است، کار و عملش را بسان گرد و غباری پراکنده، از بین برده است. بنده باید همواره در پیدا و پنهان، خلوت و جلوت (آشکار) الله را حاضر و ناظر بر خود بداند، به گونه‌ای الله را عبادت کند که گویی او را می‌بیند، و اگر او را نمی‌بیند، الله عَلَيْكَ او را می‌بیند:

﴿مَا يَكُوْنُ مِنْ نَّجْوَى ثَلَاثَةٍ اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ اِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ﴾ [المجادلة: ۷].

«هیچ گفتگوی محرمانه‌ای میان سه تن نیست مگر اینکه او چهارمین آنهاست، و نه میان پنج تن مگر اینکه او ششمین آنهاست.»

اندلسی فرزندش را چنین نصیحت و پند می‌دهد:

وَإِذَا خَلَوْتَ بِرَبِّكَ فِي ظُلْمَةٍ      وَالنَّفْسُ دَاعِيَةٌ إِلَى الطُّغْيَانِ  
فَأَسْتَحْيِ مَنْ نَظَرَ إِلَيْهِ وَقُلْ لَهَا      إِنَّ الَّذِي خَلَقَ الظُّلَامَ يَرَانِي

«اگر در تاریکی و ظلمت با تردید و گناه روبرو شوی، و نفس تو را به طغیان و سرکشی فرا می‌خواند، از نگاه پروردگار حیا کن و به نفست بگو، کسی که تاریکی را آفریده است، مرا می‌بیند.»

به امام احمد گفتند: دلیل قدرت الله باری تعالی چیست؟ گفت: عجیب است، تخم مرغ، بیرونش نقره‌ی سفید و داخلش طلای ناب است. شکسته می‌شود و از آن حیوانی شنوا و بینا بیرون می‌آید، آیا این بر قدرت الله شنوای بینا دلالت نمی‌کند؟

مردی بادیه نشین در صحرا نماز می‌خواند، او دو رکعت نماز خواند. یکی از کافران به او گفت: برای چه کسی نماز می‌خوانی؟ گفت: برای الله گفت: آیا او را دیده‌ای؟ گفت: شگفتا از تو، علامت، نشانگر راه است، بچه شتر، دال بر شتر است، آسمان پر از برج است، شب بسیار تاریک است، ستارگان شکوفا می‌شوند، دریا موج می‌زند، آیا این بر الله شنوای بینا دلالت نمی‌کند؟!

قُلْ لِلطَّيِّبِ تَخَطَّفَتْهُ يَدُ الرَّدَى  
مَنْ يَأْتِيْبُ بِطَيْبٍ أَزْدَاكَ  
قُلْ لِلْمَرِيضِ نَجَا وَعُوفِي بَعْدَمَا  
عَجَزَتْ فُنُونُ الطَّبِّ مَنْ عَافَاكَ

«به پزشکی که دست مرگ او را ربود، بگو: ای پزشک، چه کسی با طبش تو را به زمین زد؟ به بیماری که پس از عجز و ناتوانی فنون طبی، نجات پیدا کرد و بهبود یافت، بگو: چه کسی تو را شفا داد؟»

رسول الله ﷺ یک روز پیش از جنگ احد بر بالای منبر رفت و جنگ علیه ابوسفیان را اعلام داشت و کارها، ظلم و خشونتش نسبت به مدینه را محکوم کرد و گفت: در مدینه با آنها می‌جنگیم، در احد با آنان نمی‌جنگیم. جوانی بیست و پنج ساله برخاست و گفت: ای رسول الله، مرا از وارد شدن به بهشت محروم می‌کنی، قسم به الله که جز او اله و معبودی نیست، من وارد بهشت خواهم شد.

پیامبر اکرم ﷺ از این شخصی که به الله قسم یاد کرد، لبخند زد و فرمود: «با چه چیزی می‌خواهی به بهشت بروی؟» با چه صلاحیت‌هایی؟ گفت: با دو ویژگی، اول این که: من الله و رسولش را دوست دارد، دوم این که: روز جنگ فرار نمی‌کنم.

رسول الله ﷺ فرمود: «إِنْ تَصَدَّقَ اللَّهُ يَصْدُقْكَ» «اگر با الله رو راست باشی، حتما خواسته‌هایت برآورده می‌سازد». یعنی اگر راستگو باشی، خواهی دید. جنگ و نبرد آغاز شد. جوان آمد و شخصاً در جنگ شرکت کرد. او بهشتی را که پهنایش آسمان و زمین است، می‌خواهد. برای شتر یا گوسفند نمی‌جنگد، بلکه به خاطر رضایت و خشنودی الله یگانه‌ی یکتا می‌جنگد. او در جنگ کشته شد، رسول الله ﷺ از کنارش رد شد و خاک را از صورتش پاک کرد و فرمود:

«صَدَقْتَ اللَّهَ فَصَدَّقَكَ اللَّهُ صَدَقْتَ اللَّهَ فَصَدَّقَكَ اللَّهُ صَدَقْتَ اللَّهَ فَصَدَّقَكَ اللَّهُ»<sup>(۱)</sup>.  
 «با الله صادق و رو راست بودی پس الله هم تو را تصدیق کرد (و خواستهات را برآورده نمود). با الله صادق و رو راست بودی پس الله هم تو را تصدیق کرد. با الله صادق و رو راست بودی پس الله هم تو را تصدیق کرد».

عجیب نیست که از میان شما، نیکوکاران بزرگواری بیایند و سیره‌ی سلف صالحی امثال خالد بن ولید که مرگ را به مبارزه طلبید، زنده گردانند. رومی به او گفت: ای خالد، اگر واقعاً آن گونه که ادعا می‌کنی، بر الله توکل داری، پس این شیشه‌ی پر از سم را بنوش.

خالد گفت: بسم الله توکلت علی الله و شیشه را سر کشید سپس گفت: الحمد لله، و هیچ گزندی به او نرسید، زیرا او بر الله یگانه‌ی یکتا توکل کرد.

قتیبه بن مسلم برای محاصره‌ی کابل، پایتخت افغانستان که به خاطر ترک نمازهای پنجگانه آن را از دست داده‌ایم، آمد. سپاهی که نماز نمی‌خواند، چگونه می‌خواهد، پیروز گردد؟ سپاهی که الله را نمی‌شناسد، چگونه به سوی او روی می‌آورد؟ چگونه پیروزی، فتح و روزی جز از درگاه الله، نازل گردد؟ پیروزی از آسمان می‌آید نه از زمین. ما در حالی به دنیا آمدیم که چیزی جز چند اسب، لباسی مندرس و تیرهای شکسته چیزی نداشتیم ولی دنیا را فتح کردیم.

سعد بن ابی وقاص - پیش از قتیبه - با سی هزار سرباز به قادسیه رفت در حالی که سپاه فارس دویست و هشتاد هزار نفر بودند. سعد برخاست تا نماز ظهر را برای مسلمانان امامت دهد. سی هزار نفر همراه او تکبیر گفتند و او به رکوع رفت و آنان همزمان با او به رکوع رفتند و به همین صورت همگی سجده کردند. در این هنگام رستم، فرماندهی فارس که از دور این نظم و ترتیب سپاه را تماشا می‌کرد، انگشت به دهان گزید و گفت: محمد، سگ‌ها را تربیت کرده است، نه تنها این بلکه شیرها را نیز رام و تربیت کرده است.

رستم، فرماندهی فارسینان به سعد گفت: می‌خواهم یکی از سربازانت را نزدم بفرستی تا با او صحبت کنم. او ربیع بن عامر که جوانی سی‌ساله بود، فرستاد. گفت:

۱- این حدیث را نیافتم ولی شبیه آن را نزد نسایی یافتم، حدیث ۱۹۵۴، سنن بیهقی، حدیث ۴۸۵۱ و حاکم، حدیث ۶۵۸۲.



قیافه‌ات را تغییر نده، چرا که ما فقط با اطاعت الله در دنیا پیروز خواهیم شد. به او می‌گویند: چیزی نگیر، تاج و طلا و حریر نپوش، طبیعی باش، زیرا مبادی و اصول ما در دل‌های ماست و عزم و اراده‌ی ما آهن را در هم می‌شکند ربعی با همان اسب، نیزه و لباسش نزد رستم رفت.

وقتی رستم وزیران و فرماندهان سپاه او را دید، خندید. رستم گفت: آمده‌اید و می‌خواهید دنیا را با این اسب پشت خمیده، نیزه‌ی شکسته و لباس پاره پاره فتح کنید؟ ربعی گفت: بله به الله قسم. الله ما را فرستاده است تا بندگان را از عبادت بندگان به عبادت پروردگار بندگان و از تنگی دنیا به پهناوری آخرت و از ظلم و ستم ادیان به عدالت اسلام ببریم.

جنگ آغاز شد و سعد توانست در طی سه روز حساب این مجرم جنایتکار را یکسره کند و آنان را در میدان درهم کوبد:

﴿فَقَطَّعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأنعام: ۴۵].

«پس ریشه‌ی آن گروهی که ستم کردند برکنده شد، و ستایش برای الله، پروردگار جهانیان است.»

او تکبیر گویان وارد ایوان‌های کسری شد و ایوان ترک خورد و اشک از چشمان سعد سرازیر گشت و گفت:

﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ۝ وَرُزُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ۝ وَنَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَكَاهِينَ ۝ كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ ۝ فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ﴾ [الدخان: ۲۵-۲۹].

«[وِه!] چه باغ‌ها و چشمه‌سارانی [که آنها بعد از خود] بر جای نهادند. و کشتزارها و جایگاه‌های نیکو و نعمتی که از آن برخوردار بودند. [آری،] این چنین [بود] و آنها را به مردمی دیگر میراث دادیم. و آسمان و زمین بر آنان زاری نکردند و مهلت نیافتند.»

قتیبه بن مسلم، کابل را محاصره کرد تا آن را فتح کند. قبل از محاصره گفت: محمد بن واسع را برایم پیدا کنید. دنبال عابد پرهیزگار محمد بن واسع ازدی یکی از بندگان بزرگی که در جنگ شرکت کرد، بگردید. آنان رفتند او را یافتند که دو رکعت نماز چاشت را خوانده بود و بر نیزه‌اش تکیه زده بود و انگشت سبابه‌اش را به سوی الله یگانه‌ی یکتا بلند کرده بود. فتح و پیروزی از کجا می‌آید؟ از جانب الله متعال، رزق و روزی از کجا می‌آید؟ از سوی الله یکتا.

يَا حَافِظَ الْأَمْوَالِ      أَنْتَ حَفِظْتَنِي وَمَنْعْتَنِي  
وَعَدَا الظُّلْمَ عَلَيَّ كَيْفِي      يَجْتَنِي حَافِظِي فَصَلِّ رُتْنِي  
فَأَنْقِ دَلِي مُتَخَشِّعًا      لَمَّا رَأَى مَنْعْتَنِي

«ای حافظ آرزوها، تو مرا حفظ کردی و از من دفاع کردی، ستمگر به من تجاوز کرد تا مرا نابود کند و تو مرا یاری کردی، وقتی دید تو از من دفاع می‌کنی با ذلت تسلیم شد.»

تعدادی از سپاهیان عرب در حالی وارد اسرائیل شدند که بر پرچم‌هایشان این عبارت نوشته شده بود:

أَمَنْتُ بِالْبُعْثِ رَبًّا لِأَشْرِيكَ لَهُ      وَبِالْعُرُوبَةِ دِينًا مَالَهُ ثَانٍ

«به بعث به عنوان پروردگاری که شریک و همتایی ندارد، ایمان آوردم و عربیت را بسان دینی که نظیر و همتایی ندارد، می‌شناسم.»

صبحگاهان تانک‌ها شروع به بمباران کردند و حوالی ساعت ده، سپاهیان شکست خورده به سرزمین‌شان برگشتند. زنان بیوه شده بر سر و روی‌شان می‌زدند در این هنگام موشی دیان با لبخندی بر صفحه‌ی تلویزیون نمایان شد و می‌گفت: عرب‌ها جنگیدن را هم نمی‌دانند، وقتی نمازهای پنجگانه را رها کردند و به الله یگانه‌ی یکتا کفر ورزیدند، میمون زاده‌ی خوک آنان را مسخره می‌کند. این میمون صفت حرف می‌زند، زیرا در میدان جنگ گروهی غیر از آن اصحابی که با یهود جنگیدند را یافت. آنان نوادگان خالد و سعد و طارق و صلاح الدین نیستند.

در کنفرانسی دیگر، مردی چنین می‌گوید و دیگران برایش کف می‌زنند و تشویقش می‌کند:

هَبْوَالِي دِينًا يَجْعَلُ الْعُرْبَ مِلَّةً      وَسَيُرُوا بِجُثْمَانِي عَلَى دِينِ بَرِّهِمْ

«دینی به من ببخشید که عرب را ملتی گرد هم آورد و جنازه‌ام را بر اساس دین برهمایی تشییع کنید.»

او به اسلام کفر می‌ورزد و می‌گوید: هر دینی غیر از اسلام به من بدهید که عرب‌ها را در خود گرد هم آورد.

بِلَادِكُ قَدَّمَهَا عَلَى كُلِّ مِلَّةٍ      وَمِنْ أَجْلِهَا أَفْطَرُ وَمِنْ أَجْلِهَا صُمُّ

«سرزمینت را بر هر آیینی مقدم بدار و به خاطر آن روزه بخور و به خاطر آن روزه بگیر».

الله از آنچه می‌گویند بسیار والاتر و بزرگ‌تر است.

قتیبه بن مسلم گفت: محمد بن واسع را برایم پیدا کنید. او را در حالی یافتند که انگشتش را به آسمان بلند کرده بود و به درگاه الله دعا می‌کرد. نزد قتیبه آمدند و ماجرا را برایش تعریف کردند. او گفت: الحمد لله، به همان ذاتی که جانم در دست اوست، انگشت محمد بن واسع برایم از هزار شمشیر آخته و صد هزار جوان تازه نفس بهتر است. وقتی این اصل دانسته شود، موفقیت و پیروزی را فقط از الله واحد و یگانه می‌خواهیم. وقتی موفقیت به ما می‌رسد که ارتباطمان با الله و نیز ارتباطمان را با مردم اصلاح کنیم.

یکی از صالحان گوید: به الله قسم وقتی از فرمان الله سرکشی می‌کنم و گناهی از من سر می‌زند، تأثیرش را در رفتار چهارپا و خدمتکارم می‌بینم کسی که از الله نافرمانی کند، الله نیز همه چیز را در برابرش پیچیده می‌گرداند. مسئولش از او ناراضی است، امتش از او ناراضی و ناخرسند است، رؤسا از او ناراضی‌اند. کسی که بخواهد لباسی را به تن کند، الله همان را بر تنش می‌کند.

فَلَيْتَكَ تَحْلُوَ وَالْحَيَاةُ مَرِيرَةٌ      وَلَيْتَكَ تَرْضَى وَالْأَنْامُ غَضَابُ  
 وَلَيْتَ الَّذِي بَيْنِي وَبَيْنَكَ عَامِرٌ      وَبَيْنِي وَبَيْنَ الْعَالَمِينَ خَرَابُ  
 إِذَا صَحَّ مِنْكَ الْوُدُّ فَالْكَُلُّ هَيِّنٌ      وَكُلُّ الَّذِي فَوْقَ السُّرَابِ تُرَابُ

«کاش تو شیرین باشی و زندگی تلخ باشد، کاش تو خشنود باشی و موجودات ناراحت باشند! کاش میانه‌ی من و تو آباد باشد و میانه‌ی من و عالمیان خراب باشد! وقتی دوستی تو برقرار باشد همه چیز آسان و هرچه روی خاک قرار دارد خاک است!»  
 دومین عنصر: شما را به دوری و اجتناب از معصیت چه در ظاهر و چه در باطن سفارش می‌کنم. این گناهان همه خشم، غضب و لعنتی از جانب الله یکتاست. الله متعال درباره‌ی بنی اسرائیل می‌فرماید:

﴿فَبِمَا نَقُضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَلْسِيَةً ۖ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا وَتَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ﴾ [المائدة: ۱۳].

«پس به [سزای] پیمان شکستن‌شان لعنت‌شان کردیم و دل‌هایشان را سخت گردانیدم، [به طوری که] کلمات را از مواضع خود تحریف می‌کنند و بخشی از آنچه را بدان اندرز داده شده بودند به فراموشی سپردند».

همچنین درباره‌ی آنان می‌فرماید:

﴿كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ﴾  
[الجمعة: ۵].

«همچون مثلی خری است که کتاب‌هایی را بر پشت می‌کشد. [و] چه زشت است وصف آن قومی که آیات الله را به دروغ گرفتند».

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَسِقُونَ﴾ [الحديد: ۱۶].

«آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند هنگام آن نرسیده است که دل‌هایشان به یاد الله و آن حقیقتی که نازل شده نرم [و فروتن] گردد و مانند کسانی نباشند که از پیش بدان‌ها کتاب داده شد و [عمر و] انتظار بر آنان به درازا کشید، و دل‌هایشان سخت گردید و بسیاری از آنها فاسق بودند؟»

ثابت شده است که کوتاهی در طاعات الهی، باعث گرفتار شدن به گناهان و معصیت‌ها می‌شود و کسی که الله او را بر انجام طاعات ثابت و استوار بدارد، تا دم مرگ چنان خواهد بود:

﴿يُتَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴾ [ابراهيم: ۲۷].

«الله کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار ثابت می‌گرداند و ستمگران را گمراه می‌سازد و الله هر چه بخواهد انجام می‌دهد».

بعضی از برادرانم به من گفته‌اند که در کشور الجزایر جوان عابدی و یکی از اولیای الله بود که اتفاقی برایش رخ داد و ماشینش چپ کرد. او سه روز بیهوش بود. آیا می‌دانید در این سه روز چه می‌گفت؟ او در این مدت بیهوشی، سوره‌ی فاتحه را می‌خواند، صبح و شب فاتحه را می‌خواند تا این که جان به جان آفرین تسلیم کرد.

جوان دیگری در همین کشور، دچار سوانح رانندگی شد و ماشینش چپ می‌کند ولی در حالی فجیع و در کفر و بی‌دینی یافته می‌شود که با خود تکرار می‌کند: آیا محبت، خودباختگانی چون ما دیده است:

﴿يَتَّبِعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴾ [ابراهیم: ۲۷].

«الله کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار ثابت می‌گرداند، و ستمگران را گمراه می‌سازد، و الله هرچه بخواهد انجام می‌دهد.»  
آن یکی با سوره‌ی فاتحه بزرگ شد و با فاتحه مرد و این یکی با «آیا عشق، خودباختگانی چون ما دیده است؟» بزرگ شد و با گفتن همان عبارت مرد، زیرا اعتقاد و منهجش این‌گونه است و الله هرکه را بخواهد ثابت و استوار می‌گرداند و هرکه را بخواهد گمراه می‌کند اما با اسباب، اراده‌ها و خواسته‌ی بنده و الله هرکه را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

با دانستن این مطلب، وظیفه‌ی بنده است که دست از گناهان بکشد و از الله بترسد تا الله نیز او را بر راه راست بگمارد و دستش را بگیرد. ما به نعمت‌های پیدا و پنهان الله نسبت به خود اعتراف می‌نماییم، ولی بعضی از فرزندان ما کفران نعمت می‌کنند:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ﴾ [ابراهیم: ۲۸].  
«آیا به کسانی که [شکر] نعمت الله را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت در آوردند ننگریستی؟»

کسی که اتفاقات و رویدادهایی که چند روز پیش رخ داده بود را مورد مطالعه و بررسی قرار دهد، درمی‌یابد گروهی از مردم بدون فهم و درک زندگی می‌کنند و هیچ‌گونه آگاهی ندارند. باید چنین افرادی را دعوت کرد و آنان را به طاعت الله تشویق نمود. این وظیفه‌ی دعوتگران، والدین و اساتید است. بر همه‌ی آنان است که این نسل را توجیه کنند، نسلی که مسجد را رها کرده است و وقتی مسجد را رها کند برای پر کردن اوقات فراغتش به هر چیزی روی می‌آورد. نسلی که به دنبال وقایعی است که نباید باشد، امنیت را تهدید می‌کند، موجب آزار و ناراحتی مردم می‌گردد و وقت و آینده‌اش را نابود می‌نماید.

به کافر نشان داده شده است که امت ما و رسالت ما در زندگی این چنین است، غوغا و داد و فریاد، رقص، کف زدن، هتک حرمت و عرعر کردن! حال آن که اسلام از تمام این امور پاک و مبرا است، اسلام دین عقل و نقل است، اسلام مبادی و اصول جاودانه است، اسلام، رسالت زندگی است.

﴿وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْسِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ (۱۸) وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَأَعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ ﴿۱۹﴾ [لقمان: ۱۸-۱۹].

«و از مردم [به نخوت] رُخ برمتاب، و در زمین خرامان راه مرو که الله خودپسند لافزن را دوست نمی‌دارد. و در راه رفتن خود میانه‌رو باش، و صدایت را آهسته ساز، که بدترین آوازه بانگ خران است.»

پس دومین عنصر، دست برداشتن از گناهان است. شافعی از حافظه‌ی بد و فراموشی نزد شیخش شکایت کرد. شیخ او را به ترک معصیت الله ﷻ فرمان داد:

شَكْوْتُ إِلَيَّ وَكَيْعِ سُوءِ حِفْظِي      فَأَرْشَدَنِي إِلَيَّ تَرْكِ الْمَعَاصِي  
وَأَخْبَرَنِي بِأَنَّ الْعِلْمَ نُورٌ      وَنُورُ اللَّهِ لَا يُهْدِي لِعَاصِي

«نزد وکیع از حافظه‌ی بدم شکایت کردم، او مرا به ترک گناهان راهنمایی کرد، به من گفت که علم نور و روشنایی است و نور الله به شخص گناهکار هدیه نمی‌شود.»

یکی از مردم نگاهی حرام انداخت، یکی از علما به او گفت: آیا به حرام نگاه می‌کنی، به الله قسم نتیجه و پیامدش را خواهی دید. گوید: من پس از چهل سال قرآن را فراموش کردم! زیرا تأثیرش این است.

آثار گناهان بسیار زیاد است، از جمله: سنگدلی و این بلایی است که ضربه‌ی سختی به یهودیان زد، زیرا آنان الله را فراموش کردند و الله آنان را از خودشان غافل نمود. از دیگر تأثیرات گناهان، لعنت است، زیرا وقتی بنده در ارتکاب گناهی استمرار ورزد و بر قلبش مهر نهد، پناه بر الله مورد لعنت قرار می‌گیرد.

از دیگر نتایج گناهان، کم شدن برکت در رزق و روزی است. هم‌چنین بدبختی. ما و شما دیده‌ایم کسانی را که در کاخ‌های برافراشته، ماشین‌های مدل بالا، لباس‌های

فاخر و پر رزق و برق زندگی می‌کنند، انواع و اقسام نوشیدنی‌ها و خوارکی‌ها را در اختیار دارند ولی به امنیت و آرامش نرسیده‌اند:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى ﴿١٢٤﴾  
 قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا ﴿١٢٥﴾ قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا  
 فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى ﴿١٢٦﴾﴾ [طه: ۱۲۴-۱۲۶].

«و هرکس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت، و روز رستاخیز او را نابینا محسور می‌کنیم. می‌گوید: پروردگارا چرا مرا نابینا محسور کردی با آنکه بینا بودم؟ می‌فرماید: همان طور که نشانه‌های ما بر تو آمد و آن را به فراموشی سپردی، امروز همان‌گونه فراموش می‌شوی.»

ابراهیم بن ادهم یکی از صالحان، بر تخته سنگی می‌نشست و چیزی جز تکه نانی نداشت، ولی با ذکر، تلاوت و عبادتش در بهشت و ناز و نعمت زندگی می‌کرد. مردم به او گفتند: آیا تو خوشبختی؟ گفت: قسم به الله که معبودی جز او نیست، من در خوشبختی‌ای به سر می‌برم که اگر پادشاهان از آن مطلع گردند، با شمشیر برای گرفتنش با من می‌جنگند.

شیخ الاسلام، ابن تیمیه از مال دنیا چیزی جز لباس و عمامه‌ای نداشت. اما زمانی که بدعت‌گزاران و گناهکاران او را به خاطر رد کردن‌شان زندانی کردند، گفت: دشمنانم با من چه می‌کنند؟ بهشت و باغ من در دلم است، هر جا که بروم همراه من است. کشتن من شهادت است، تبعید کردنم سیاحت است و زندان را بر او بستند و او گفت:

﴿فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُؤُا بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُؤُا مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ ﴿١٣﴾﴾  
 [الحديد: ۱۳].

«آنگاه میان آنها دیواری زده می‌شود که آن را دروازه‌ای است: باطنش رحمت است و ظاهرش روی به عذاب دارد.»

یکی از فاجران سلجوقی به او گفت: ای ابن تیمیه، مردم ادعا می‌کنند که تو می‌خواهی پادشاهی ما را نابود کنی و آن را از ما بگیری.

او گفت: پادشاهی تو را؟

گفت: بله.

گفت: به الله سوگند ملک و پادشاهی تو نزد ما به اندازه‌ی یک فلس ارزش ندارد!

زیرا او خوشبختی را می‌خواهد و خوشبختی به الله قسم جز با ذکر الله حاصل نمی‌گردد. کسی که کتاب «دع القلق وابدأ الحیاة» «نگرانی را رها کن و زندگی را آغاز کن» دیل کارنگی و «الإنسان لا یقوم وحده» «انسان به تنهایی نمی‌تواند برخیزد» را مطالعه کند می‌یابد که آنان به خوشبختی نرسیدند.

یکی از آنان گوید: به دنبال خوشبختی گشتیم ولی شکست خوردیم. نویسنده‌ی این کتاب خودش را با کاردی سر برید، زیرا به خوشبختی نرسید.

خوشبختی چیست؟ خوشبختی آن است که هر روز پنج بار وضو بگیرد، روزی پنج بار نمازهای فرضت را بخواند و با نافله بر آن بیفزاید. خوشبختی یعنی خواندن قرآن مجید و اندیشیدن در آیاتش. خوشبختی یعنی همواره الله یگانه را ذکر کنی، خوشبختی یعنی همواره در حال توبه باشی، خوشبختی یعنی زشتی‌ها، فحشا و گناهان را از خانه‌ات بیرون کنی. اینکه مردی جدی، مربی، معلم و در جامعه و امت جایگاهی داشته باشی و آنان را به سوی بهشتی که پهنایش به اندازه‌ی آسمان‌ها و زمین است، هدایت کنی:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاطٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿٦﴾﴾  
[التحریم: ۶].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خودتان و کسان‌تان را از آتشی که سوخت آن، مردم و سنگ‌هاست حفظ کنید: بر آن [آتش] فرشتگانی خشن [و] سختگیر [گمارده شده] اند. از آنچه الله به آنان دستور داده است، سرپیچی نمی‌کنند و آنچه را که مأمورند انجام می‌دهند».

برای ما تعریف کرده‌اند که شخصی که سن و سالش بیش از چهل سال است، هنگام شروع مسابقه چشم به تلویزیون دوخته بود وقت نماز شد و برای اینکه مسابقه را از دست ندهد، سراندازش را برداشت و پوشید و سپس چهار نوک به زمین زد و سپس سلام داد و به ادامه‌ی تماشای مسابقه پرداخت! آیا نماز خواندن این‌گونه است؟ آیا این قلبی است که نور بر آن تابیده است؟

﴿ظُلُمْتُ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْذِبْ رِنَهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ ﴿٤٠﴾﴾ [النور: ۴۰].



«تاریکی‌هایی است که بعضی بر روی بعضی قرار گرفته است. هرگاه [غرقه] دستش را بیرون آورد، به زحمت آن را می‌بیند، و الله به هرکس نوری نداده باشد او را هیچ نوری نخواهد بود».

شخص دیگری را می‌بینی که برای امور دنیا بسیار شور و اشتیاق دارد و اگر فرزندش ده ریال گم کند دنیا را به خاطر آن زیر و رو می‌کند، ولی پسرش نماز نمی‌خواند، سیگار می‌کشد، شب و روز به موسیقی مبتذل گوش می‌کند، قرآن نمی‌خواند، با گروه‌های منحرف در قهوه‌خانه‌ها و باشگاه‌ها در ارتباط است و با این وجود ناراحت و عصبانی نمی‌شود!! این چه قلبی است؟

برادران گرامی، ای قهرمانان، ای فرزندان کسانی که کلمه‌ی لا اله الا الله را بالا بردند و آن را بر تمام بشریت تقسیم نمودند، شما را به الله قسم، مسئولیت‌ها و وظایف و اهدافمان را در زندگی دنیا بشناسیم، اگر آن را شناختیم و دانستیم، به امت، دین و سرزمینمان خدمت بزرگی رسانده‌ایم و خودمان را از همه بالاتر می‌بریم وگرنه اگر مسأله، مسأله‌ی پیشرفت مادی و تمدن دنیایی باشد، کفار در همه‌ی زمینه‌ها بر ما پیشی گرفته‌اند.

ما نه هواپیما ساخته‌ایم، نه ماشین، نه موشک، نه فریزر و نه یخچال ولی آمده‌ایم تا دل‌ها و قلب‌ها را بسازیم، آمده‌ایم تا اسلام و دین را به مردم تقدیم کنیم. کرسی مرسون گوید: ما هواپیما، موشک یخچال به شما دادیم ولی شما اسلام را به ما ندادید، ما را از اسلام محروم کردید! بله آنان اسلام را می‌خواهند.

تمام دین‌ها در میدان ناموفق و ناکام ماندند جز دین الله، دین اسلام. بی‌دینی امتحان شد که لعنتی بیش نبود، همچنین مسیحیت تحریف شده است و نیز یهودیت تحریف شده است و کمونیستی شده است. مردم به دین الله روی آوردند ولی بسیاری از جوانان ما به خود مغرور شدند و بر اوامر الهی تکبر ورزیدند. برخی از آنان نماز را به کلی ترک گفته‌اند، آیا این‌ها می‌خواهند اسلام را به بشریت تقدیم کنند؟

برادران دینی‌ام، این اطلاعات برای شما عجیب و تازه نیست، اما به خاطر یادآوری و پند و عبرت گرفتن است، شاید که الله به اوضاع و احوال ما رحمی کند، زیرا گناهان زیاد شده‌اند و دلیلش ترک نمازهای پنج‌گانه است. به همین خاطر عمر در قادیسیه برای سعد چنین نوشت: «نماز، نماز، دشمن شما فقط با گناهان و معصیت‌های شما بر شما پیروز خواهد شد». یا آن‌گونه که عمر رضی الله عنه گفته است.

برادران دینی‌ام، از الله متعال مسألت دارم که گناهان و اشتباهات من و شما را بپامزد و ما را صالحانی اصلاح‌گر و نمازگزارانی روزه دار و ذاکرانی عبادتگزار بگردان.

يَا رَبِّ عَفْوِكَ لَا تَأْخُذْ بِزَلَّتِنَا  
وَإِزْحَمِ أَيَا رَبِّ ذَنْبًا قَدْ جَنَيْتَاهُ  
كَمْ نَطْلُبُ اللَّهَ فِي ضَرِّ يَحُلُّ بِنَا  
فَإِنْ تَوَلَّيْنَا بَلَايَانَا نَسِينَاهُ  
نَدْعُوهُ فِي الْبَحْرِ أَنْ يُنْجِي سَفِينَتَنَا  
فَإِنْ رَجَعْنَا إِلَى الشَّاطِئِ عَصِينَاهُ  
وَتَرَكَبُ الْجَوْفِ فِي أَمْنٍ وَفِي دَعَاةٍ  
فَمَا سَقَطْنَا لِأَنَّ الْخَافِظَ اللَّهُ

«بارالها، خواهان عفو و بخشایش تو هستیم، ما را بر لغزش‌هایمان مگیر، الهها! گناهایی که از ما سر زده است را ببخش، چه بسیار الله را هنگام ضرر و زبانی که به ما می‌رسد، می‌طلبیم و وقتی بلا و مصیبت‌مان برطرف شد، او را فراموش می‌کنیم، در دل دریا او را می‌خوانیم تا کشتی ما را نجات دهد، و زمانی که به ساحل می‌رسیم، از او سرکشی می‌کنیم، در هواپیما سوار می‌شویم و در امنیت به آسمان‌ها پرواز می‌کنیم و سقوط نمی‌کنیم، زیرا الله حافظ و نگه‌دار است.»

برادران ارجمند، ای کسانی که منفعت را برای امت به ارمغان آورده‌اید، ای کسانی که شب‌ها بیدار می‌مانید تا دیگران بخوابند:

﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾ [التحریم: ۶].

«خودتان و کسان‌تان را از آتشی که سوخت آن، مردم و سنگ‌هاست حفظ کنید.»  
آتش جهنم را برای خودتان خاموش کنید، خود و خانواده‌ی خود را از آتش نجات دهید، عهد و پیمان‌تان با الله را حفظ کنید و آن را با ادا نکردن نمازهای پنج‌گانه در مسجد از بین نبرید، امر به معروف و نهی از منکر کنید، بر تلاوت، حفظ، فهم و تدبر در کتاب پروردگارتان مداومت ورزید و خودتان را برای روزی که الله درباره‌اش چنین می‌فرماید، آماده سازید:

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ أَنْقُورًا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾ يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ﴿٢﴾﴾ [الحج: ۱-۲].

«ای مردم، از پروردگار خود پروا کنید، چرا که زلزله‌ی رستاخیز امری هولناک است. روزی که آن را ببینید، هر شیردهنده‌ای آن را که شیر می‌دهد [از ترس] فرو

---

می‌گذارد، و هر آبستنی بار خود را فرو می‌نهد، و مردم را مست می‌بینی و حال آنکه  
مست نیستند، ولی عذاب الله شدید است».

والله أعلم و صلی علی نبینا محمد و علی آله و صحبه و سلم.

\*\*\*

## نماز... نماز

الحمد لله الذي ﴿كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾ ﴿٣٠﴾ و﴿تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا﴾ ﴿٦٦﴾ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا﴾ ﴿١٢﴾.

وَأشهد ان لا إله إلا الله وأشهد أن محمدًا عبده ورسوله، بعثه ربه هاديًا ومبشرًا ونذيرًا وداعيًا ياذنه و سراجًا منيرًا.

او امت مظلوم به تاراج رفته را به فضای روشن، سروری و رهبری برد، امت بیچاره‌ی پیرو و تقلید کننده را به امتی فرمانده، رهبر و معلم تبدیل کرد.

صلی الله علیه وعلی آله وصحبه وسلم تسلیماً.

در صحیحین آمده است که رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«أَمَرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ فِإِذَا فَعَلُوا عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ»<sup>(۱)</sup>. «به من دستور داده شده که با مردم بجنگم تا «زمانی» که شهادت دهند که معبود برحقى جز الله نیست و محمد فرستاده‌ی الله است و نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند؛ هرگاه این چنین کردند، خون و اموال خود را از من جز به حق آن محفوظ کرده‌اند و حساب «اعمال پنهان و درون» آنها با الله است.»

الله به او فرمان داد تا با این انسان بجنگد تا برای الله سجده کند. این برتری بین انسان و بین دین است روزی که در مورد نماز کوتاهی کند، تا نماز را ترک کند، یا نماز برایش ناآشنا باشد، یا خانه‌ی را نشناسد و یا برای الله سجده نکند، آن وقت است که این انسان نه تقدسی دارد، نه حرمتی، نه جایگاهی و نه ارزشی.

۱- بخاری، حدیث ۲۵، مسلم، حدیث ۹۴، از ابن عمر رضی الله عنهما، بخاری حدیث ۱۳۸۱، ۲۸۷۹، ۶۷۷۳ و

مسلم، حدیث ۹۲۹۰ از ابوهریره رضی الله عنه.

این انسان، از روزی که نمازش را ترک می‌کند، تبدیل به شخصی بی‌ارزش و بی‌بها می‌گردد، کرامتش مورد اهانت قرار می‌گیرد و با گردن زدنش، تنبیه می‌شود. گفته‌اند: این حد است و گفته‌اند: کشته شدن به خاطر کفر است و این درست است.

زیرا الله متعال به رسول الله ﷺ فرمان داد که شمشیر بکشد و با این انسان بجنگد تا به نماز اعتراف کند و آن را ادا نماید.

الله متعال درباره‌ی نسلی از نسل‌ها که در مورد نماز کوتاهی نمودند، می‌فرماید:

﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا﴾ [مریم: ۵۹].

«آنگاه، پس از آنان جانشینانی به جای ماندند که نماز را تباه ساخته و از هوس‌ها پیروی کردند، و به زودی [سزای] گمراهی [خود] را خواهند دید.»

یکی از پیشینیان گوید: آنان نماز را ترک نکردند اما آن را سر وقت ادا نکردند. مسلمان چگونه ادعای اسلام می‌کند حال آنکه نمازش را ترک کرده است یا آن را در آخرین لحظات می‌خواند؟ او چه دینی دارد؟! کلمه‌ی لا اله الا الله برای شخصی که تجارت، مأموریت، شغل، منصب یا کنفرانسش او را از نماز بازدارد، چه معنا و مفهومی دارد؟ سپس می‌آید و در برابر امت و در برابر دنیا با هویت مسلمانش افتخار می‌کند؟! پس نماز کجاست؟

﴿إِنَّ الْمُتَفِقِينَ يُخَدِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِيعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [النساء: ۱۴۲].

«منافقان، با الله نیرنگ می‌کنند، و حال آنکه او با آنان نیرنگ خواهد کرد و چون به نماز ایستند با کسالت برخیزند. با مردم ریا می‌کنند و الله را جزا اندکی یاد نمی‌کنند.»

آنها نماز می‌خوانند ولی نماز عصر را پس از غروب خورشید و نماز ظهر را ساعت دو و نماز مغرب را همراه با نماز عشا و نماز صبح را با طلوع خورشید!

پس اسلام کجاست؟

لا اله الا الله کجاست؟

شور و اشتیاق دینی کجاست؟

رسول الله ﷺ پیش از نازل شدن نمازِ ترس، در جنگ احزاب شرکت کرد. او در جهاد، به جنگ با مشرکان پرداخت در حالی که خونش در دشمنی با دشمنان الله بر زمین جاری می‌شد، او نماز عصر را فراموش کرد تا این که خورشید غروب کرد. به خاطر لهو و لعب آن را از یاد نبرد، نه، هرگز، یا به خاطر مباحات، نه، هرگز، بلکه به خاطر مشغول شدن به جنگ با دشمن آن را از یاد برد، زیرا یهودیان، مشرکان و منافقان نماز عصر را از یادش بردند.

وقتی خورشید غروب کرد به عمر رضی الله عنه فرمود:

«سَعَلُونَا عَنِ الصَّلَاةِ الْوُسْطَى صَلَاةِ الْعَصْرِ مَلَأَ اللَّهُ بُيُوتَهُمْ وَقُبُورَهُمْ نَارًا»<sup>(۱)</sup>. «ما را

از نماز میانه، نماز عصر باز داشتند. الله دل‌ها و خانه‌هایشان را پر از آتش گرداند». سپس برخاست و نماز عصر را خواند. پس از آن الله نماز ترس را نازل کرد تا کسی که در صف جنگ و مبارزه است و کسی که بر چهارپایی سوار است یا بیماری که بر تخت است، آن را بخواند و هیچ کس عذر و بهانه‌ای نداشته باشد و حتی شخص زخمی با وجود زخم‌هایش، باید نمازش را بخواند.

به تأخیر انداختن نماز از وقتش، از نشانه‌های واضح و آشکار نفاق است که بسیاری از مردم بدان دچار گشته‌اند، مگر کسی که الله به او رحم کرده باشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آخرین لحظات مرگش فرمود:

«اللَّهُ اللَّهُ فِي الصَّلَاةِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»<sup>(۲)</sup>. «در مورد نماز و بردگان‌تان از الله

بترسید، از الله بترسید».

دین بدون نماز، چه دینی است؟

معنا و مفهوم لا اله الا الله، چیست؟

انتساب به اسلام بدون نماز، یعنی چه؟

می‌گویند: ما مسلمانییم، ولی در نماز کوتاهی می‌کنند، به نماز و تأخیر نماز اقرار می‌نمایند.

پس لا اله الا الله کجاست؟

۱- بخاری، حدیث ۴۰۲۲، ۲۸۶۴، ۴۴۱۶ و مسلم، شماره‌ی ۱۳۷۵، ۱۳۷۳، ۱۳۶۷.

۲- احمد، حدیث ۵۸۶، ابوداود، حدیث ۵۱۵۱، از علی رضی الله عنه، احمد، حدیث ۲۶۰۷۸، ۲۶۲۵۱، از

امسلمه رضی الله عنها و ر.ک: صحیح آل‌بانی، حدیث ۸۶۸.

راستگویی و صداقت با الله کجاست؟

در حدیث صحیح دیگری از رسول الله ﷺ آمده است:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَمُرَّ بِحَطَبٍ فَيَحْطَبُ فَيُحْطَبُ، ثُمَّ أَمُرَّ بِالصَّلَاةِ فَيُؤَدَّنَ لَهَا، ثُمَّ أَمُرَّ رَجُلًا فَيَوْمَمُ النَّاسِ ثُمَّ أَخَالَفَ إِلَى رِجَالٍ فَأَحْرَقَ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهُمْ»<sup>(۱)</sup>. «سوگند به کسی که جانم در دست اوست، قصد کردم که به جمع کردن مقداری هیزم دستور دهم و هیزم جمع شود، سپس به انجام نماز فرمان دهم و برای آن اذان گفته شود و سپس به مردی دستور دهم که برای مردم امامت کند و او امامت کند و بعداً خود از پشت سر به سوی مردانی «که به نماز نیامده‌اند» بروم و خانه‌هایشان را بر روی آنها به سختی بسوزانم!»

اما احمد، حدیثی دارد که پیامبر ﷺ فرمود:

«لَوْلَا مَا فِي الْبُيُوتِ مِنَ النَّسَاءِ وَالذَّرِّيَّةِ لَأَقَمْتُ الصَّلَاةَ صَلَاةَ الْعِشَاءِ وَأَمَرْتُ فِتْيَانِي يُحْرِقُونَ مَا فِي الْبُيُوتِ بِالنَّارِ»<sup>(۲)</sup>. «اگر زنان و کودکان در خانه‌ها نبودند نماز را، نماز عشا را برپا می‌کردم سپس به جوانانم دستور می‌دادم که هرچه در خانه‌ها است با آتش بسوزانند».

چرا؟

زیرا در زمره‌ی منافقان قرار گرفتند، در پس پرده‌ی اسلام مخفی می‌شوند ولی همراه مردم نماز نمی‌خوانند، ادعای لا اله الا الله دارند ولی نماز را به آخر وقت موکول می‌کنند تا هنگامی که قضا می‌شود.

از رسول الله ﷺ درباره‌ی بهترین اعمال پرسیدند.  
فرمود:

«الصَّلَاةُ فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا»<sup>(۳)</sup>. «نماز در اوّل وقتش».

رسول اکرم ﷺ فرمود:

۱- بخاری، حدیث ۶۳۶، ۷۰۶۳ و مسلم، حدیث ۱۴۳۲.

۲- احمد، حدیث ۸۷۳۱ و ر.ک: ۱۰۷۳.

۳- ابوداود، حدیث ۴۲۶ و ترمذی، حدیث ۱۷۰.

«الْعَهْدُ الَّذِي بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمُ الصَّلَاةُ فَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ»<sup>(۱)</sup>. «عهدی که بین ما و بین آنها (کفار) وجود دارد، نماز است، پس هرکس نماز را ترک کند، کافر می‌شود». خون او با شمشیر شریعت ریخته می‌شود، او خارج از ملت است، نه پاکی دارد، نه قداستی، نه ناموسی و نه حرمتی بنابراین او نه پشتیبانی دارد، نه حافظی و نه نگه‌دارنده‌ای زیرا او با الله جنگیده است.

رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّ بَيْنَ الرَّجُلِ وَبَيْنَ الشَّرْكِ وَالْكَفْرِ تَرْكُ الصَّلَاةِ»<sup>(۲)</sup>. «میان‌هی بین مرد و بین شرک و کفر، ترک نماز است».

پیامبر ﷺ عذر و بهانه‌ی هیچ‌کس را در ترک نماز نپذیرفت جز کسی که الله معذورش بدارد «منظورم جماعت است».

ابن مسعود رضی الله عنه گوید: قسم به ذاتی که جانم در دست اوست، مردی را می‌آوردند که از شدت مرض و بیماری دو نفر دیگر به او کمک می‌کردند تا در صف نماز بایستند. یکی از تابعین صالح و نیکوکار به نام ثابت بن عامر بن عبدالله بن زبیر بیمار شد. او در بیماری مرگ بود که صدای اذان مغرب را شنید. به پسرانش گفت: مرا به مسجد ببرید.

گفتند: تو بیمار هستی و الله تو را معذور داشته است.

گفت: لا اله الا الله، ندای بشتابید به‌سوی نماز و بشتابید به‌سوی رستگاری را بشنوم و در خانه نماز بخوانم؟! به الله قسم باید مرا حمل کنید.

او در آخرین سجده‌ی نماز مغرب، جان به جان آفرین تسلیم کرد.

علما گویند: این شخص، وقتی نماز صبح را می‌خواند، چنین دعا می‌کرد: یا الله! من مرگ نیکو را از تو خواهانم. یعنی زیبا و شگفت آور.

گفتند: مرگ نیکو چیست؟

گفت: این که الله مرا در حال سجده بمیراند.

۱- احمد، حدیث ۲۲۵۵۵، ترمذی، حدیث ۲۴۸۹، نسایی، شماره ۴۶۱، ابن ماجه، حدیث ۱۱۱۲، ر.ک: المشكاة، حدیث ۵۷۴.

۲- مسلم، حدیث ۲۰۷، ۲۰۸، احمد، حدیث ۱۴۶۸۴، ابوداود، حدیث ۴۶۷۰ و ترمذی، حدیث ۲۶۸۵.



مرگ نیکو این است که الله تو را پس از ادای فریضه یا در صف جهاد در راه الله، در طهارت و پاکی، در سجده، در طلب علم یا در حال انفاق در راه الله بمیراند. مرگ زشت این است که الله بنده را در حال گوش دادن به ترانه‌ی بی‌شرمانه، یا شب‌نشینی بی‌شرمانه، یا سفر برای فحشا و یا هنگام نوشیدن جامی شراب، بمیراند. این مرگ زشت و ناپسندی است که صالحان از آن به الله پناه برده‌اند. سعید بن مسیب در آن قسمت شهر مدینه در خانه‌اش بود. شبانه به مسجد رسول الله ﷺ می‌رفت. برادرانش به او گفتند: چراغی با خود بردار تا در تاریکی شب، راه را ببینی.

گفت: نور الله مرا بس است:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾ [النور: ۴۰].

«الله به هرکس نوری نداده باشد او را هیچ نوری نخواهد بود».

در حدیثی از رسول اکرم ﷺ آمده است که فرمود:

«بَشِّرِ الْمَشَّائِينَ فِي الظُّلَمِ إِلَى الْمَسَاجِدِ بِالنُّورِ النَّامِّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»<sup>(۱)</sup>. «کسانی را که در

تاریکی‌ها به مساجد می‌روند، به نوری کامل در روز قیامت، مژده ده».

آیا در قیامت تاریکی و ظلمات هست؟ آیا قیامت، شب هم دارد؟ بله به الله سوگند، شبی سیاه‌تر از این شب و تاریکی‌ای تاریک‌تر از این ظلمت. الله آن را برای دشمنان مساجد و کسانی که از راه خانه‌های الله منحرف شده‌اند در نظر گرفته است. الله راه‌شان را تاریک می‌کند، آن زمان که به مؤمنان می‌گویند:

﴿أَنْظِرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ أَرْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا﴾ [الحديد: ۱۳].

«ما را مهلت دهید تا از نورتان [اندکی] بگیریم، گفته می‌شود: بازپس برگردید و نوری درخواست کنید».

پس کسی که از خود نوری ندارد، نوری برایش در نظر گرفته نمی‌شود.

سعید، عالمی از تابعین بود که یک چشم داشت. گفته‌اند: به خاطر شدت گریه از خشیت الله در سحرگاهان بوده است.

او با همین یک چشم، در تاریکی مدینه به مسجد می‌رفت. در واپسین لحظات مرگ، در حالی که لبخندی به لب داشت، گفت: به الله قسم، چهل سال است که من پیش از گفتن اذان در مسجد حاضر بودم.

اما پس از آنان کسانی آمدند که از نعمت‌های الله بهره بردند، اما در ارتباط با الله سستی کردند و پیوند و وظیفه‌ی خود نسبت به الله را از یاد برده‌اند و نماز در زندگی آنها، از آخرین امور مورد توجه‌شان قرار گرفته است.

عمر رضی الله عنه با سعد که قصد قادسیه کرده بود، خداحافظی کرد و او را به گوشه‌ای کشید و او و سپاهش را به نماز سفارش نمود و گفت: در مورد نماز، از الله بترسید، چرا که شما به خاطر گناهان‌تان شکست می‌خورید.

وقتی ترس و وحشت بر صحابه غلبه کرد و پیکار بالا گرفت و تیرها نشانه گرفته شد و پرتاب شد و سرها از گردن‌ها جدا شد، صف پیکار و جهاد را به عهده‌ی گروهی دیگر قرار دادند و گروهی از آنان برای نماز برخاستند.

نَحْنُ الَّذِينَ إِذَا دُعُوا لِلصَّلَاةِ  
وَالْحَرْبِ تَسْقِي الْأَرْضَ جَمًّا أَحْمَرًا  
جَعَلُوا الْوُجُوهُ إِلَى الْحِجَازِ فَكَبَرُوا  
فِي مَسْمَعِ الرُّوحِ الْأَمِينِ فَكَبَرًا

«ما کسانی هستیم که وقتی به سوی نماز فراخوانده شویم و جنگ زمین را با جام خون آبیاری می‌کند، همگی رو به حجاز می‌کنیم و با صدایی که به روح الامین برسد، تکبیر می‌گوییم، پس تکبیر بگو».

اجداد ما که دنیا را با لا اله الا الله فتح کردند، آمدند و کابل، پایتخت افغانستان را از هر سو محاصره نمودند. آنان کفن بر تن کرده بودند، زیرا خواهان مرگ با عزت یا مرگ در راه الله بودند:

﴿قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ﴾ [التوبة: ۵۲].

«بگو: آیا برای ما جز یکی از این دو نیکی را انتظار می‌برید؟»

شهادت یا پیروزی.

فَمَا حَيَاةٌ نَظَّمِ الْوَحْيِ سَيْرَهَا  
وَإِلَّا فَمَوْتُ لَا يَسُرُّ الْأَعَادِيَا  
إِذَا نَحْنُ أَدَجْنَا وَأَنْتَ إِمَامُنَا  
كَفَى بِالْمَطَايَا طِيبُ ذِكْرَاكَ حَادِيَا

«یا زندگانی‌ای که وحی الهی مسیر آن را تنظیم کرده است یا مرگی که باعث خشنودی دشمنان نمی‌شود، وقتی ما حمله می‌کنیم و تو امام ما هستی، کافی است که یادآوری پاک تو مرکب و راهنمای ماست.»

آنان کفن بر تن، کابل را محاصره کردند. وقتی نماز ظهر را خواندند، فرماندهی بزرگ، قتیبه بن مسلم که پیش از جنگ می‌گریست، چهره بر خاک می‌کشید و نصرت و پیروزی را از الله می‌خواست، رو به سپاهیان که صد هزار نفر بودند کرد و گفت: مرد صالحی به نام محمد بن واسع را برایم پیدا کنید، او کجاست؟ محمد بن واسع، مفتی سپاه و امام و علامه‌ی سپاهیان بود. گفت: ببینید هم اکنون او کجاست. زمان فروش روح و جان، زمانی که دروازه‌های بهشت گشوده می‌شود و حور عین به استقبال از شهدا می‌آیند، زمانی که فرشتگان حاضر می‌شوند.

گفت: محمد بن واسع را برایم پیدا کنید. آنان به دنبال وی گشتند و او را در حالی یافتند که به نیزه‌اش تکیه زده بود، اشک می‌ریخت و انگشت سبابه‌اش را بالا گرفته بود و می‌گفت: یا حی و یا قیوم.

قتیبه را از حال وی آگاه ساختند، او گریست سپس گفت: قسم به ذاتی که جانم در دست اوست، انگشت برافراشته‌ی محمد بن واسع از هزار شمشیر آخته و صد هزار جوان تازه نفس برایم بهتر است.

جنگ آغاز شد و مسلمان پیروز شدند و نماز عصر را در شهر کابل برپا داشتند. نماز، زندگی است، زندگی دل‌ها، عهد و پیمان است، پیمانی میان انسان و الله و روزی که در این عهد کوتاهی کند یا نمازش را با وجود توانایی، در جماعت نخواند، بدان که خوار و بی‌کس مانده است، ریسمان الهی با او قطع گشته است و لعنت نصیبش گشته است.

بندگان الله، از جمله اسباب و دلایل خوشبختی ما، حفاظت و نگهداری الله از ما و نیز زندگی همراه با خوشی این است که بر عهد و پیمان الهی در مورد نماز محافظت نمودیم و در مورد آن یکدیگر را سفارش و توصیه نموده‌ایم.

لقمان علیه السلام به فرزندش چنین می‌گوید:

﴿يَبْنَئُ أَقِيمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ﴾

[لقمان: ۱۷].

«ای پسرک من، نماز را برپا دار و به کار پسندیده وادار و از کار ناپسند بازدار، و بر آسیبی که بر تو وارد آمده است شکیباش.»

اما آیا نمازگزاری هست؟ آیا کسی هست که نمازش را سر وقت ادا کند؟ آیا کسی هست که بر این آیین بزرگی که رسول الله ﷺ آورده است، مداومت ورزد؟ زیرا این زندگی است.

عمر رضی الله عنه در نماز صبح خنجر خورد و یک رکعت نماز را از دست داد، خون او را در برگرفت و مردان او را بر شانه‌هایشان حمل کردند. او به خانه رسید و گفت: آیا نمازم را خوانده‌ام؟

گفتند: یک رکعت مانده است.

او برخواست تا نماز بخواند ولی بیهوش افتاد. دوباره برای نماز ایستاد اما بیهوش شد سپس رکعتش را تمام کرد.

در این هنگام گفت: شکر و سپاس الله را که مرا در ادای نمازم، یاری کرد. در مورد نماز از الله بترسید، کسی که نمازش را ترک کند، بهره‌ای از اسلام نبرده است.

کسی که نماز را حفظ کند، الله از او محافظت می‌نماید و کسی که به نماز اهمیتی ندهد، الله از او محافظت و نگهداری نمی‌نماید:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ﴾ [العنکبوت: ۴۵].

«و نماز را برپا دار، که نماز از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد، و قطعاً یاد الله بالاتر است، و الله می‌داند چه کنید.»

من این سخنان را می‌گویم زیرا می‌ترسم که مردم به خاطر گردش در منطقه‌ی «ابهها» و پیرامونش، نماز را به تأخیر بیندازند. شاید رفاه، امنیت و آرامش برخی دل‌ها را از یاد الله به خود مشغول سازد و به بهانه‌ی تفریح، دیدار یا گشت و گذار، از الله دور نماید یا باعث تأخیر در فریضه‌ی الهی گردد.

ای بندگان الله، چه مقیم و چه گردشگر، در مورد نماز از الله بترسید، با خشوع و فروتنی آن را سر وقت ادا کنید، شاید که الله به ما رحم کند.

در ارتباط با جمعه باید بگویم که:

روز جمعه نزد مسلمانان، بهترین روزهاست. روز جمعه برای ما عید است، روز جمعه تاریخ است، داستان روز جمعه از بزرگترین داستان‌هاست، در این روز الله آدم را آفرید و او را به بهشت برد و از بهشت خارج کرد و در این روز قیامت برپا می‌گردد. این روز و این ساعت، میعاد درگیری و پیکار موسی و فرعون بود، روز جهانی مبارزه میان حق و باطل است، روزی است که موسی با کلمه‌ی لا اله الا الله و عصایش در برابر فرعون و دجال‌ها و ساحران که بر دنیا حکومت می‌کردند، روبرو شد:

﴿مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى﴾ [طه: ۵۹].

«موعده شما روز جشن باشد که مردم پیش از ظهر گرد می‌آیند».

اما وظیفه‌ی ما در این روز چیست؟

جای تأسف است که بسیاری از مردم این روز را روز تفریح قرار داده‌اند و در راهشان نماز جمعه را از دست می‌دهند، در خطبه حاضر نمی‌شوند، شعائر و اعمال نماز را ادا نمی‌کنند، خود را برای این گردهمایی بزرگی که از بزرگ‌ترین روزهای الله است، آماده نمی‌کنند.

از همان اوایل صبح، فرشتگان بر دروازه‌ی مسجد حاضرند و اولین حاضران را ثبت می‌کنند، وقتی خطیب وارد می‌شود، کتاب‌ها بسته شده است و برای شنیدن خطبه سکوت می‌کنند.

از صبح گاهان، مخلوقات گوش به زنگ، منتظر برپا شدن قیامت هستند، همان‌گونه که در حدیث صحیحی آمده است.

شیخ الاسلام در متنی آورده است که اگر مسافر در وقت نماز جمعه به شهری رسید، باید برای ادای نماز به مسجد برود.

بنابراین اگر مسافری که در حال سفر است، به شهری برسد که در آن نماز جمعه برپا می‌گردد، بر او واجب است که در نماز جمعه شرکت نماید تا به خطبه گوش فرا دهد و همراه با احساسات بقیه‌ی مسلمانان زندگی کند. ای مسلمانان، در روز جمعه ما وظایفی بر عهده داریم:

از جمله غسل کردن و خوشبویی، گروهی از اهل علم آن را واجب دانسته‌اند و جمه‌ور علما، غسل را سنت دانسته‌اند. برای چه باید غسل کرد؟

به خاطر دیدار با الله، زیرا جمعه روز عید است و شاید در این روز مرگ به سراغت آمد. این روز تو را به یاد الله در روز رستاخیر بزرگ می‌اندازد، روز بزرگ، روز قیامت

است که در آن به گونه‌ای متفاوت از این خود را می‌آراییم. در روز قیامت عباى خزین، لباس و زینت ظاهری‌ای وجود ندارد:

﴿يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ خَافِيَةٌ﴾ [الحاقة: ۱۸].

«در آن روز، شما [به پیشگاه الله] عرضه می‌شوید، [و] پوشیده‌ای از شما پوشیده نمی‌ماند».

نامه‌ی اعمال نمایان و پدیدار است، بدن عریان، قلب باز و آشکار است، وجدان‌ها شناخته شده است، تاریخ در برابر کسی که هیچ نهانی از او پنهان نمی‌ماند، باز و پیداست:

﴿وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾ [الأنعام: ۹۴].

«و همان‌گونه که شما را نخستین بار آفریدیم [اکنون نیز] تنها به سوی ما آمده‌اید».

﴿وَيَقُولُونَ يَوْمَئِذٍ إِنَّ هَٰذَا إِلَّا حِصْنًا مَّا بَدَأْنَا مِنْ قَبْلُ مِنْ شَيْءٍ عَظِيمٍ﴾ [الكهف: ۴۹].

«و می‌گویند: ای وای بر ما، این چه نامهای است که هیچ [کار] کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته است، جز اینکه همه را به حساب آورده است».

عمر رضی الله عنه اهمیت این روز را به مردم گوشزد می‌نمود و آنان را به آماده شدن برای آن، فرمان می‌داد و می‌گفت: خودتان را محاسبه کنید پیش از این که مورد حساب و کتاب قرار گیرید، اعمال‌تان را بسنجید پیش از اینکه سنجیده شوید و برای عرضه شدن در برابر الله خود را آماده و مهیا سازید.

ظاهر زیباست اما از درون و باطن کسی خبر ندارد.

لَيْسَنَا وَأَشْيَاءٌ مِنْ كُلِّ حُسْنٍ      فَمَا سَتَرْتَ مَلَائِسُنَا الْخَطَايَا  
وَتِلْكَ قُصُورُنَا بِالْجُؤْ شَاخَتْ      وَتِلْكَ قُبُورُنَا أَضْحَتْ صَلَايَا

لباس‌های زیبا پوشیدیم، ولی لباس‌های ما خطاها را نپوشانید، آن کاخ‌های ماست که در هوا قدیمی شده است و آن قبرهای ماست که از بین رفته است».

ای مسلمانان، از دیگر احساسات زنده‌ی روز قیامت، تلاوت بسیار قرآن است. آیا معقول است که سخنران و خطیب وارد شود و نمازگزاران پس از او وارد شوند؟ بلکه در مسجد جاهای خالی بسیاری باقی می‌ماند، وقتی سخنران سلام می‌دهد، کسانی که عقب مانده‌اند، بدون هیچ اجر و ثوابی برای نماز می‌آیند. ساعت‌های اول و دوم، نماز

چه می‌شود؟ افرادی که در صف‌های اول هستند، کجایند؟ گروهی از مردم همواره از دیگران پیشی می‌گیرند تا این که الله آنان را بر کسانی که نزدش هستند، برتری می‌دهد و همواره گروهی هستند که تأخیر می‌نمایند و الله آنان را نسبت به کسانی که نزدش هستند، به تأخیر می‌اندازد.

عده‌ای افراد بی‌فرهنگ هم هستند که احکام الهی را نمی‌فهمند و پس از دومین ندا و فراخوان و بعد از وارد شدن خطیب، به خرید و فروش می‌پردازند، این دیگر چه معامله‌ایست؟ الله در تجارت و معامله‌ی آنان سودی نبخشد. فرشتگان سکوت می‌کنند تا گوش فرا دهند، دروازه‌ی آسمان برای بالا رفتن دعا باز است، سخنرانان و خطیبان امت اسلامی بر منبرها هستند و دل‌های مردم برای شنیدن خطبه باز و گشوده است، آرامش مردم را دربرگرفته است، رحمت همه را فراگرفته است و الله در آسمان‌ها به آنان افتخار و مباهات می‌کند، در حالی که این افراد غافل با سرگرم شدن به خرید و فروش، احساسات مردم را جریحه دار می‌کنند.

خرید و فروش پس از دومین ندا، باعث جریحه دار شدن احساسات مردم و تجاوز به حرمت نماز جمعه است.

از دیگر آداب و سنت‌های روز جمعه، همان‌گونه که بیان کردم، خوشبویی و آراستگی است زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا حُذِرْتُمْ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاصْحَبُوا يَوْمَئِذٍ الصُّلَّةَ إِذْ يُنَادِي السُّبْحَانَ وَالْحَمْدَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأعراف: ۳۱].

«ای فرزندان آدم، جامعه‌ی خود را در هر نمازی برگزید.»

ای مسلمانان! نماز، نماز! باید بر نماز مداومت ورزید، به ویژه نماز جمعه. بر ادای نماز محافظت ورزید و آن را با خشوع و فروتنی ادا کنید و خود را برای آن آماده کنید شاید که الله با رحمت و مهربانی‌اش ما را بیامرزد.

والله اعلم، وصلی الله علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه وسلم.

## دفاع از زن

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ، نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنُسْتَهْدِيهِ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا.

اللَّهُ ﷻ مردم را به تقوایش تذکر داده است و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ [النساء: ۱].

«ای مردم، از پروردگارتان که شما را از «نفس واحدی» آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد، پروا دارید و از الله که به [نام] او از همدیگر درخواست می‌کنید پروا نمایید و زنهار از خویشاوندان مَبْرِد، که الله همواره بر شما نگهبان است.»

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [الحجرات: ۱۳].

«ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد الله پرهیزگارترین شماست بی‌تردید، الله دانای آگاه است.»

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [الروم: ۲۱].

«و از نشانه‌های او اینکه از [نوع] خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدان‌ها آرام گیرید، و میان‌تان دوستی و رحمت نهاد. آری، در این [نعمت] برای مردمی که می‌اندیشیند قطعاً نشانه‌هایی است.»

برخی از مفسران گفته‌اند:



«وَحَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا» «جفتش را [نیز] از او آفرید».

یعنی: حوا را از دنده‌ی آدم آفرید.

عده‌ی دیگری از مفسران گویند: بلکه هر زوجی در اصل از زوجی دیگر است:

﴿لَيْسَ كُنَّ إِلَيْهَا﴾ [الأعراف: ۱۸۹].

«تا بدان آرام گیرد».

یعنی: برخی در کنار برخی دیگر احساس آرامش کنند و الله همسران را آرامش نامیده است و آنان در دنیا و آخرت ستر و پوشش هستند.

رسول الله ﷺ به رحم و مهربانی نسبت به زن تشویق نموده است و از او دفاع کرده است. او بود که در روز عرفه اعتراف به حق و حقوقش را اعلام داشت و الله به او چهار دختر داد و به آنان عمری طولانی بخشید تا آنجا که پیامبر ﷺ آنان را به ازدواج درآورد و حتی برخی از آنان را دفن کرد و پیش از سفر ابتدا از آنان دیدن می‌کرد و پس از بازگشت از سفر نیز به خاطر علاقه و محبت‌شان ابتدا از آنان دیدن می‌کرد.

رسول اکرم ﷺ در حدیث صحیحی می‌فرماید:

«فَإِنَّ الْمَرْأَةَ خُلِقَتْ مِنْ ضِلْعٍ»<sup>(۱)</sup>. «زن از دنده آفریده شده است».

ابن عباس گفته است: از دنده‌ی آدم.

احمد و ترمذی از عایشه رضی الله عنها روایت کرده‌اند که رسول الله فرمود:

«إِنَّ النِّسَاءَ شَقَائِقُ الرَّجَالِ»<sup>(۲)</sup>. «زنان با مردان همسانند».

این حدیثی حسن است.

بدین معنا که: زن نیمه‌ی مکمل مرد است و نیمی از جامعه را تشکیل می‌دهد و رسالت را در میان هم جنسانش باید ادا کند.

زن نزد ما، مادر، همسر، خواهر، دختر، معلم، مربی و دعوتگر است. الله سبحانه که در میان بندگانش، برتری را به عمر صالح می‌دهد، می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ...﴾ [الأحزاب: ۳۵].

«مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان...».

۱- بخاری، حدیث ۳۲۶۱ و مسلم، حدیث ۳۶۰۱، ۳۶۰۲.

۲- احمد، حدیث ۲۵۷۹۶، ابوداود، شماره‌ی ۲۳۶، ترمذی، حدیث ۱۱۳ و ر.ک: المشكاة، حدیث ۴۴۱.

و به همین ترتیب تا آخر آیه به ذکر دیگر کارهای خیر و اعمال نیکو می‌پردازد. الله سبحان در سوره‌ی آل عمران، آنجایی که به بیان دعوتگران، مجاهدان و مهاجران می‌پردازد، می‌فرماید:

﴿فَأَسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْقِطَ بِعَعْضِكُمْ مِّنْ بَعْضٍ﴾ [آل عمران: ۱۹۵].

«پس، پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد [و فرمود که:] من عملِ هیچ صاحب عملی از شما را، از مرد یا زن، که همه از یکدیگرید، تباه نمی‌کنم». می‌فرماید:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ [التوبة: ۷۱].  
«و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند».

گروهی، حزب مردان و زنان مؤمن هستند و گروهی دیگر، حزب مردان و زنان منافق هستند، زنان و مردان مسلمان پرچم و علامتی دارند و زنان و مردان منافق نیز پرچمی دارند.

رسول الله ﷺ فرموده است:

«وَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا فَإِنَّمَا هُنَّ عَوَانٌ عِنْدَكُمْ»<sup>(۱)</sup>. «خوبی به زنان را به خود توصیه کنید، زیرا آنها نزد شما اسیرند».

شارحان کلمات غریب و نا آشنا گویند: عوان یعنی اسیر. زن بسان اسیری است و مسلمان باید نسبت به او مهربان باشد، از او تقدیر نماید و به او احترام بگذارد.

در حدیث صحیح دیگری که نزد ابوداود و دیگران، آمده است پیامبر ﷺ فرمود:  
«خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ وَأَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي»<sup>(۲)</sup>. «بهترین شما کسی است که برای اهل و عیال خود بهتر از دیگران باشد. و من از همه‌ی شما برای اهل و عیال خود بهترم».

۱- ترمذی، حدیث ۱۱۵۹، ۳۱۸۸ و نسایی در الکبری، حدیث ۹۰۷۹.

۲- ترمذی، حدیث ۴۰۶۲، دارمی، حدیث ۲۲۶۲ و ر.ک: المشكاة: حدیث ۴۲۲.

خوش رفتارترین شخص نسبت به خانواده‌اش، محمد ﷺ بود. به عایشه رضی الله عنها گفتند: رفتار پیامبر وقتی نزد شما می‌آمد، چگونه بود؟ او گفت: همواره خنده‌ور و لبخند بر لب وارد می‌شد. با وجود مشکلاتی که برای امت پیش می‌آمد و رویدادها و اموری که در ذهنش بود که اگر بر بسیاری از انسان‌ها عرضه می‌کردند، خارج از تحمل و طاقت‌شان می‌بود.

در کتاب بخاری در باب ادب آمده است که زید بن ثابت گفت: شوخی و مزاح با خانواده و وقار و متانت خارج از خانه لازم است. عده‌ای از مردم کاملاً عکس این مطلب عمل می‌کنند، با دوستان و همکاران‌شان با شوخی و خنده برخورد می‌کند و در خانه با خانواده عبوس و ترشو هستند.

یکی از شاعران مسلمان چنین سروده است:

سَلَامٌ أَيْهَا الْأُمَّ الْخُتُونُ      وَيَا أُمَّ الرَّجَالِ الشَّجُونُ  
فَأَنْتَ وَلُودَةَ الْأَبْطَالِ نَحْمِي      عَفَافِكَ بِالْجَمَاهِمِ لَا يَهُونُ

«سلام بر تو ای مادر مهربان، ای مادر مردان پر هم و غم، تو هستی که قهرمانان را به دنیا می‌آوری و ما با جان و دل از عفت و پاکدامنی حمایت می‌کنیم و نمی‌گذاریم به آن اهانت شود».

سخنوری معاصر در دفاع از زن در برابر تمدن دروغین چنین گفته است:

أَخْرَجُوهَا مِنَ الْعَفَافِ إِلَى السُّوقِ      وَشَقُّوا جِلْبَابَهَا بِالْمَخَاصِرِ  
جَعَلُوهَا بِالْمَجَلَاتِ رَمَزاً      لِلْهَرَاءِ الْمَفْضُوحِ بِكَفِّ فَاجِرِ  
وَادَّعَوْا أَنَّهُمْ بِهَا قَدْ حَرَّرُوهَا      وَقَدْ مَزَّقُوا الْحَيَاةَ بِالْخَنَاجِرِ

«او را از عفت و پاکدامنی به بازارها برده‌اند و با چوبدستی‌ها، لباس و جلبابش را پاره کردند، تصویرش را با دستی فاجرانه، به عنوان نشانه و علامتی از یاوه‌گویی و رسوایی بر جلد مجله قرار داده‌اند، و ادعا می‌کنند که با این کار، نسل‌شان را آزاد کرده‌اند حال آنکه شرم و حیا را با خنجری تکه تکه کرده‌اند».

یکی از خردمندان بر پادشاهی وارد شد. دختر پادشاه را دید که کنارش نشسته است. پادشاه گفت: شنیده‌ام که مردم می‌گویند: دختران دور را نزدیک و نزدیک را دور و صله‌ی رحم را قطع می‌کنند. مرد خردمند گفت: نه جناب پادشاه، به الله قسم

آنان گل‌های خوشبوی دل هستند، مردان را آورده‌اند، قهرمانان را زاییده‌اند، آنان مراوریدهای کمیاب و لباس‌های خزین محافظت شده و مصونند، از بیمار نگهداری می‌کنند و از شخص مرده یاد می‌کنند، با فرزندان مهربان و خدمتگزار پدر بزرگ‌ها مادر بزرگ‌ها هستند، مانع از آتش می‌شوند و گنجینه‌های ارزشمندی هستند.

رسول الله ﷺ فرمود:

«مَنْ عَالَ جَارِيَتَيْنِ فَرَبَّاهُمَا وَأَحْسَنَ إِلَيْهِنَّ وَرَوَّجَهُنَّ كُنَّ لَهُ حِجَابًا مِنَ النَّارِ»<sup>(۱)</sup>.  
 «کسی که سرپرستی دو دختر را به دوش گیرد پس آن دو را تربیت کند، به آن دو نیکی کند و آن دو را عروس کند آنان حجاب و مانعی از آتش برای او هستند».  
 با تربیت دختر بر آموزش‌ها و تعالیم کتاب الله و سنت در خانه، حجاب و مانعی از آتش می‌گردد.

ابو طیب متنبی در مورد خواهر سیف الدوله، چنین مرثیه سرایی می‌کند:

وَلَوْ كَانَ النِّسَاءُ كَمَا نَعْرِفُنَا      لَفُضِّلَتِ النِّسَاءُ عَلَى الرَّجَالِ  
 وَمَا التَّائِيثُ لِاسْمِ الشَّمْسِ عَيْبٌ      وَلَا التَّذْكَيرُ فَخْرٌ لِلْهِلَالِ

«اگر زنان همچون زنانی باشند که ما می‌شناسیم، پس زنان بر مردان برتری دارند، مؤنث بودن برای خورشید عیب نیست و مذکر بودن مایه‌ی افتخار هلال ماه نمی‌باشد».

گوید: ای سیف الدوله، اگر زنان بسان خواهر تو باشد، زنان بر مردان برتری دارند، در میان مردان کسانی هستند که برابر با ناخن یک زن هم نیستند و در میان زنان کسانی هستند که به هزار مرد، برابرند.

چرا ما به زن اهمیت می‌دهیم؟

چرا از زن دفاع می‌کنیم؟ زیرا زن مظلوم واقع شده است، در جامعه‌ی جاهلیت بت‌پرست مشرک، در شبه جزیره‌ی عربستان مورد ظلم و ستم قرار گرفته است. او را از ارثیه، رای و نظر محروم ساختند و او را از حمل مبادی و اصول بازداشته‌اند، او را دست کم گرفته‌اند، بسان تمدن غربی و فرهنگ مادیگری با او رفتار کرده‌اند.

۱- احمد، حدیث ۱۱۶۶۹، ابوداود، حدیث ۵۱۴۲ از ابو سعید خدری رضی الله عنه، مسلم قسمت اول آن را از انس بن مالک روایت کرده است، حدیث ۶۶۴۷.

این چه مصیبتی است که در جاهلیت بر سر زن آمد؟ فاجعه‌ای ناگوار که فقط الله از آن باخبر است.

او از حالت کفر و شرکی که اکنون در آن زندگی می‌کنیم، رنج می‌برد، آنجا که پس از جنگ جهانی اول، زن را آوردند تا تانک و هواپیما را براند، اسلحه به دست بگیرد، کلاشینکوف حمل کند، با جنگجویان بجنگد، در میدان نبرد، مبارزه کند و پلیس عبور و مرور باشد.

به الله قسم اینها اموری هستند که بیانگر قدرشناسی از زن و ندانستن ارزش و منزلتش در بزرگ‌ترین چیزی که دارد، یعنی عفت، حیا و پاکدامنی می‌باشد.

برخی از پدران نیز به زن ظلم می‌کنند، زیرا بسیاری از آنان ارزش و مقام زن را نمی‌دانند، از او مشورت نمی‌خواهند و برای نظرش ارزشی قایل نیستند. عده‌ای هم در ازدواج دخترشان سنگ اندازی می‌کنند، وقتی شخصی مناسب خواستگاری می‌کند، بنا به نظر خود نه نظر دخترش او را رد می‌کند و حتی دخترش را از آن مطلع نمی‌کند تا آنجا که دختر در خانه می‌ماند و با بدبختی و تأسف زندگی می‌کند.

زن از جانب برخی از شوهران نیز مورد ظلم و ستم قرار می‌گیرد. او با زن به عنوان چهارپایی که در خانه است، رفتار می‌کند، نه احترامی، نه رحمی، نه گوش فرادادن به نظرش و نه بحث و گفتگو به شیوه‌ی نیکو، نه حقوقی! زن در نظر او از صنف دیگری است که با بی‌ادبی و خشونت با او رفتار می‌نماید.

الله ﷻ از زن دفاع می‌کند، زیرا زن جزو مسلمانان و مؤمنان است، الله سبحانه می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ [الحج: ۳۸].

«قطعاً الله از کسانی که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند».

رسول الله ﷺ از زن دفاع نمود، زمانی که حقوق زن را ادا کرد و در بسیاری از مناسب‌ها حقوق بسیاری را برایش در نظر گرفت، ولی از وقتی که جامعه، نسبت به فقه دین و کتاب و سنت ناآگاه و بی‌خبر مانده است، مسایلی در آن اتفاق است که حتی خردمندان نیز از آن به شگفتی آمده‌اند، به عنوان مثال:

وقتی در مجلسی، ذکر زن به میان می‌آید، می‌گوید: «معذرت می‌خواهم، زن!» این نادان احمق گمان می‌کند که با گفتن کلمه‌ی زن، گوش‌ها یا مجلس را نجس کرده است. او می‌گوید: «الله شما را از گناه به دور دارد!» این عبارتی نادرست است و حرام

است که کسی چنین بگوید که کسانی که در مجلس حاضر می‌شوند و آن را می‌شنوند، باید به شدت آن را انکار نمایند.

از دیگر موارد این است که گروهی داشتن کنیه با نام دختر یا زن را موجب تحقیر و اهانت می‌دانند و حاضر نیست که او را «ابوفاطمه» یا «ابواسما» یا «ابو خدیجه» صدا بزنند و این اشتباه است، خیلی از افراد صالح و قهرمانان میدان‌های جنگ، نام دختران‌شان را کنیه قرار داده بودند.

بسیاری از سلف صالح، رسول الله ﷺ را با نام و کنیه‌ی «ابوزهرا» صدا می‌زدند، یعنی فاطمه‌ی بتول، دختر رسول الله ﷺ که محمد اقبال، شاعر پاکستانی در وصفش چنین گوید:

هِيَ بِنْتُ مَنْ؟ هِيَ أُمُّ مَنْ؟ هِيَ زَوْجُ مَنْ؟      مَنْ ذَا يُسَاوِي فِي الْأَنْامِ عَلَاهَا  
 أَمَا أَبُوهَا فَهَوَ أَشْرَفِ مُرْسَلٍ      جَبْرِيلُ بِالتَّوْحِيدِ قَدْ رَبَّاهَا  
 وَعَلَى زَوْجِهَا لَا تَسْأَلُ عَنْهُ سِوَى      سَيِّفًا غَدَا يَمِينِهِ تِيَّاهَا

«او دختر کیست: مادر کیست؟ همسر کیست؟ کیست که در مخلوقات از او والاتر باشد؟»

پدرش اشرف فرستادگان است، که جبرئیل او را بر اساس توحید و یکتاپرستی تربیت نمود، از همسرش علی نیز چیزی جز شمشیرش که با دست راست آن را می‌گرداند، پرس.»

شوقی گوید:

أَبَا الزَّهْرَاءِ قَدْ جَاوَزْتُ حَدِّي      بِمَدْحِكَ غَيْرَ أَنْ لِي أَسَاءُ

«ای پدر زهرا، من با جرأت دادن به خود و مدح کردنت از حدم تجاوز کردم، ولی این یک بی‌ادبی از طرف من است.»

خردمندان عرب به خاطر شرف و افتخار خود و عفت و شرافت و احترام مادرشان، به او نسبت داده می‌شدند.

جریر شاعر گوید:

فَمَا كَعْبُ بْنُ مَامَةَ وَابْنُ سَعْدَى      بِأَشْرَفِ مِنْكَ يَا عَمْرُ الْجَوَادَا  
 تَعَوَّذَ صَالِحِ الْأَخْلَاقِ إِنِّي      رَأَيْتُ الْمَرْءَ يَلْزَمُ مَا اسْتَعَادَا

عَلَيْكُمْ ذَا النَّدَى عُمَرُ بْنُ لَيْلِي كَرِيمُ الْمَالِ قَدْ سَبَقَ الْجَوَادَا

«ای عمر بخشنده، کعب بن مامه و ابن سعدی از تو بخشنده‌تر نیستند، اخلاق خوب چنین بوده است که من دیده‌ام که باید شخص آنچه می‌خواهد پس بگیرد بپردازد، مثل بخشنده، عمر بن لیلی باشید، بخشنده‌ی مال که از بخشنندگان سبقت گرفته است».

عمر بن لیلی همان عمر بن عبدالعزیز است، او از این که او را عمر بن لیلی صدا می‌زدند، خوشحال می‌شد.

عثمان رضی الله عنه نیز هنگامی که او را در مجالس ابن اروی، می‌خواندند، شادمان می‌گشت.

نابغه‌ی ذبیانی بر نعمان بن منذر وارد شد و او را در برابر مردم ستایش نمود و او و حکومتش را در میان بنی منذر که پادشاهان عرب بودند، مدح نمود و گفت:

وَلَا عَيْبَ فِيهِمْ غَيْرَ أَنْ سَيُوفَهُمْ  
تُورُّنَّ مِنْ أَرْمَانِ يَوْمِ حَلِيمَةِ  
بِهِنَّ فُلُوقٌ مِنْ قِرَاعِ الْكُتَائِبِ  
إِلَى الْيَوْمِ قَدْ جُرِّبْنَ كُلَّ التَّجَارِبِ

«عیبی در ایشان نیست جز اینکه شمشیرهای‌شان از کوبیدن گروه‌های جنگی کند است، از روزگار حلیمه به ارث رسیده‌اند و تا به امروز تمام تجارب با آنها انجام گرفته است».

او گوید: از دوران مادر بزرگ‌تان حلیمه، خون دشمنان‌تان از شمشیران‌تان می‌چکد! او خوشحال شد و به وی جایزه داد.

کنیه‌ی قطری بن فجاءه، ابونعامه بود، نام دخترش، گفته شده است: نام اسبش بوده است و درست این است که نام دخترش بوده است. وقتی جنگ به اوج خود می‌رسید، کلاه خودش را از سر برمی‌داشت و می‌گفت: من ابونعامه هستم.

رسول الله صلی الله علیه و آله زنانش را با نام‌هایشان صدا می‌زد. صحابه نیز نام زنان صحابی، دختران صحابی و خواهران صحابی را به زبان می‌آوردند، زیرا همواره زانی شریف، پاکدامن و پاک بودند و قسمتی از جامعه به شمار می‌آمدند.

در حدیثی در صحیحین آمده است که زینب همسر ابن مسعود بر رسول الله صلی الله علیه و آله وارد شد، بلال جلوی در ایستاده بود. پیامبر فرمود: «چه کسی جلوی در ایستاده بود؟» بلال گفت: زینب ای رسول الله. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «کدام زینب؟»

زیرا در مدینه زینب‌های بسیاری وجود دارد.

او گفت: همسر بن مسعود.

پیامبر نیز به او اجازه‌ی ورود داد<sup>(۱)</sup>.

در صحیحین آمده است که ام هانی، خواهر علی بن ابی طالب اجازه‌ی ورود خواست، پیامبر فرمود: «کیستی؟»  
گفت: ام هانی.

فرمود: «خوش آمدی ای ام هانی»<sup>(۲)</sup>.

ما لیست زنان صحابه را می‌دانیم. نام زن ابوبکر، عمر، علی، عثمان و ده یار بهشتی، اهل بدر و شاعران صحابی را می‌دانیم. ولی با گذشت زمان گروهی از مردم از ذکر نام زنان صحابی سرباز زدند.

از دیگر اشتباهات رایج در حق زن، نشنیده گرفتن رای و نظرش است. معتقدند که نظر زن هیچ وقت درست نیست! می‌گویند: اگر زنی به تو نظری را پیشنهاد کرد، با آن مخالفت کن و خلاف نظرش عمل کن!

آنان سخت در اشتباهند، بلکه در نظر بسیاری از آنان خیر و برکت بسیار است. همان‌گونه که در صحیحین آمده است، رسول الله ﷺ درباره‌ی عایشه، پاکدامنی و پوشش او با خدمتکار مشورت کرد. او به رسول هدایت مشورت می‌دهد، پس چه رسد به زنان خردمند بزرگ، مؤمن، دعوتگر و محترم.

از دیگر کوتاهی‌ها در حق زن: محروم کردنش از میراث است. این فاجعه‌ایست که جوامع صحرانشین، روستایی و قبیله‌ای با او زندگی می‌کنند. آنان مطالبه‌ی میراث زن از خانواده‌اش را کاری زشت می‌دانند و کسی را که این کار را می‌کند، سرزنش می‌نمایند. آنان نیز در اشتباهند. آنان باید به درستی ادب شوند تا آنان و امثال‌شان دست از این کارشان بردارند و این مسایل در دادگاه‌ها بررسی شود تا تدابیر لازم در برابر آنان که با شریعت الله و کتاب و سنت مخالفت می‌کنند، صورت گیرد.

میراث یکی از حقوق زن است که الله خود برایش در نظر گرفته است و برای هر وارثی حقی در نظر گرفته است، شکر و سپاس از آن الله متعال است.

۱- بخاری، حدیث ۱۴۴۸، مسلم، حدیث ۲۲۷۱.

۲- بخاری، حدیث ۳۵۵، ۳۱۰۲، مسلم، حدیث ۱۶۱۹.



از دیگر موارد، بزرگ کردن نقش زن در بارداری و بچه‌دار شدن است. برخی از مردم نادان گمان می‌کنند که نقش زن در باردار شدن، بچه‌دار شدن، غذا درست کردن و شیر دادن خلاصه می‌شود و او در سایر زمینه‌های زندگی هیچ حقی ندارد و این اشتباهی محض است، زیرا تربیت وظیفه‌ی اوست، آموزش دختران، رأی دادن، مشارکت با دعا و فراخواندن، سرپرستی فرزندان و تربیت فرماندهان، شهدا و صالحان از جمله‌ی حقوق وی می‌باشد.

از دیگر مواردی که حق زن در آن رعایت نمی‌شود خسته کردن وی با کار و تکلیف او به کارهایی بیش از توانایی‌اش می‌باشد. آنان او را چنان خسته می‌کنند که فقط الله می‌داند، تا آنجا که گمان نمی‌برند زن توانایی محدود و وضعیت خاصی دارد، او باردار می‌شود و زایمان می‌کند و در هر دو مورد رنج می‌برد، علاوه بر آن در کشاورزی و کشت و کار، دامداری، پخت و پز، نظافت و جاروی خانه و غیره نیز مشارکت دارد، او ساعت‌های طولانی چنان سخت کار می‌کند که فقط کارگران معدن از آن باخبرند! اما اسلام هرگز چنین کاری را نمی‌پسندد، آنان از خودشان توانایی‌های خاصی دارند، زن ضعیف است. رسول الله ﷺ فرمود:

«اللَّهُ اللَّهُ فِي النَّسَاءِ»<sup>(۱)</sup>. «در مورد زنان تان از الله بترسید، از الله بترسید».

یعنی آنان ضعیف و ناتوان هستند و تحمل بسیاری از امور را ندارند. از دیگر موارد، محروم ساختن وی از برخی زمینه‌های علمی است، تعلیم و آموزش نزد ما با شرایط اسلامی و زیر سایه‌ی:

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵]. «تو را عبادت می‌کنیم تنها و بس،

بجز تو نجویم یاری زکس». جایز است.

آموزش و پرداختن به امور دین و ترس از الله متعال، حجاب و حشمت، بهترین تعلیم و آموزش برای زن است.

رسول الله ﷺ زنان صحابی را تعلیم و آموزش داد. زنی آمد و گفت: ای رسول الله، مردان همراه تو به جهاد می‌روند، با تو حج می‌کنند و در کنار تو می‌جنگند، یک روز را

هم برای ما در نظر بگیر<sup>(۱)</sup>. پیامبر ﷺ هم روز دوشنبه را برای آموزش و فتوا دادن برای‌شان اختصاص داد.

در صحیحین آمده است که پیامبر ﷺ روز جمعه خطبه خواند سپس به بلال فرمود: «بیا با هم نزد زنان برویم». او برای زنان سخنرانی کرد و فرمود: «صدقه بدهید اگرچه که زیوارآلاتان باشد»<sup>(۲)</sup> یا آن‌گونه که در حدیث آمده است.

این مسأله که زن نادان بماند، قرآن را نشناسد، کتاب الله را حفظ نکند، نه از سنت چیزی بداند و نه از فقه، مسأله‌ای کاملاً اشتباه است که ما آن را نمی‌پذیریم.

اما آموزش نادرستی که زن را به مشارکت با مرد در پارلمان و حقوق زندگی و نیز خارج شدن از خانه با ظاهری مبتذل و بدحجاب فرا می‌خواند، نمی‌پذیرم و آن را آموزش جاهلانه می‌دانیم که فقط بر پستی زن می‌افزاید و او را به سوی آتش سوق می‌دهد.

ما تعلیم اسلامی، باوقار، پاک و مقدس را برای زن می‌خواهیم که او را به سوی بهشتی که پهنایش به اندازه‌ی آسمان‌ها و زمین است می‌کشاند درست مانند زنان صدر اسلام.

عایشه رضی الله عنها زنی عالم و دانشمند بود. زهری گوید: عایشه هجده هزار بیت شعر حفظ بود، او در مسایل سخت و گیج‌کننده برای زنان فتوا می‌داد. کتابی هست که یکی از محدثان آن را تألیف نموده است، به نام: «ما استدرکته عایشة علی کبار الصحابة».

فتوهایش نیز در کتاب بزرگی جمع آوری شده است، او مجتهدی آگاه و دانا بود. عمره دختر عبدالرحمان نیز یکی از زنان عالم و دانشمند تابعی بود. معاذه دختر سعید بن مسیب نیز چنین بود.

همچنین کریمه دختر احمد، شیخ و استاد ابن حجر در فتح‌الباری! برای بیش از شصت هزار نفر احادیث صحیح بخاری را روایت کرده است، زنان عالم بسیاری بودند که در کتاب‌ها، زندگی‌نامه‌ها و تاریخ‌ها نام‌شان ذکر شده است.

۱- بخاری، حدیث ۱۰۱، ۷۱۴۶، مسلم، حدیث ۶۶۵۱.

۲- بخاری، حدیث ۱۴۴۸، مسلم، حدیث ۲۲۷۴.

از دیگر موارد، گماردن وی در کارهایی است که سزاوارش نمی‌باشد مانند چوپانی و جمع کردن هیزم و نیز تمرین دادن آنان بر اسلحه و لشکرکشی و در عبور و مرور، در برخورد با مردم مانند گذرنامه یا باجه‌های عمومی، بیمارستان‌ها، برخوردهای مستقیم با مردان، کلوپ‌های پزشکی در درمانگاه‌ها، تمام اینها در اسلام جایز نیست، زن باید میان هم‌جنسانش باشد، نه مردان را ببیند و نه آنان او را ببینند.

زنی صحابی در حدیثی حسن از رسول الله ﷺ پرسید: بهترین چیز برای زن چیست؟ فرمود: «نه مردان را ببیند و نه آنان او را ببینند»<sup>(۱)</sup>. این سفارش رسول الله ﷺ است که تا ابد الدهر، راه چاره‌ای برای زن در دنیا و آخرتش است.

از دیگر موارد، این است که هر مشکلی که در خانه اتفاق بیفتد، زن از آن بی‌نصیب نیست، او به وجود آورنده‌ی مشکلات است. نه تنها این، بلکه در برخی مسایل شرعی نزد قاضیان، مردی می‌آید و به راحتی درباره‌ی همسرش صحبت می‌کند و از ظلم و ستمش سخن می‌گوید در حالی که او شرم می‌کند و نمی‌تواند حجتش را ارائه دهد، پس به او ظلم می‌کند و بر آن می‌افزاید. زن آن‌گونه است که الله متعال می‌فرماید:

﴿أَوْ مَن يُنَشَّؤُا فِي الْحَلِيَّةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مَبِينٍ﴾ [الزخرف: ۱۸].

«آیا کسی [را شریک الله می‌کنند] که در زر و زیور پرورش یافته و در [هنگام] مجادله، بیانش غیر روشن است؟»

از جمله مواردی که در آن به زن ظلم می‌شود، قرار ندادن زمینه‌های دعوی برای زن است. پس او باید برای هم‌جنسانش جلسات درس یا حلقه‌های آموزش قرآن، حدیث، تفسیر و فقه بگذارد یا در محله و یا روستا، زنان را جمع کند و درس‌های هفتگی برای‌شان بگذارد، زیرا زنان در تعالیم شرعی کاملاً ناآگاه هستند، به غیر از نقشه‌هایی که دشمنان برای‌شان می‌کشند.

از دیگر موارد، قرار گرفتن زن در تیررس تهاجم فکری و رفتاری به وسیله‌ی مجله‌ها و فیلم‌هاست. در بعضی از بازارها بیش از هجده مجله یافتیم که عکس زن روی جلد آنان است، آنان فقط در زمینه‌ی زیبایی، از زن بهره برداری می‌کنند، نه در

۱- این حدیث را در مراجعی که در دسترس بود، نیافتیم. مؤلف

\* این حدیث اصلی ندارد و من هم نتوانستم این حدیث را در کتاب‌های حدیث پیدا کنم، [مترجم].

زمینه‌های دین یا عقل، منزلت، سطح عملی هوش، صداقت و یا پاکیش را نمی‌ستایند، بلکه فقط به جنبه‌ی زیبایی که مایه‌ی رسوایی است، اهمیت می‌دهند!

مجله‌های لباس نیز تصاویر بزرگی از جزییات مدهای جدید و شکل‌ها و سبک‌های جدید لباس در خود دارند.

همچنین مجله‌های خیاطی و جزییات آن که حاوی اندازه‌ها و الگوهای عریانی است که در خانه‌ها ارائه می‌شود.

علاوه بر آن ترانه‌هایی که به وفور در بازار یافت می‌شود و مردم را به حرج و تنگنا انداخته است.

زن در بسیاری از اماکن به عنوان ابزاری تبلیغاتی قرار داده می‌شود مانند مهماندار.

همچنین منشیان برخی از دفاتر، در برخی از سفارت‌ها، کلوپ‌ها، باشگاه‌ها، در هتل‌ها و اماکنی که مردم در آن تجمع می‌کنند.

از دیگر موارد این است که بسیاری از مردم دم از تعداد همسران و چند زنی می‌زنند بدون این‌که حرفی از عدالت میان همسران که اصل است، به میان آورند. بسیاری از سخنرانان و دعوتگران، مردم را به تعداد و چند زنی فرا می‌خوانند، ولی حتی در یک جلسه، به مسأله‌ی رعایت عدالت میان همسران که مهم‌ترین امر است، اشاره‌ای نمی‌کنند.

به همین خاطر شخصی را می‌بینی که ازدواج مجدد نموده است و همسر اولش را به کلی رها کرده است، او نه مطلقه است نه متأهل، بلکه وضعیتش در حال تعلیق است، گویی این‌گونه آفریده شده است و در زندگی هیچ اعتبار و ارزشی ندارد.

ظلم و ستم عده‌ای به آنجا می‌رسد که سه شب را به این یکی اختصاص می‌دهد و برای آن یکی یک شب در نظر می‌گیرند!

عده‌ای دیگر نیز در نفقه و مخارج، رفتار، محل سکونت، غذا و سایر موارد که نیازمند انصاف است، عدالت را رعایت نمی‌کنند.

از دیگر موارد، مطالبه و درخواست حقوق مرد از زن، بدون ذکر حقوق زن در برابر مرد می‌باشد. بسیاری از مردم را می‌بینی که از زن می‌خواهند حقوق مرد را تمام و کمال و بدون هیچ نقصی ادا کنند، اما از حق و حقوق خودش سخنی به زبان نمی‌آید!

برخورد خشونت آمیز و بی‌ادبانه با زن نیز از دیگر موارد ظلم و ستم در حق زن است، تا آنجا که به کتک کاری می‌رسد و برخی از آنان «شلاقی» را در خانه آویزان می‌کنند. این ستم و گناهی بس بزرگ است. رسول الله ﷺ فرمود:

«لَقَدْ طَافَ بِأَبْيَاتِ آلِ مُحَمَّدٍ نِسَاءٌ يَشْتَكِينَ مِنْ أَرْوَاجِهِنَّ، وَإِنَّ أَوْلِيَّكَ لَيُسُو بِأَخْيَارِكُمْ أَوْ مِنْ خَيْرَتِكُمْ»<sup>(۱)</sup>. «زنانی به خانه‌های خاندان محمد آمدند و از شوهران‌شان شکایت کردند، آنان (مردان) بهترین شما نیستند یا از بهترین‌های شما نیستند».

کسی که چنین کارهایی را انجام می‌دهد، از مردم خوب و برگزیده نیست. فاطمه دختر قیس نزد رسول الله ﷺ آمد و در مورد سه نفری که به خواستگاریش آمده بودند، از او مشورت خواست، آنان ابوجهم، معاویه بن ابوسفیان و اسامه بن زید بودند.

پیامبر ﷺ فرمود:

«معاویه که مردی فقیر است و مالی ندارد.

ابوجهم هم چوبش را از گردنش بر زمین نمی‌گذارد. [یعنی زنانش را می‌زند]. ولی اسامه مردی خیر است، با اسامه ازدواج کن».

گوید: با اسامه ازدواج کردم و از ازدواج با وی غبطه می‌خورم<sup>(۲)</sup>.

کتک زدن، راه حلی شرعی نیست جز در مواردی که الله ﷻ در کتابش بیان نموده است و نیز کتک نباید شدید باشد و موجب آزار و اذیت باشد، به صورت، شکم یا جای حساس زده نشود.

به یکی از قاضیان که همسرش زینب را بسیار دوست می‌داشت و چهل سال با او زندگی کرده بود، گفتند: آیا در زندگی‌ات او را کتک زده‌ای؟

گفت: به الله سوگند دستم را بر او بلند نکرده‌ام، سپس چنین سرود:

رَأَيْتُ رَجَالًا يَضْرِبُونَ نِسَاءَهُمْ فَشَلَّتْ يَمِينِي يَوْمَ أَضْرِبُ زَيْنَبًا

«مردانی را دیده‌ام که زنان‌شان را می‌زنند، دستم فلج شود آن روز که بخوام زینب را بزنم».

۱- ابوداود، حدیث ۲۱۵۰، نسایی در الکبری، حدیث ۹۰۷۷، ابن ماجه، حدیث ۲۰۴۲، دارمی، حدیث ۲۲۲۰، ر.ک: المشكاة، شماره‌ی ۳۲۶۱.

۲- مسلم، حدیث ۳۶۵۲، احمد، حدیث ۲۶۹۱۷، ابوداود، حدیث ۲۲۸۵.

از دیگر موارد ستم به زنان، سرگرم شدن بسیاری از مردم به امور زندگی و رها کردن زن بدون هیچ حق و حقوقی است. در حالی که رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«خانواده‌ات بر تو حقی دارد»<sup>(۱)</sup>.

از جمله موارد ظلم و ستم به زن، جریحه دار کردن وی با سخنان زشتی مانند لعنت کردن و دشنام دادن است.

بسیاری از زنان گمان می‌کنند لعنت همان طلاق است و با لعنت کردن از همسری وی خارج می‌شوند، درست این است که لعنت یکی از گناهان کبیره است و شخص باید برای این کارش استغفار و طلب توبه نماید.

از دیگر موارد، فاش کردن اسرار زن و ویژگی‌های زندگی‌اش با شوهرش است. اگر زن رازش را با شوهرش در میان گذاشت یا برعکس، نباید این راز فاش شود. ولی برخی از مردم به دلیل سردی، نداشتن شهامت و جرات و بی‌غیرتی، دوستان و برادران‌شان را از اسرار همسرش مطلع می‌سازند!

رسول الله ﷺ از این کار بازداشته است و آنان را افراد ناجوانمرد توصیف نموده است، یا آن‌گونه که رسول الله ﷺ فرموده است<sup>(۲)</sup>.

برادران گرامی! این دفاعی بسیار ساده از زن در حقوقی است که اسلام برایش ثابت نموده است، شاید که بدین وسیله او را یاری نماییم و از آن صفات و ویژگی‌های پست و نادرستی که برای شما بیان کردم، دوری‌گزینیم و حقوق زن را تمام و کمال ادا کنیم.

والله أعلم و صلی الله علی نبینا محمد.

\*\*\*

۱- بخاری، حدیث ۱۹۴۵، ۵۹۹۷.

۲- مسلم، حدیث ۳۴۹۷، ۳۴۹۸ و احمد، حدیث ۱۱۴۱۲.



## در خدمت خواهر جان

الحمد لله رب العالمين، ولي الصالحين، ولا عدوان إلا على الظالمين والصلاة والسلام على إمام المتقين وقدوة الناس أجمعين وعلى آله وصحبه والتابعين.

اما بعد...

يَا فَتَاةَ الدِّينِ يَا بِنْتَ الْحِجَابِ	أَنْتَ فِي أَوْطَانِ أَسْمَا وَالرَّبَّابِ
أَنْتِ يَا مَنْ يَحْفَظُ اللَّهُ هَهَا	عَرَضَهَا بَيْنَ الْأَفَاعِي وَالذَّنَابِ
أُسْتُرِي وَجْهَكَ عَنْ حَرِّ اللَّظَى	وَأَزْدِي فِي زَمَنِ الْفُسْقِ الثِّيَابِ
وَأَرْفُضِي كُلَّ دَاعٍ خَائِنٍ	لَيْسَ يَخْشَى اللَّهَ فِي يَوْمِ الْحِسَابِ
وَأَنْعَمِي فِي ظِلِّ دِينِ خَالِدٍ	رَدِّدِي يَا أَخْتَنَا أُمَّ الْكِتَابِ

«ای دختر دیندار، ای دختر حجاب، تو هموطن اسما و رباب هستی، تو کسی هستی که الله شرف و عفتش را در میان افعی‌ها و گرگ‌ها حفظ می‌نماید، چهره‌ات را از آتش شعله‌ها بپوشان و در دوران فسق و فجور، لباس به تن نما، سخن هر مدعی خائنی که در روز حساب و کتاب از الله نمی‌ترسد، میذیر، و در سایه‌ی دین جاویدان در ناز و نعمت باش و ای خواهرمان ام‌الکتاب را با خود تکرار کن.»

رسول الله ﷺ نور و روشنایی را آورده است، این روشنایی جز در شریعت الهی وجود ندارد، در وحی مقدس و پاکی است که جبرئیل بر رسول الله ﷺ نازل نمود:

﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾ [النور: ۴۰].

«الله به هرکس نوری نداده باشد او را هیچ نوری نخواهد بود.»

زن و مرد دوش به دوش و در کنار هم در این نور با هم شریک هستند:

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا

زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً﴾ [النساء: ۱].



«ای مردم، تقوای پروردگارتان را پیشه کنید که شما را از «نفس واحدی» آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد.»

بنابراین مردان و زنان، نور الله ﷻ را دریافت می‌نمایند و خود را پاک می‌نمایند و ایمان می‌آورند و با ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ به درگاه الهی عبادت می‌نمایند. پس این رسالت هم برای مردان است و هم برای زنان.

بزرگداشت نیز برای همه است، بنابراین این مبادی و اصول هم برای مردان آمده است و هم برای زنان. الله متعال می‌فرماید:

﴿اَسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ اَنِّي لَا اُضِيعُ عَمَلًا عَمِلْتُمْ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰى ۗ بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ﴾ [آل عمران: ۱۹۵].

«پس پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد [و فرمود که:] من عمل هیچ صاحب عملی از شما را، از مرد یا زن، که همه از یکدیگرید، تباہ نمی‌کنم.»

زن نیز همراه مرد در اجابت فراخوان الله ﷻ شریک است:

﴿اِنَّ الْمُسْلِمِيْنَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [الأحزاب: ۳۵].

«مردان و زنان مسلمان، و مردان و زنان با ایمان.»

این دنیای جاویدی است که هر دو صنف، نوع و گروه در آن مشارکت دارند و روزی که نشانه‌های نور ناپدید گردد و زن به راه حق رهنمون نشود، آن وقت است که گمراه گشته است و در زندگی بی‌ارزش می‌شود.

«زولا» ادیب بدجنس فرانسوی در بی‌حرمتی به زن گوید: در دنیای هستی، زن هیچ تأثیری ندارد و مردم در انسان یا حیوان بودن زن شک دارند!

الله از آنچه این مجرم جنایتکار می‌گوید، والاتر است، بلکه زن موجودی پاک است، مادر دانشمندان، فرماندهان، فاتحان و رؤساست. مگر او مادر عمر، طارق و صلاح الدین نیست؟ مگر او مادر احمد، شافعی، ابوحنیفه، مالک و ابن قیم نیست؟ مگر او مربی‌ای نیست که الله به وسیله‌ی او از نسل محافظت نموده است و با داشتن کلمه‌ی لا اله الا الله، او را سرپرست خانه گماشته است؟ روزی که با حجاب، پاکی و پرهیزگاری به سوی الله می‌رود.

اسلام سرپرستی زن را تمام و کمال به عهده گرفته است. رسول الله ﷺ در عرفات حق و حقوقش را اعلان داشته است و در حالی که مردم را فراخواند، فرمود:

«وَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا فَإِنَّمَا هُنَّ عَوَانٌ عِنْدَكُمْ»<sup>(۱)</sup>. «خوبی به زنان را به خود توصیه کنی، زیرا آنها نزد شما اسیرند».

و نیز فرمود:

«خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ وَأَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي»<sup>(۲)</sup>. «بهترین شما کسی است که برای اهل و عیال خود بهتر از دیگران باشد و من از همه‌ی شما برای اهل و عیال خود بهترم».

رسول الله ﷺ به عنوان شوهر، برادر، پسر و پدر در کنار زن زندگی کرد. الله متعال با چهار دختر او را تکریم و بزرگداشت نمود، آنان سال‌ها همراه او زندگی کردند در حالی که پسرانش در خردسالی می‌مردند و دخترانش در قلبش جای داشتند. وقتی می‌خواست به سفر برود، به دیدن فاطمه می‌رفت و وقتی از سفر باز می‌گشت، باز دید را از فاطمه شروع می‌نمود.

عایشه همان‌گونه که در صحیح بخاری آمده است، می‌گفت: وقتی به دیدار فاطمه می‌رفت، فاطمه بر می‌خواست، او را می‌بوسید و در جایگاه خود می‌نشاند و وقتی فاطمه به دیدار پیامبر می‌رفت، پیامبر بر می‌خواست او را می‌بوسید و در جایگاه خود می‌نشاند. این چه عطوفت، مهربانی، محبت، شفقت و رحمتی است؟

اسلام آمد تا او را باحجاب کند، درست مانند خورشیدی در میان ابرها، مانند آسمانی ابری، مرواریدی در صدف، اما جنایتکاران این امر را نپذیرفتند و خواستند او را بی‌حجاب و بی‌حرمت بگردانند که به دنبال لباس است و خودش را می‌فروشد و برای تبلیغات به کار گرفته می‌شود.

عرب‌ها پیش از اسلام، زن بی‌حرمت و بی‌آبرو را در جامعه‌ی خود نمی‌پذیرفتند. مردی بادیه نشین به زنش نگاه کرد و دید به مردان بیگانه نگاه می‌کند، پس خشمگین شد و او را رها کرد و گفت:

إِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ عَلَى طَعَامٍ  
وَجَبَّ الْأُسُودُ وَوُرُودَ مَاءٍ  
رَفَعْتُ يَدِي وَنَفْسِي تَشْتَهِيهِ  
إِذَا كَانَ الْكِلَابُ وَلَغْنَ فِيهِ

۱- پیش از این تخریح شد.

۲- پیش از این تخریح شد.

«اگر مگس روی غذا بیفتد، با وجود میل و رغبت به غذا، از خوردن آن دست می‌کشم، شیرها از آبی که سگان به آن زبان زده و از آن نوشیده‌اند، نمی‌نوشند».

در دنیای امروز، دشمنان اسلام می‌خواهند زن مسلمان با عفت دست از حجاب و پایبندی به دین بردارد، از خانه خارج شود تا با مردان اختلاط و برخورد داشته باشد، آنان را ببیند و با آنان بخندد، آنهم به ادعای تمدن و پیشرفت!

در طول سال‌های گذشته، برای رسیدن به این هدف از ابزار و راه‌کارهای بسیاری کمک گرفته‌اند که خطرناک‌ترین آنها، رسانه‌ها هستند.

پس از این که توانستند در بعضی از کشورهای عربی و اسلامی زن را از خانه بیرون بکشند، از این کشور نیز خواستند تا به قافله بپیوندند.

پس تمام نیروی‌شان را جهت انتشار و پخش فحشا میان زنانمان به کار گرفتند. بزرگ کردن این هجوم را مجله‌ی «سیدتی» مذموم به عهده گرفت. این مجله مصاحبه‌هایی با برخی از زنان سعودی ترتیب داد و بر مسأله‌ی شکوه از قید و بندهای اسلام نسبت به زن در این جامعه، متمرکز شد و آن را «آداب» و «رسوم» نامید.

مقاله‌ها، مصاحبه‌ها، عبارات و نیش و کنایه‌ها و تمسخرها ادامه یافت ولی همه‌ی اینها نزد پروردگار آسمانها به ثبت رسیده است و هر کسی به نسبت عملش مجازات خواهد شد.

مأموریت ما در این صفحات این است که با هم به دنبال راه حلی برای رویارویی با چنین تهاجم شدیدی بگردیم، شاید که الله مکر و نیرنگ‌شان را به خودشان باز گرداند.

ما برای رویارویی با این تهاجم با چه موانعی مواجهیم؟ چگونه از این جنایت، کفر و بی‌دینی بپرهیزیم؟

با استفاده از چند مورد می‌توانیم این کار را بکنیم:

۱- با تقوای الله ﷻ، چرا که ما حافظ و نگهداری جز الله نداریم.

تقوای الله با اجرای شریعت و دوری از منهیاتش حاصل می‌گردد و زمانی که زن از الله بترسد و پرهیزگاری پیشه کند، مرتکب کارهای حرام و فتنه‌انگیزی نمی‌شود.

تقوای الهی شامل به خاطر آوردن سختی‌های روز قیامت نیز می‌شود. اولین شبی که این زن در قبرش گذاشته می‌شود، حوادث هولناکی در آن شب با آن مواجه خواهد شد.

یکی از صالحان وقتی ذکر اولین شب قبر به میان می‌آمد، بیهوش می‌شد. شبی بسیار وحشتناک است. زن همراه شوهر، خانواده و فرزندان آراسته و در آرامش است، در این هنگام مرگ او را می‌رباید و به اولین شب منتقل می‌شود، به جایی که هیچ مونس و همدمی ندارد، نه محبوبی و نه دوستی. سپس برای برخی از آنان - پناه بر الله - روشن می‌شود که به همسرش، شوهرش، خانواده‌اش، کتابش و سنت پیامبرش ﷺ خیانت نموده است، چه ننگی، چه ویرانی‌ای، چه زبانی و چه فرجام دردناک و تأسف باری!

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَنْتُمْ يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۸۱].

«و بترسید از روزی که در آن، به سوی الله بازگردانده می‌شوید، سپس به هر کسی [پاداش] آنچه به دست آورده است، تمام داده شود و آنان مورد ستم قرار نمی‌گیرند».

الْمَوْتُ فَادْكُرْهُ وَمَا وَرَاءَهُ      فَمِنْهُ مَا لِأَحَدٍ بَرَاءَةٌ  
وَأِنَّهُ لَلْفَيْصَل الَّذِي بِهِ      يَنْكْشِفُ الْحَالُ وَلَا يَشْتَبِهَ  
إِنْ كَانَ خَيْرًا فَالَّذِي مِنْ بَعْدِهِ      أَفْضَلُ عِنْدَ رَبِّنَا لِعَبْدِهِ  
وَإِنْ يَكُنْ شَرًّا فَمَا بَعْدُ أَشَدُّ      وَيَلُّ لِعَبْدٍ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ صَدًّا

«به یاد مرگ و پیامدهای آن باش، چرا که هیچ‌کس از آن در امان نیست، او داوری است که وضعیت به وسیله‌ی آن مشخص شده است و هیچ شبهه‌ای در آن نمی‌باشد، اگر خیری در آن باشد، شخص پس از آن نزد پروردگار، بهترین وضعیت را خواهد داشت، و اگر شر باشد، بعدش بدتر است. وای به حال آن بنده که از راه الله بازدارد».

این مسأله‌ی بسیار بزرگی است، شاید که زن بیندیشد و بدان فکر کند، الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرْدَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَّا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ﴾ [الأنعام: ۹۴].

«و همان‌گونه که شما را نخستین بار آفریدیم [اکنون نیز] تنها به سوی ما آمده‌اید، و آنچه را به شما عطا کرده بودیم پشت سر خود نهاده‌اید».

وَلَوْ أَنَّا إِذَا مِتْنَا تُرِكْنَا  
لَكَانَ الْمَوْتُ رَاحَةً كُلَّ حَيٍّ  
وَلَكِنَّا إِذَا مِتْنَا بُعِثْنَا  
وَيَسْأَلُ رَبُّنَا عَنْ كُلِّ شَيْءٍ

«اگر پس از مرگ به حال خودمان رها می‌شدیم، این بهترین خواسته و مراد هر انسان زنده‌ای می‌بود، ولی پس از مرگ مبعوث می‌شویم و الله در مورد همه چیز ما را محاسبه می‌کند».

۲- از دیگر موانع: حجاب شرعی است. این نشانه‌ی بزرگی است که رسول الله ﷺ آن را با خود آورده است، این ارزشی برای زن است که هیچ جامعه‌ای جز جامعه‌ی مسلمان از آن برخوردار نیست، بلکه بسیاری از دیگر جوامع به خاطر منافعی که به همراه دارد، خواهان آن هستند.

در فرانسه، زنان فرانسوی ندای حجاب را بلند کرده‌اند، زیرا ملت به دنبال ویرانی و خرابی هستند، ناموس‌ها دریده شدند و زن دیگر از هیچ جایگاه و منزلتی برخوردار نیست و جنایت‌کاران پا را از گلیم فراتر نهاده‌اند، انسان جایی را نمی‌یابد که در آن با امنیت و آرامش زندگی کند. منظورم از حجاب، پوشیدن صورت و دست‌های زن است، زیرا اگر صورتش را نپوشد، در برابر دیگران پدیدار می‌گردد و زینت و زیبایی‌اش آشکار می‌گردد.

متأسفانه گروهی هستند که فقط به پوشاندن سر اکتفا می‌کنند و برخی حجت‌های واهی را مد نظر قرار داده‌اند، به خیابان‌ها رفته‌اند و با مردان اختلاط نموده‌اند، این فاجعه است و مخالفت دین الله ﷻ می‌باشد، این اولین ویرانی است، ابتدای آوارگی از منهج الهی است.

کسی که در این باره شک دارد، کتاب‌های اهل علم و دانشمندان را مطالعه کند و در دلایل و برهان بازنگری نماید.

۳- دعوت در راه الله و دعوت به سوی منهج الهی: یعنی زن دعوتگری تأثیرگذار باشد. من از تمام زنان دعوتگر کشورمان که سعی می‌کنند به وسیله‌ی تلفن، نامه، کلاس درس و هدیه دادن نوار، بر خواهران‌شان تأثیر بگذارند بسیار سپاسگزارم، الله کسانی را که بدین کار اقدام می‌نمایند، بیامزد. سفارش من این است که زن، دعوتگری تأثیرگذار در میان هم‌جنسان و افراد پیرامونش باشد، کتاب الله ﷻ و سنت رسول الله ﷺ را به همراه داشته باشد.

علما در زمینه‌ی جوانان و مردان پیشرفت زیادی داشته‌اند، ولی قشر مهم جامعه که زنان باشند، نیازمند دعوت‌گران هستند، زانی مخلص، پاک و با صداقت تا سخن حق را به دل‌ها برسانند و درباره‌ی وظایف ما صحبت کنند.

جای شگفتی است که برخی از مقاله نویسان زن در روزنامه‌ها، سخنان مضر و زیان آوری می‌نویسند و به مخالفت با دین الله فرا می‌خوانند، پس زنان پایبند و دیندار کجایند؟

۴- ازدواج: الله متعال ازدواج میان مرد و زن را سنتی کونی قرار داده است.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً﴾ [الرعد: ۳۸].

«و قطعاً پیش از تو [نیز] رسولانی فرستادیم، و برای آنان زنان و فرزندان قرار دادیم». تا ناموس، نسب و خانواده حفظ شود. تا امت، شرافتمند، با عفت و پاک بماند.

در جامعه‌ی ما افرادی به چشم می‌خورند که با ازدواج زود هنگام زن مخالفت می‌کنند یا با حجت‌های واهی و بوج، ازدواج دختران‌شان را به تأخیر می‌اندازند که باعث انتشار پدیده‌ی در خانه ماندن دختران گشته است.

رسول الله ﷺ فرموده است:

«إِذَا أَتَاكُمْ مَنْ تَرَضَوْنَ دِينَهُ وَخُلِقَهُ فَرَوْجُوهُ، إِلَّا تَفَعَّلُوا تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ»<sup>(۱)</sup>.

«وقتی کسی نزد شما آمد که از دین و اخلاقش راضی هستید به ازدواجش در بیاورید که اگر چنین نکنید فتنه و فساد عظیمی در زمین روی می‌دهد».

زن باید به محض خواستگاری شدن توسط فرد مناسب ازدواج کند.

طبرانی در حدیثی با سند حسن آورده است:

«مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْصَنَ نِصْفَ دِينِهِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النَّصْفِ الْآخِرِ»<sup>(۲)</sup>. «هرکس ازدواج

کند نصف دینش را حفاظت کرده است، پس باید در نصف دیگر تقوای الله را پیشه کند».

۱- ترمذی، حدیث ۱۰۷۹، بیهقی در سننش، حدیث ۱۳۶۴۷ و ر.ک: المشكاة، حدیث ۳۰۹۰.

۲- طبرانی در الأوسط ر.ک: جامع الأحادیث والمراسیل، حدیث ۲۰۴۷۵، الفتح الکبیر، حدیث

۱۱۶۱۷ و الدرر المنتشرة، حدیث ۴۰۴.

زن نباید چنین فراخوان‌هایی که او را به عدم ازدواج تا پایان دانشگاه یا فوق لیسانس فرا می‌خواند، باور کند! او ازدواج نمی‌کند تا این که زیبایی و جوانی‌اش از بین می‌رود و دیگر مورد پسند واقع نمی‌گردد. دوران زناشویی، خانه‌داری و بچه‌داری که بهترین چیز در زندگی و راه خوشبختی پس از ایمان و عمل صالح می‌باشد، سپری می‌گردد.

سفارش دیگرم، گسترش تفکر ازدواج به موقع برای زنان و دختران است، زیرا ماندن در خانه، یک تراژدی بوده و مایه‌ی تأسف است.

از الله عَلَيْهِ هدایت، پایداری، درستی، رهنمون و یاری را مسألت دارم و از او می‌خواهم که ما را از هر اتفاق ناگوار، بدی و هر کسی که فساد و بدی را برای ما می‌خواهد محفوظ بدارد و با آنچه خود می‌خواهد، ما را کفایت کند.

وصلی الله علی محمد وعلی آله و صحبه وسلم تسلیماً کثیراً.

\*\*\*

## دغدغه‌های یک دختر

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله وعلى آله وصحبه وسلم تسليماً كثيراً.  
ای خواهر مسلمان مؤمن، ای سازنده‌ی نسل‌ها، مادر جوانان اسلام، فرماندهان،  
علما و رؤسا! تو در مورد نقش در زندگی، در برابر الله سبحان مسئول هستی.  
چرا آفریده شده‌ای؟ چرا به وجود آمده‌ای؟ چرا بر روی این زمین هستی؟  
رسول الله ﷺ برای زن در زندگی، مأموریتی آورد، او را مادر، همسر، خواهر، معلم،  
مربی، سرپرست و محافظ قرار داد.

در این چند صفحه، دسته گلی هست که می‌خواهم آن را بر سر هر دختر و زنی که  
خواهان الله و سرای آخرت است، بریزم. در اینجا مسایلی هست که می‌خواهم درباره‌ی  
آن با خواهران و مادران صحبت کنم.

### زن و ایمان

الله همه‌ی مردم، چه مرد و چه زن را مورد خطاب قرار داده است و پس از ذکر  
صالحان نیکوکار و فاسقان اشرار می‌فرماید:

﴿فَأَسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ  
بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ﴾ [آل عمران: ۱۹۵].

«پس، پروردگارش دعای آنان را اجابت کرد [و فرمود که:] من عملِ هیچ صاحب  
عملی از شما را، از مرد یا زن، که همه از یکدیگرید، تباہ نمی‌کنم».  
در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [الأحزاب: ۳۵].

«مردان و زنان مسلمان، و مردان و زنان با ایمان».

الله ﷻ زنی را ذکر می‌کند که درستکار، فرمانبردار و به پاس آنچه الله [برای او]  
حفظ کرده است، اسرار را حفظ می‌کند.



پیامبر آمد و درباره‌ی زن و نقشش در زندگی سخن گفت و در مورد او به نیکی سفارش نمود، زیرا او می‌داند که زن نیمه‌ی مرد است و وظیفه‌ی پرورش، تربیت فرزندان، آماده ساختن علما و شهدا بر عهده‌ی اوست.

رسول الله ﷺ در حج اکبر فرمود:

«وَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا فَإِنَّمَا هُنَّ عَوَانٌ عِنْدَكُمْ»<sup>(۱)</sup>. «خوبی به زنان را به خود

توصیه کنید، زیرا آنها نزد شما اسپرنده».

نیز فرمود:

«وَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا»<sup>(۲)</sup>. «خوبی به زنان را به خود توصیه کنید».

همچنین فرمود:

«خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ وَأَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي»<sup>(۳)</sup>. «بهترین شما کسی است که

برای اهل و عیال خود بهتر از دیگران باشد. و من از همه‌ی شما برای اهل و عیال خود بهترم».

در صحیح بخاری آمده است که اسما دختر عمیس نزد رسول الله ﷺ رفت و گفت: مردان در مورد تو بر ما چیره شده‌اند، با تو حج می‌کنند، در کنار تو جهاد می‌کنند و همراه تو نماز می‌خوانند، پس یک روز از وقت را به ما اختصاص بده. در اینجا بخاری بابی با عنوان: «بَابُ أَنْ يَجْعَلَ الْعَالَمُ يَوْمًا لِلنِّسَاءِ نَفْسِهِ» «باب قرار دادن عالم یک روز برای زنان» قرار داده است، رسول الله ﷺ نیز روز دوشنبه را برای‌شان در نظر گرفت.

الله چهار دختر چون ستاره به پیامبر ﷺ ارزانی داشت، زانی که به پاس آنچه الله [برای آنان] حفظ کرده است، اسرار [شوهران خود] را حفظ می‌کنند. آنان فاطمه، ام کلثوم، زینب و رقیه بودند.

وقتی پیامبر ﷺ به سفر می‌رفت با آنان خداحافظی می‌نمود و اگر از سفر بازمی‌گشت، دیدارش را با آنان شروع می‌کرد. او در شبی تاریک به دیدار فاطمه می‌آید و به او و علی می‌فرماید:

۱- پیش از این تخریح شد.

۲- پیش از این تخریح شد.

۳- پیش از این تخریح شد.

«أَلَا تُصَلِّيَانِ؟... أَلَا أَدُلُّكُمَا عَلَىٰ مَا هُوَ خَيْرٌ لَّكُمَا مِنْ خَادِمٍ... تُسَبِّحَانِ اللَّهَ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ وَتُحَمِّدَانِ اللَّهَ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ وَتُكَبِّرَانِ أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ»<sup>(۱)</sup>. «آیا نماز نمی‌خوانید؟... آیا شما را به چیزی که از خدمتکار برای شما بهتر است راهنمایی نکنم؟... سی و سه بار سبحان الله بگوئید، سی و سه بار، الحمد لله بگوئید و سی و چهار بار الله اکبر بگوئید».

او دخترش فاطمه را بر تقوای الهی، تسبیح، عبادت، حمد و سپاس و ارتباط با الله حی و قیوم تربیت می‌نماید. محمد اقبال در مورد فاطمه دختر رسول الله ﷺ گوید:

هِيَ بِنْتُ مَنْ؟ هِيَ أُمُّ مَنْ؟ هِيَ زَوْجُ مَنْ؟ مَنْ ذَا يُسَاوِي فِي الْأَنَامِ عَلَاهَا  
 أُمَّا أَبُو هَا فَهَوَ أَشْرَفِ مُرْسَلٍ جِرِيْلٌ بِالتَّوْحِيْدِ قَدْ رَبَّاهَا  
 وَعَلَىٰ زَوْجِهَا لَا تَسْلُ عَنْهُ سِوَى سَيْفًا غَدَا يَمِيْنِهِ تِيَاهَا

«او دختر کیست؟ مادر کیست؟ همسر کیست؟ کیست که در مخلوقات از او والاتر باشد؟ پدرش اشرف فرستادگان است، که جبریل او را بر اساس توحید و یکتا پرستی تربیت نمود، از همسرش علی نیز چیزی جز شمشیرش که با دست راست آن را می‌گرداند، می‌پرس».

او در خانه‌ی نبوت زندگی کرد، از ایمان و قرآن نوشید و بر کلمه‌ی لا اله الا الله متولد شد.

ای خواهر مسلمانم، ایمان داشته باش و قلبت را آکنده از ایمان کن، چرا که بسیاری از زنان خود را با طلا و نقره می‌آرایند اما فضیلت، عفت، فروهشتگی چشم و ایمان‌شان را از دست داده‌اند.

آنان رضایت الله، محبت او، پوشش او و زندگی مرفه را از دست داده‌اند، زیرا مرد و زن مسلمان جز در سایه‌ی این دین، هیچ امنیت و آرامشی ندارند:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى ﴿۱۲۴﴾  
 قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا ﴿۱۲۵﴾ قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى ﴿۱۲۶﴾﴾ [طه: ۱۲۴-۱۲۶].

«و هرکس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت، و روز رستاخیز او را نابینا محشور می‌کنیم. می‌گوید: پروردگارا، چرا مرا نابینا محشور کردی با آنکه بینا بودم؟ می‌فرماید: همان طور که نشانه‌های ما بر تو آمد و آن را به فراموشی سپردی، امروز همان گونه فراموش می‌شوی.»

تو باید در داستان‌های زنان صالح تأمل کنی، اوضاع و احوال‌شان را بخوانی، باشد که در راه خیر و خوبی از آنان پیروی نمایی. اکنون برخی از این داستان‌ها قصه‌ها را بشنو:

۱- همسر فرعون: آسیه رضی الله عنها و ارضاه - او دانست که معبود برحقى جز الله وجود ندارد، به او ایمان آورد و دلش را آکنده از ایمان نمود. از الله رحمان اطاعت کرد در حالی که شوهرش دجالی فاجر و کافر بود که با سر در آتش افکنده شد. او در خواهش و دعایی شگفت‌انگیز، به الله می‌گوید:

﴿رَبِّ اَبْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ [التحریم: ۱۱].

«پروردگارا، پیش خود در بهشت خانه‌ای برایم بساز، و مرا از فرعون و کردارش نجات ده، و مرا از دست مردم ستمگر برهان.»

ابن قیم رحمته گوید: او جوار و همسایگی را پیش از سرا خواند. او همسایگی با الله یگانه‌ی یکتا و سکونت در بهشتی که پهنایش به اندازه‌ی آسمان‌ها و زمین است را طلبید، زیرا از کاخ‌های فرعون خسته شده بود، زیرا آنها کاخ‌ها و خانه‌هایی لعنت شده بود، او همسایگی و جوار الله تعالی را درخواست نمود و الله نیز نامش را در لیست افراد جاودان ثبت نمود و در میان افراد عارف و دانا قرار داد، اسمش را در جهانیان باقی گذاشت تا در کتاب پروردگار عالمیان بیچد.

۲- مادر انس: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمد، او به دنبال هدیه‌ای بود تا به رسول الله صلی الله علیه و آله تقدیم نماید، اما چیزی جز پسر و جگر گوشه‌اش انس نیافت. او را شست، لباس به تنش نمود و خوشبو و معطرش کرد. او را که ده ساله بود نزد رسول الله صلی الله علیه و آله برد و گفت: ای رسول الله، انس پسر من است، او محبوب‌ترین شخص نزد من است، او را به تو هدیه می‌دهم تا در طول زندگی خدمتگزارت باشد، پس برایش دعا کن. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«پروردگارا، عمرش را طولانی کن، مال و فرزندانش را زیاد نما و گناهش را ببخش»<sup>(۱)</sup>. این زنی مؤمن است که مهریه‌اش در اسلام، بزرگ‌ترین مهریه بوده است. مهریه‌اش اسلام بود. ابوطلحه رضی الله عنه که فردی مشرک بود از او خواستگاری کرد، می‌خواست با او ازدواج نماید، اما او به ابوطلحه گفت: تو مشرک هستی و من مسلمانم، به الله قسم با تو ازدواج نمی‌کنم مگر این که شهادت دهی معبود برحق جز الله یگانه نیست و محمد پیامبر و فرستاده‌ی اوست. او گواهی داد که معبود برحق جز الله یگانه نیست و محمد پیامبر و فرستاده‌ی الله است، او به درگاه الله سجده نمود. آن زن با ابوطلحه ازدواج نمود و مهریه‌اش اسلام بود.

گفتند: ما نه در جاهلیت و نه در اسلام، مهریه‌ای بزرگ‌تر از مهریه‌ی ام سلیم رضی الله عنها و أرواحها - نداشتیم.

۳- خنسا: او چهار پسرش را بر طاعت الهی تربیت نمود و آنان را حافظ قرآن کرد و سنت را به آنان آموخت و به مسجد برد.

وقتی جنگ قادسیه آغاز شد، نزد چهار پسرش رفت و به آنان گفت: کفن‌هایتان را بپوشید! آنان غسل کردند و کفن پوشیدند. او به آنان چنین سفارش نمود: فرزندانم، به الله قسم هرگز پدرتان را فریب ندام و دایی‌تان را گول نزدم، وقتی در میدان جنگ حاضر شدید، به دنبال قهرمان دشمن بگردید و در راه الله بکشید و شمشیر بزنید شاید که الله با شهادت شما در راه خودش، چشمانم را نورانی گرداند. زن مسلمان صالح این‌گونه است، او فرزندانش را بر اساس اسلام، قرآن و عبادت الله یگانه‌ی یکتا تربیت می‌نماید، دخترانش را بر حجاب و ترس از الله و نظارت الله و سیره‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله تربیت می‌نماید.

فرزندان خنسا به جنگ رفتند و در راه الله کشته شدند. این مژده را برایش آوردند، او گفت: سپاس الله را که چشمانم را با شهادت‌شان نورانی گرداند. ای خواهر مسلمان، ما در خانه‌هایمان به شدت به ایمان نیاز داریم. ایمان در نمازهای پنجگانه‌ی پسران و دختران نهفته است، ما باید با تربیت، آنان را سرپرستی نماییم و با کلمه‌ی لا اله الا الله، محمد رسول الله، آنان را شیر دهیم.

مادر دانشگاه بزرگی است، روزی که او اصلاح گردد، الله به وسیله‌ی او این دین را اصلاح می‌نماید و برگزیدگان و نیکان را تربیت می‌نماید.  
 زمانی که او شکست بخورد، جامعه نیز شکست می‌خورد و این انحراف خطرناکی که امروزه در جوامع‌مان به چشم می‌خورد، پدیداری می‌گردد.  
 پس ای بنده‌ی الله! تو را به الله سوگند می‌دهیم که در دین پروردگار عالمیان و رسالت محمد، سرور پیامبران تقوا پیشه کنی. ای بنده‌ی الله! حجاب! حجاب!  
 ای بنده‌ی الله، در مورد پسران و دختران تقوای الله را پیشه کن.  
 ای بنده‌ی الله، در امر ازدواج تقوای الله را پیشه کن.

#### مسایلی که برای زن مسلمان حایز اهمیت است

**اول:** حقوق شوهر که جزء سنت رسول الله ﷺ است و الله اصولش را در قرآن بیان نموده است.

از جمله: اطاعت از او در آنچه اطاعت الله است و جلب رضایت وی در آنچه رضایت الله متعال در آن است و نیز محافظت از اسرار او هنگامی که به سفر می‌رود و از خانه خارج می‌شود، حفظ آنچه می‌بیند و می‌شنود و آنچه در بستر رخ می‌دهد و آنچه الله تو را حافظ و نگه‌دارنده‌ی آن گماشته است.

امانت الهی بر گردن زن، امانتی بس بزرگ است:

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ [الأحزاب: ۷۲].

«ما امانت [الهی و با تکلیف] را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند، و [الی] انسان آن را برداشت، راستی او ستمگری نادان بود».

امانتش این است که در هنگام غیاب شوهر، از خانه‌اش محافظت و نگهداری نماید:

﴿حَفِظْتُ لِّلْعَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ﴾ [النساء: ۳۴].

«[و] به پاس آنچه الله [برای آنان] حفظ کرده، اسرار [شوهرانِ خود] را حفظ می‌کنند».

از جمله موارد حفاظتش، این است که به بیگانگان و چیزهای حرام نگاه نکند:

﴿وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ﴾ [النور: ۳۱].

«و به زنان با ایمان بگو: دیدگان خود را [از هر نامحرمی] فرو بندند و پاکدامنی ورزند».

در بازارها به گشت و گذار نپردازد، نزد فروشندگان نرود و با خیاطها اختلاط نداشته باشد، با خریداران و فروشندگان ناموس که عهد و پیمانها را فروخته‌اند و ناموس مردم را می‌خرند، نشست و برخاست نکند.

**دوم:** خواهر مسلمانم، بدان که زیبایی زن، شگفتی و نیکی‌اش در تقوای الهی است نه در طلایش، لباسش، زیور آلاتش یا در خانه‌اش.

بلکه زیبایی و جمال آن است که از الله بترسد، چشمش را فروهسته دارد و امانت‌هایی را که الله برگردنش نهاده است، حفظ کند. آن وقت است که در امنیت و آرامش زندگی می‌کند. بنابراین، زیبایی، تقوایی است که الله متعال می‌خواهد.

**سوم:** حق زن بر شوهر این است که باید نسبت به او تقوای الهی را پیشه نماید، چون زن موجود ضعیف و لطیفی است که به دنبال محبت، رحمت و نیکی است.

سفارش من به مردان این است که در مورد مادران نسل‌ها، مادران قهرمانان، مادران دانشمندان، رؤسا و شهدا از الله بترسند و نسبت به آنان رحمت، محبت، نرمی، سرپرستی، نفقه، لباس و تعهد داشته باشند. همان‌گونه که رسول الله ﷺ در روز حج اکبر، حقوق زن و حقوق انسان را اعلام داشت:

«در مورد زنان الله را مد نظر داشته باشید، الله را مد نظر داشته باشید».

**چهارم:** افرادی را می‌بینیم که شعار آزادی زن را سر می‌دهند! مفهوم آزادی زن نزد آنان این است که بی‌حجاب و با آرایش کامل از خانه خارج شود و ناموسش را به هر خریداری بفروشد، ارزش‌ها، اخلاق و رفتارش را بفروشد و شرافتش را زیر پا بگذارد. به الله قسم این خیانتی بزرگ در رسالت محمد ﷺ است که زن خود را از دین، اصالت، حجاب و پوششش آزاد سازد.

بنابراین کسی که به آزادی و بی‌حجابی فرا می‌خواند، در واقع به ویران نمودن سنت محمد ﷺ و نابودی ارزش‌هایی که پیامبر اکرم ﷺ آورده است، فرا می‌خواند.

ای خواهر مسلمانم، مبادا! مبادا! به این سر و صداهاى شرور گوش کنی.

او می‌خواهد دین، کرامت و ناموس خواهران، مادران، دختران و همسرانمان را

نابود سازد:

﴿قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنْى يُؤْفَكُونَ﴾ [التوبة: ۳۰].

«الله آنان را بکشد چگونه [از حق] بازگردانده می‌شوند؟»

پنجم: که در مورد مجالس زنانه است. غیبت، سخن چینی و بهتان از جمله مواردی است که در بسیاری از زنان به چشم می‌خورد، جز کسی که الله او را حفظ نماید. زبان زن نیز جز آن که الله بدو رحم کرده است، در ناموس مردم بسیار تیز و زهرآگین می‌باشد. به همین جهت رسول الله ﷺ در روز عید به زنان فرمود:

«... تَصَدَّقْنَ فَإِنَّي رَأَيْتُكُنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ». «صدقه بدهید، چون من بیشتر ساکنان

آتش [جهنم] را از شما [زنان] دیدم».

زنی گفت: ای رسول الله، چرا ما بیشترین اهل آتش هستیم؟

فرمود:

«تُكْفِرْنَ اللَّعْنَ، وَتَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ، مَا رَأَيْتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلِ وَدِينٍ أَذْهَبَ لِلْبَّ

الرَّجُلِ الْحَازِمِ مِنْ إِحْدَاكُنَّ»<sup>(۱)</sup>. «به خاطر اینکه شما به کثرت نفرین می‌کنید و از شوهرانتان نافرمانی نموده و ناسپاسی می‌کنید و هیچ ناقص عقل و دینی نمی‌تواند مانند شما، مردان عاقل را فریب بدهد».

ای خواهر مسلمان، سفارشم به تو این است که در مجالست از الله بترسی و بدانی که با چه کسی همنشینی می‌کنیم.

همان‌گونه که در مردان افرادی برگزیده هستند، در زنان نیز افراد نیکوکار و برگزیده وجود دارند، علاوه بر این که زنان بد، غیبت‌کننده، دروغگو و پست وجود دارد.

پس از الله بترس و با زنان صالحه دوستی گزین، وقتت را با ذکر الله و تلاوت قرآن،

امر به معروف و نهی از منکر پر کن:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ﴿۱۱۵﴾ فَتَعَلَىٰ اللَّهُ الْمَلِكُ

الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ ﴿۱۱۶﴾ [المؤمنون: ۱۱۵-۱۱۶].

«آیا پنداشتید که شما را بی‌هوده آفریده‌ایم و این که شما به سوی ما باز گردانیده نمی‌شوید؟ پس والاست الله، فرمانروای برحق، معبود برحق جز او نیست. [اوست] پروردگار عرش گرانمایه».

آیا کتابی اسلامی را به خانه‌ات آورده‌ای؟ آیا نواری اسلامی به خانه‌ات برده‌ای؟ آیا به دعوت، تلاوت، جلسه و کلاس درسی گوش داده‌ای؟ آیا الله را بسیار تسبیح گفته‌ای؟ آیا الله توسط تو، زن یا دختری را مسلمان کرده است که نزد الله در ترازوی نیکی‌هایت ثبت شود؟

اینها پرسش‌هایی است که از تو می‌خواهم با صراحت تمام با خودت، بدان پاسخ گویی؟

ششم: سعی و تلاش برای یادگیری علوم شرعی و دینی:

﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ﴾ [محمد: ۱۹].

«پس بدان که هیچ معبود برحق جز الله نیست و برای گناه خویش آمرزش جو.»

﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ [المجادلة: ۱۱].

«الله [رتبه‌ی] کسانی از شما را که ایمان آورده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلند گرداند.»

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الزمر: ۹].

«بگو: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟»

﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۴].

«و بگو: پروردگارا! بر دانشم بیفزای.»

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [آل عمران: ۱۸].

«الله که همواره به عدل، قیام دارد، گواهی می‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان [او] و دانشوران [نیز گواهی می‌دهند که:] جز او، که توانا و حکیم است، هیچ معبود برحق نیست.»

منظور ما علم و دانشی است که تو را به نماز، روزه، حج، ترس از الله و مراقبت او و نیز تقوای الهی رهنمون سازد.

ما به شدت نیازمند علمی شرعی هستیم که زن را به پیشرفت برساند نه علوم بی‌فایده و کلیشه‌ای، نه علمی که عمر را ضایع کند، بلکه علمی که او را بر تقوای الله و چگونگی تربیت فرزندان راهنمایی سازد.



زندگی، زن مسلمان را از جست و جوی امور دینش باز نمی‌دارد. از علما، دعوتگران و افرادی که به دنبال علم و دانش هستند بپرسد تا بینشش روشن گردد و کتاب الله را بیاموزد، در مجالس خیر بنشیند، سوره‌های قرآن را حفظ کند، درکی کلی از فقه اسلامی داشته باشد تا با بینش، به عبادت الله بپردازد:

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلَهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾ [الأنعام: ۱۲۲].

«آیا کسی که مرده [دل] بود و زنده‌اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن، در میان مردم راه برود، چون کسی است که گویی گرفتار در تاریکی‌هاست و از آن بیرون آمدنی نیست؟»

**هفتم:** برخی فتنه‌ها و شیفتگی‌هایی در جامعه‌ی اسلامی مطرح شده است که به شدت زن مسلمان را مورد هجوم قرار داده است و به خاطر آن بسیاری از دختران گمراه شدند، الله آنان را به راه راست هدایت فرماید.

از جمله: ترانه‌های بی‌شرمانه که در همه‌جا منتشر گشته است و باعث جنایت‌ها، فحشا و زنا گشته است، زیرا علما گویند: «ترانه و آواز، پیک زنا هستند». مجازات ترانه و آواز چهار چیز است:

**اول:** سنگدلی و روی گردانی از ذکر الله ﷻ؛ هر مرد و زنی که معتاد به ترانه و آواز است، دلی سخت دارد و همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید، از خیر و نیکی هیچ بهره‌ای نمی‌برد:

﴿فَبِمَا نَقُضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِءِ وَكَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِءِ﴾ [المائدة: ۱۳].

«پس به [سزای] پیمان شکستن‌شان لعنت‌شان کردیم و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم. [به طوری که] کلمات را از مواضع خود تحریف می‌کنند، و بخشی از آنچه را بدان اندرز داده شده بودند به فراموشی سپردند».

**دوم:** وحشت میان بنده و الله، او هیچ نرمی، محبت و خشوعی در خود نمی‌بیند، زیرا پیوند او با الله قطع شده است.

**سوم:** در بهشت از شنیدن آوازی که الله سبحان برای متقیان و نیکوکاران صالح در نظر گرفته است، محروم می‌ماند. به همین خاطر احمد در مسندش آورده است که

رسول الله ﷺ فرمود:

«در بهشت کنیزکانی هستند که آواز می‌خوانند و می‌گویند: ما نرم و لطیف هستیم و زبر نمی‌شویم، ما همیشه جاوید هستیم و نابود نمی‌شویم خوشا به حال کسی که از آن او باشیم و او از آن ما باشد»<sup>(۱)</sup>.

ابن قیم گوید:

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَيُرْسَلُ رَبُّنَا  
فَتَثِيرُ أَصْوَاتًا تَلْذُّ لِمَسْمَعِ  
رِيحًا تَهَيِّزُ ذَوَائِبَ الْأَغْصَانِ  
الْإِنْسَانِ كَالنَّغَمَاتِ بِالْأَوْزَانِ  
يَا خِيَّةَ الْأَذَانِ لَا تَتَعَوَّضِي  
بِلَذَاذَةِ الْأَوْتَارِ وَالْعِيدَانِ

«ابن عباس گوید: پروردگار، نسیمی را می‌فرستد که گیسوان شاخه‌ها را به حرکت در می‌آورد، و صداهایی بسان ترانه‌های موزون ایجاد می‌کند، که موجب لذت گوش و شنوایی انسان می‌گردد، ای وای بر گوش‌ها، لذت تار و عود را با این لذت عوض نکنید».

چهارم: از دیگر پیامدهای گوش دادن به ترانه، محبوب کردن فحشا و جنایت است. بسیاری از علما و فاضلان و بزرگواران و کسانی که دارای تجربه و شناخت جامعه هستند، گفته‌اند: بیشترین زنان و مردانی که مرتکب جنایت زنا کاری می‌شوند افرادی هستند که به ترانه گوش می‌دهند.

پس در ترک این ترانه‌های بی‌شرمانه از الله بترسید که به الله قسم حرام است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [لقمان: ۶].

«و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند تا [مردم را] بی [هیچ] دانشی از راه الله گمراه کنند».

رسول الله ﷺ همان گونه که بخاری از ابوموسی اشعری<sup>(۲)</sup> آورده است، فرمود:

۱- احمد، حدیث ۱۳۵۵، ترمذی، حدیث ۲۶۲۱، ابن ابی شیبه در المصنف، حدیث ۲۹۷۵۹ و ر.ک: المشكاة، حدیث ۵۶۴۹.

۲- این حدیث در بخاری و دیگر کتاب‌های حدیث از ابو مالک با ابو عامر اشعری روایت شده است [مترجم].

«أَيُّكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَسْتَجِلُّونَ الْحِرَّ وَالْحَرِيرَ وَالْحَمْرَ وَالْمَعَارِفَ»<sup>(۱)</sup>. «در میان امت من افرادی پیدا خواهند شد که زنا، ابریشم، شراب و آلات موسیقی را حلال می‌دانند».

در حدیث صحیح دیگری آمده است که فرمود:

«إِنِّي نَهَيْتُ عَنْ صَوْتَيْنِ أَحْمَقَيْنِ فَاجِرَيْنِ: صَوْتُ عِنْدَ نِعْمَةٍ، وَصَوْتُ عِنْدَ مُصِيبَةٍ»<sup>(۲)</sup>.  
 وفي لفظٍ «صَوْتُ عِنْدَ نِعْمَةٍ» «من از دو صدای احمق و فاجر نهی کردم: یک صدا در وقت نعمت و یک صدا در وقت مصیبت» در لفظ دیگری آمده است: «یک صدا در وقت نغمه موسیقی».

از دیگر امور فریبنده‌ای که به زن مسلمان ضرر و آسیب می‌رسانند: مجله‌های مبتذلی است که رواج یافته است مانند مجله‌ی «سیدتی» و دیگر مجله‌ها. چنین مجله‌هایی نسل ما را نابود کرده است، دل‌های جوانان ما را تیره و تار کرده است، خانه‌هایمان را خراب کرده است و همت ما را از راه الله و سنت پیامبرمان منحرف ساخته است.

همچنین ویدیوهای مخربی که پریشانی‌ها، آشفتگی‌ها، گمراهی‌ها، فرهنگ‌ها، جنایت‌ها و مشکلاتی در خانه‌هایمان ایجاد نموده است. سفارش‌ها به شما، تقوای الله و دوری از هر آنچه برای سرای آخرت مفید نمی‌باشد، است.

هشتم: از دیگر اموری که باید بدان توجه داشت و مورد بررسی قرار داد، این است که بعضی از زنان و دختران جوان با دلایل پوچ و بی‌اساس، از ازدواج سرباز زده‌اند. از جمله: ادامه‌ی تحصیل یا این که نمی‌خواهد به هووها یا زنانی که پیش از او بوده‌اند، ضرر برساند، یا می‌خواهد شوهری را انتخاب کند که ویژگی‌های خاصی در او باشد که ممکن است اصلاً در میان مردم وجود نداشته باشد. به عنوان مثال زاهد، عالم، عابد، حافظ، شب زنده‌دار و مجاهدی بزرگ باشد. ممکن است این خانم خیلی منتظر شود تا چنین شخصی را پیدا کند و ممکن است اصلاً چنین شخصی را نیابد.

۱- بخاری، حدیث ۵۴۶۳ و ابوداود، حدیث ۴۰۳۹ و

۲- ترمذی، حدیث ۹۹۹، بیهقی در سننش، حدیث ۷۱۸۰، حاکم، حدیث ۶۹۰۳ و طیالسی در مسندش، حدیث ۱۶۸۴.

سفارش من به دختران اسلام این است که بدانند که ازدواج موجب حفاظت، سرپرستی و زندگی خوشبخت می‌گردد. زندگی زن بدون شوهر، ناقص است. زندگی مرد بدون زن نیز عاری از هرگونه عشق و بلند پروازیست. به همین خاطر الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً﴾ [الرعد: ۳۸].

«و قطعاً پیش از تو [نیز] رسولانی فرستادیم، و برای آنان زنان و فرزندان قرار دادیم».

سنت الله در جهان هستی چنین است که زن را به گونه‌ای آفریده است که همسر باشد و مرد را چنین آفریده است که شوهر باشد. جلوگیری از ازدواج فقط در صوفیان تندرو به چشم می‌خورد که بدون همسر زندگی کرده‌اند و خود را در برابر می‌ستایند و می‌گویند: من ازدواج نکرده‌ام. صوفیان تندرو می‌گویند که چیزی به نام ازدواج را نمی‌شناسند!

زمانی که دختر، مرد صالحی را برای ازدواج نپذیرد، الله او را تنبیه می‌کند و ممکن است بی‌شوهر بماند. پس در حرص بر ازدواج و استقرار زندگی از الله بترسید. **نهم:** ای خواهر مسلمان! بدان که اسراف پدیده‌ای رایج در میان ماست. اسراف در لباس، اسراف در غذا، اسراف در نوشیدنی و اسراف در اثاثیه‌ی خانه. پس دین کجاست؟ تقوای الهی کجاست؟

نه تنها این، بلکه برخی از زنان نادان و بی‌خرد، شوهرشان را مجبور می‌کنند که در هر جشن یا مراسم ازدواجی برایش لباس و زیور آلات جدیدی بخرد! آن وقت است که او خشمگین می‌شود و روابط زناشویی میان زن و شوهر قطع می‌گردد. الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ ۖ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا﴾ [الإسراء: ۲۷].

«چرا که اسرافکاران برادران شیطان‌هایند، و شیطان همواره نسبت به پروردگارش ناسپاس بوده است».

همچنین می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ [الفرقان: ۶۷].

«و کسانی‌اند که چون انفاق کنند، نه ولخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند، و میان این دو [روش] حد وسط را برمی‌گزینند».

پس صرفه‌جویی کنید! صرفه‌جویی کنید!

بدانید که زیبایی زن در عفت، صرفه‌جویی، اطاعت از پروردگار و جلب رضایت شوهرش است.

در حدیث صحیحی آمده است که پیامبر فرمود:

«إِذَا صَلَّتِ الْمَرْأَةُ حَمْسَهَا وَصَامَتْ شَهْرَهَا وَأَطَاعَتْ زَوْجَهَا دَخَلَتْ جَنَّةَ رَبِّهَا»<sup>(۱)</sup>.

«وقتی زن نمازهای پنج‌گانه‌اش را بخواند، ماه رمضان‌ش را روزه بگیرد و از شوهرش اطاعت کند وارد بهشت پروردگارش می‌شود».

پس گوارای وجودت ای مادر قهرمانان، ای مادر دانشمندان و شهدا، تقوای الهی گوارای وجودت باد!

این فراخوانی از قلب است، دسته‌گلی تقدیم به دختران اسلام که برای دومین و سومین بار به او تقدیم می‌نمایم، شاید که گوش‌شنوا و قلبی آگاه یابد. شاید کسی را پیدا کند که به او گوش فرا دهد و بدان عمل نماید. تذکر داده شد و پیام رسید اما آیا کسی هست که گوش کند؟ کسی هست که اجابت نماید؟

والله أعلم و صلی الله علی نبینا محمد و آله و صحبه و سلم.

\*\*\*

۱- احمد، حدیث ۱۶۷۳ از عبدالرحمن بن عوف، ابن حبان، حدیث ۴۰۸۷ از ابوهریره رضی الله عنه و ر.ک: مجمع الزوائد، حدیث ۷۶۳۲ و المشكاة، حدیث ۳۲۵۴.

## دختر مصیبت زده

الحمد لله، نحمده ونستعينه ونستهديه ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له.  
وأشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، صلى الله عليه و على آله وصحبه وسلم تسليماً كثيراً.

اما بعد...

او دختری است که پیامی را فریاد زد و من آن را به شما عرضه خواهم داشت و بدان پیوستی اضافه خواهم نمود.

این نامه، سیزده صفحه‌ی کوچک بود که این دختر نوشته بود و در آخرش قسم الله داده بود و از من خواسته بود آن را برای تمام مردم بخوانم، ولی من از او عذرخواهی می‌کنم، چون تمام نامه را نمی‌خوانم بلکه برخی عبارات را حذف می‌کنم و اما هیچ چیز به آن اضافه نمی‌کنم، حتی یک حرف.

در واقع زنان بسیاری هستند که از بسیاری از مردان بهترند. متنبی در مرثیه سرایی خواهر سیف الدوله چنین می‌سراید:

وَلَوْ كَانَ النِّسَاءُ كَمَا نَعْرِفُنَا      لَفُضِّلَتِ النِّسَاءُ عَلَى الرَّجَالِ  
وَمَا التَّائِيثُ لِاسْمِ الشَّمْسِ عَيْبٌ      وَلَا التَّذْكِيرُ فَخْرٌ لِلْهِلالِ

«اگر زنان همچون زنانی باشند که ما می‌شناسیم، پس زنان بر مردان برتری دارند، مؤنث بودن برای خورشید عیب نیست و مذکر بودن ماهیهی افتخار هلال ماه نمی‌باشد».

ندای این خواهر را لبیک می‌گوییم که فریاد می‌زند و می‌گوید صدها نفر از همین مشکل رنج می‌برند و در چنین شرایطی زندگی می‌کنند و الله یاریگر است.

لَيْتَكَ صَوْتُكَ فِي الْمَسَامِعِ يَصْدَعُ      وَصَرَخَكَ الْمَحْزُونِ فِينَا يُسْمَعُ  
وَدُمُوعُكَ الْحَرَى تَمَزَّقُ أَضْلَعِي      وَالْكَؤُلُ مِنْ هَذَا النَّدَا مُتَوَجِّعُ

لبیک صدای تو در گوش‌ها، طنین می‌افکند و فریاد غمگینت در میان ما به گوش می‌رسد، اشک‌های سوزان تو سینه‌ام را چاک می‌دهد و همه از این ندا، دردمند گشته‌اند».

من هنگام خواندن این نامه، این فرمایش رسول الله ﷺ را به خاطر آوردم که فرمود:  
 «رِفْقًا بِالْقَوَارِيرِ»<sup>(۱)</sup>. «به خاطر مدارا با آبگینه‌ها!»  
 پیامبر ﷺ به خاطر نرمی زن و احساسات وی، خواستار ملاطفت و ملامت است.  
 نامه:

شیخ فاضل فلان بن فلان، السلام علیکم و رحمت الله. جلسه‌ی درس تو را با عنوان پیامی به فقرا یا پیامی از فقرا شنیدم و نیز آن نامه‌ای که آن خواهر غیرتمند، بلکه مظلوم از ظلم و استبداد پدرش نوشته بود. پس غم و اندوهم را تحریک کرد و زخمی را که هرگز التیام نیافت به درد آورد و غم خطرناک و کشنده‌ام را تازه کرد، پس قلم را که جوهرش خون دل و اشک دیده‌ام بود، برداشتم، گویی هاله‌ای از امید و آرزو از دور برایم نمایان می‌گردد و گرنه به الله قسم و بازهم به الله قسم و به آن الله که معبود برحق‌ی جز او نیست سوگند که از همه چیز جز رحمت الله ناامید شده بودم. امید به رحمت الهی تنها چیزی است که به من دلگرمی می‌بخشد چرا که من به رحمت الله اطمینان دارم بلکه بدان یقین و ایمان دارم:

﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [الأعراف: ۵۶].

«رحمت الله به نیکوکاران نزدیک است».

ای شیخ فاضل، پدر گرامی و برادر مهربانم، این بدان جهت است که من در مصیبتی زندگی کرده‌ام و زندگی می‌کنم و از الله یگانه‌ی یکتای بی‌همتای خواهم که عذابش را از من دور کند، چرا که این عذابی است که الله مرا بدان گرفتار نموده است. ای دعوتگر گرامی، این است مصیبتم و روزگار سیاهم، این است ظلم و ستمی که با آن زندگی می‌کنم، این است رنج من و خواهران دینی‌ام، هر چند که هریک از ما مصیبتی داریم، ولی در آخر به یک امر منتهی می‌شود و آن این که ما شوهر و فرزند نداریم، نه زندگی داریم و نه روح و جانی، جسدهایی بدون قلب هستیم، زندگی‌ای که درد و ناراحتی آن را کشته و نابود کرده است.

وقت ارزشمندت را خواهم گرفت ولی تحمل کن، زیرا تو سنگینی‌هایی بیش از این نامه را تحمل کرده‌ای.

من معلم هستم، در آخر هرماه مأمور مالیات - پدوم - دستش را دراز می‌کند و می‌گوید: جزیه را پرداخت کن، تو و اموات از آن پدوم هستی!

مأمور مالیات از همان زمانی که دانشجوی بودم می‌دانست که دستمزدم به او خواهد رسید، به همین خاطر هر کسی که در خانه‌ی ما را می‌زد، به او می‌گفت: هنوز نه! «یعنی هرکس به خواستگاری‌اش می‌آمد او را به خاطر حقوقش رد می‌کرد!»

بسیاری از افراد خیر خواه خواستند او را قانع کنند اما او قانع نشد و نزد خواستگاران می‌رفت و می‌گفت: دخترم تو را قبول نکرده است و نمی‌خواهد.

عواطف من خواستار ازدواج، تشکیل خانواده، داشتن خانه‌ای آرام و خوشبخت و داشتن بچه‌هایی بود که برای‌شان مادری کنم و تمام احساساتم را به خود اختصاص دهند.

عموها و پدربزرگ‌ها میانجی‌گری نمودند ولی او سر باز زد و با دلایل سرد و پوچ بهانه آورد.

من دوست داشتم پایبند به دین باشم، با خودم می‌جنگیدم و با هوا و هوس و شیطان مبارزه می‌کردم و الله عز و جل مرا در برابر بسیاری از گناهان پیروز گرداند. دست از آوازه‌ها و ترانه‌ها برداشتم، بر سنت‌ها، مستحب‌ها و وتر مداومت ورزیدم و در بسیاری موارد پیروز گشتم.

در آخر گوید: یکی از عموهایم مردی را آورد و پدوم علی رغم میل، مرا به ازدواج او درآورد، زیرا این مرد نه از الله می‌ترسید و نه شخص صالحی بود.

پدوم می‌گفت: حقوق را به شوهرت نده، آن را به من بده! من با شوهرم درگیر شدم و سعی داشتم او را بر طاعات و پایبندی یاری کنم، اما او نزد پدوم رفت و از من شکایت کرد!

آن زن گوید: من در برابر این شوهر صبور و بردبار بودم و او را به هدایت فرامی‌خوانم و کتک و مصیبتش را تحمل می‌کردم، چون اگر نزد پدوم باز می‌گشتم، وضعیتم بدتر و تلخ‌تر می‌شود. پس از رنجی تلخ و دردناک، درخواست طلاق کردم ولی او نپذیرفت و گفت: مهریه‌ام را به من پس بده تا تو را طلاق دهم.

گفتم: تو مهریه‌ای نزد من نداری.



او هم چنان اصرار کرد.

من هر چه می‌توانستم جمع کردم و به او دادم و به خانه‌ی پدرم فرار کردم، او خشمگین شد و مرا تهدید کرد و می‌خواست مرا به ازدواج هر خواستگاری که آمد، در آورد، چه شرابخواری مست باشد و چه پیرمردی شصت، هفتاد ساله! نزد مادرم گریختم و پدرم از شدت خشم دیوانه شد، به اداره‌ی آموزش و پرورش رفت و از من شکایت کرد.

به الله قسم، مدیر آموزش و پرورش منطقه با من صحبت کرد و گفت: پدرت به اینجا آمده و تهدید کرده است و از ما خواسته تو را اخراج کنیم!

سبحان الله، این دیگر چه دشمنی است! مدیر پدر را رد کرد ولی او هم چنان اصرار نمود و تهدید کرده است که برای این کار به ریاض خواهد رفت! من باید چکار کنم؟ آیا با کسی که او می‌خواهد، ازدواج کنم یا از کار بر کنار شوم در خانه‌ی پدرم خانه‌نشین شوم؟

این خانم می‌گوید: ای دعوتگران، علما و طالبان علم، شما مسئول این همه ظلم و ستمی هستید که پدرانمان نسبت به ما روا می‌دارند، این رحمت اسلام که شما از آن سخن می‌گویید، کجاست؟ شما از این گروه شادی که در جامعه حضور دارند، چه اطلاعی دارید؟

از اینها گذشته، آن جوانان پایبندی که به دنبال زنی صالح هستند، کجایند؟ چرا از این دختران که در پشت پرده‌ی ظلم پدر، مخفی مانده‌اند، خواستگاری نمی‌کنند؟ یا این که نکات ریز زیبایی زن باعث رویگردانی آنان از این دختران شده است! آیا آنان خشنودند از این که این دختران در آغوش مردانی فاسق و فاجر زندگی کنند که نه حق الله را به‌جا می‌آورند و نه حق دین را؟ این بود پیام من که به شما جناب شیخ عرضه نمودم، شاید که نزد شما راه حلی بیابم و شاید شما و برادران‌تان گامی جهت یاری من بردارید والسلام علیکم.

من می‌گویم: این نامه‌ای بود که برای شما خواندم و تا حد توان قسمت‌هایی از آن را حذف کردم. در واقع این نامه، هر صاحب قلب و یا شنونده‌ی حاضری را به شگفتی انداخت.

الله می‌داند که این امر برای من عجیب و غریب نیست، چرا که در تماس‌های تلفنی، نامه‌ها، توضیحات و سؤالات، سختی‌ها و مشقت‌های مادران، دختران و خواهران بسیاری را می‌شنوم.

این‌ها بیانگر آن است که در جامعه قشری هستند که نه می‌شنوند، نه درک می‌کنند، نه می‌اندیشند، نه تدبیر می‌کنند و عاری از هرگونه فهم و شعور هستند. چنان‌که روشن شد، در جامعه گروهی از مردم هستند که الله رحمت را از دل‌هایشان برده است، الله سبحان می‌فرماید:

﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ ۗ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ ۗ﴾ [محمد: ۲۲-۲۳].

«پس [ای منافقان،] آیا امید بستید که چون [از الله] برگشتید [یا سرپرست مردم شدید] در [روی] زمین فساد کنید و خویشاوندی‌های خود را از هم بگسلید؟ اینان همان کسانی‌اند که الله آنان را لعنت نموده و [گوش دل] ایشان را ناشنوا و چشم‌هایشان را نابینا کرده است».

گویی هرگز سیره و زندگی‌نامه‌ی آن پیامبر معصوم ﷺ که در کنار دختر بیمارش ایستاده است و می‌گرید، را مطالعه نکرده‌اند.

وقتی پیامبر ﷺ به مسافرت می‌رفت، سری به دخترانش می‌زد و با آنان خداحافظی می‌نمود و وقتی از سفر باز می‌گشت، دیدارش را با دخترانش آغاز می‌کرد. عایشه گوید: وقتی فاطمه نزد رسول الله ﷺ می‌آمد، پیامبر بر می‌خواست و دم در به استقبالش می‌رفت و همراهش می‌نشست بلکه او را در جایگاه خود می‌نشاند<sup>(۱)</sup>.

محمد اقبال درباره‌ی فاطمه چنین سروده است:

هِيَ بِنْتُ مَنْ؟ هِيَ أُمُّ مَنْ؟ هِيَ زَوْجُ مَنْ؟	مَنْ ذَا يُسَاوِي فِي الْأَنَامِ عُلَاهَا
أَمَّا أَبُوهَا فَهَوَ أَشْرَفُ مُرْسَلٍ	جِرِيْلٌ بِالتَّوْحِيدِ قَدْرَبَاهَا
وَعَلَى زَوْجِهَا لَا تَسْأَلُ عَنْهُ سِوَى	سَيِّفًا غَدَا يَمِينِهِ تِيَاهَا

۱- ابوداود، حدیث ۵۲۱۲، ترمذی، حدیث ۴۰۳۹، نسایی در الکبری، حدیث ۹۱۴۷ و ر.ک: المشكاة، حدیث ۴۶۸۹.

«او دختر کیست؟ مادر کیست؟ همسر کیست؟ کیست که در مخلوقات از او والاتر باشد؟ پدرش اشرف فرستادگان است، که جبرئیل او را بر اساس توحید و یکتاپرستی تربیت نمود، از همسرش علی نیز چیزی جز شمشیرش که با دست راست آن را می‌گرداند، پرس».

با وجود این، به رنج‌ها و سختی‌هایش گوش کنید، این داستان در صحیح بخاری آمده است:

علی تصمیم گرفت در حیات فاطمه، مجدداً ازدواج کند و این حق را داشت، او دختر ابوجهل را که پدرش مرده بود انتخاب کرد.

این خبر در خانه به فاطمه رسید، او نزد پدر معصومش، سرور بشریت و بزرگ‌ترین رهبر دنیا و آزاد کننده‌ی انسان‌ها رفت و گریه سر داد. پیامبر فرمود: «تو را چه شده است؟»

او گفت: مردم ادعا می‌کنند که تو به خاطر دخترانت ناراحت نمی‌شوی و ماجرا را برایش تعریف کرد.

پیامبر اکرم ﷺ برخاست و مردم را جمع کرد و بر بالای منبر رفت، در حالی که علی بن ابی طالب نیز در میان جمع حضور داشت.

رسول الله ﷺ فرمود:

«ای مردم، من حلالی را حرام، حرامی را حلال نمی‌کنم. ولی خبر به من رسیده است که علی دختر ابوجهل دشمن الله را می‌خواهد. قسم به الله که معبود برحق جز او نیست و قسم به ذاتی که جانم در دست اوست دختر حبیب الله و دختر دشمن الله هرگز در زیر یک سقف جمع نمی‌شود». سپس از منبر پایین آمد<sup>(۱)</sup>.

علی بن ابی طالب برخاست و در مسجد دختر ابوجهل را طلاق داد.

هریک از ما تصور می‌کند کسی که این نامه را نوشته است، دختر اوست و آنچنان متأسف و دردمند می‌گردد که فقط الله می‌داند. در واقع این خانم، دعوتگران و علما را مسئول دانسته است و بدون شک در این امر، حق با اوست. این کافی نیست که جلساتی را برگزار کنیم و سخنرانی نماییم، بلکه باید راه حلی بیابیم یا برای چنین دخترانی شفاعتی کنیم.

محمد ﷺ تنها به سخن اکتفا نمی‌کند، بلکه خودش می‌رود و شفاعت و میانجی‌گری می‌کند.

داستانش با جلیبیب نیز معروف است. جلیبیب یکی از صحابه و مردی فقیر بود.

پیامبر ﷺ به او فرمود: «ای جلیبیب، آیا ازدواج نمی‌کنی؟»

او گفت: ای رسول الله، چه کسی با من ازدواج می‌کند؟ نه خانواده‌ای دارم، نه ثروتی و نه حسب و نسبی؟!

رسول الله ﷺ فرمود: «نزد فلان خانواده برو و سلامم را به آنها برسان و به آنها بگو: رسول الله به شما دستور می‌دهد که به من زن بدهید».

لا اله الا الله، آیا در طول تاریخ، شفاعتی به این بزرگی و عظمت دیده‌اید؟

جلیبیب رفت و در را زد.

گفتند: کیستی؟

گفت: جلیبیب.

گفتند: چه می‌خواهی؟

گفت: رسول الله به شما سلام می‌رساند و می‌گوید: مرا به ازدواج دخترتان در آورید.

آن مرد با همسرش مشورت کرد، جلیبیب نه خانواده‌ای دارد و نه ثروتی ولی

چگونه درخواست آن پیامبر معصوم ﷺ را رد کنند؟

دختر سخنان جلیبیب را شنید و گفت: رسول الله به شما فرمان می‌دهد و شما

سرباز می‌زنید؟!

سبحان الله، از خشم و غضب الله نمی‌ترسید، من می‌پذیرم.

آنان گفتند: ما پذیرفتیم.

جلیبیب ازدواج کرد و الله به او پسرانی داد، سپس همراه رسول الله ﷺ در جنگ

شرکت کرد و هفت نفر را کشت سپس کشته شد.

پیامبر فرمود: «کشته شدگان را بررسی کنید». آنان بررسی کردند و جلیبیب را

فراموش کردند.

رسول الله ﷺ فرمود: آیا کسی مانده است؟»

گفتند: خیر.

پیامبر ﷺ فرمود: «ولی من جلیبیب را نمی‌بینم».

رسول الله ﷺ برخاست و شخصاً به دنبالش گشت پس او را یافت که هفت نفر را کشته بود و خودش نیز کشته شده بود.

در این هنگام فرمود: «من از تو هستم و تو از من هستی!»<sup>(۱)</sup>.

چرا دعوتگران و شیوخ، خود اقدام به ازدواج جوانان با دختران صالحه و نیکوکار

نمی‌کنند، درست مثل رسول الله ﷺ؟

سپس این پدری را که تا این حد دخترش را بدبخت نموده است، مورد خطاب قرار می‌دهیم. ایمانش را مخاطب می‌کنیم اگر ذره‌ای ایمان در او باشد: چگونه فردا به

ملاقات پروردگار می‌رود در حالی که این‌گونه با دخترش رفتار کرده است؟

چنین رفتاری با زن کافر درست نیست چه رسد به دختر خودش؟

و راهنمایی شود، چرا که او جاهل و نادان است و با این نادانی و ظلمش، بدون این

که احساس کند، سد راه دختر یا دخترانش شده است.

مسأله‌ی دیگری که باید بدان توجه داشت، مسأله‌ی مهریه‌های سنگین است که

رواج یافته است و از حد و حدودش خارج شده است. تا آنجا که جوانی که می‌خواهد

ازدواج کند، از ترس این مخارج کمرشکن، ازدواج را به تأخیر می‌اندازد.

این فراخوانی برای اولیای امر است که در امر ازدواج دختران‌شان آسان بگیرند و

مخارج را پایین بیاورند. هدف ما لباس زیبا، زیور آلات یا ماشین نیست، بلکه هدف ما

باید شوهر صالحی باشد که در کنار دختر ما خانه‌ای خوشبخت بسازد.

مسأله‌ی دیگر مربوط به دختران است و آن این که به منظور ادامه‌ی تحصیل از

ازدواج صرف نظر نکنند، اگر آنان عاقلانه بیندیشند متوجه می‌شوند که ازدواج مهم‌تر

از تحصیل است. ازدواج یعنی خانه، شوهر، فرزندان و زندگی آینده اما تحصیل امری

روا یافتنی است. اگر اصرار داشت می‌تواند با مشورت و نظر سنجی، با شوهرش در

ادامه‌ی تحصیل شرط ببندد.

اما رد کردن خواستگاران با این دلیل‌های بی‌اساس یعنی قرار دادن جامعه در

معرض فتنه‌ها. چنان که رسول الله ﷺ خبر داده است، آنجا که می‌فرماید:

«إِذَا آتَاكُم مِّن تَرَضُونَ دِينَهُ وَخُلُقَهُ فَرَوْجُوهُ، إِلَّا تَفَعَلُوا تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ عَرِيضٌ»<sup>(۱)</sup>. «اگر کسی نزدتان آمد که از دین و اخلاقش راضی هستید، پس او را ازدواج دهید وگرنه فتنه و فساد فراگیری خواهد شد».

پس این دو شرط باید با هم باشند: دینداری و اخلاق. ممکن است دینداری در کنار خوش اخلاقی و احسان به همسر نباشد و او با وی بد رفتاری نماید.

چنین حالتی در کسی که دیندار است، چندان عجیب نیست، بلکه در زمان رسول الله ﷺ همان گونه که در حدیث فاطمه بنت قیس آمده است و او در ازدواج با یکی از معاویه، ابوجهم یا اسامه با رسول الله ﷺ مشورت نمود، آمده است: «ولی ابوجهم چوبش را از روی گردنش بر زمین نمی گذارد»<sup>(۲)</sup>. در یکی از توضیحات این حدیث آمده است که او همیشه زن را می زد و شواهد بسیاری وجود دارد.

ممکن است خوش اخلاق باشد ولی نماز نخواند یا فاسق باشد، پس در ازدواج با او عجله نکن، زیرا او فاقد بزرگترین رکن اسلام است، بلکه او باید هم دین داشته باشد و هم اخلاق.

نصیحت و سفارش به جوانان این است که دست از شرط و شروطها و دقت زیادشان بردارند، زیرا آنان هرگز به آسانی به خواسته‌هایشان دست نخواهند یافت:

﴿وَلَسْتُمْ بِأَخْذِيهِ إِلَّا أَنْ تُعْمِضُوا فِيهِ﴾ [البقرة: ۲۶۷].

«در حالی که جز با چشم‌پوشی نسبت به آن، گیرنده آن نیستید».

از جمله مواردی که از نامه‌ی این دختر متوجه می‌شویم: زیاد شدن دختران بی‌شوهر در خانه‌هاست، بدون این که کسی از وجودشان مطلع باشد.

چگونه این مشکل را معالجه کنیم؟

من راه حل را در چند چیز می‌بینم:

۱- برادر یا پدر، دخترانش را به هر روشی که صلاح می‌بیند، بر افراد صالح عرضه نماید.

۲- عده‌ای از افراد مورد اعتماد، توافق میان پسران و دختران جوان را جلب نمایند، همان گونه که برخی از دانشجویان این کار را کردند و الله نیز با ایجاد

۱- پیش از این تخریح شده است.

۲- پیش از این تخریح شده است.

---

موفقیت در میان مردان و زنان مسلمان جهت ساخت کیان اسلامی جدید که خود سببش بودند، آنان را یاری رساند.

۳- زنان از چند زنی متنفر و بیزار نباشند، زیرا این سنت رسول الله ﷺ و راه حلی برای این مشکل است به شرطی که بر حسب خواسته‌ی اسلام باشد. در پایان، این بود مشکل و این هم راه‌کارهایش و ای کاش به جای سخنانی بر کاغذ، به صورت عملی در جامعه پیاده شود.

والله أعلم و صلی الله علی نبینا محمد وآله وصحبه وسلم.

\*\*\*

## ویژگی‌های زنان مؤمن

الحمد لله رب العالمين، ولي الصالحين، ولا عدوان إلا على الظالمين والصلاة والسلام  
على إمام المتقين وقدوة الناس أجمعين وعلى آله وصحبه والتابعين.

اما بعد...

این نوشته‌ای است پیرامون برخی صفات و ویژگی‌هایی که باید زن مسلمان بدان  
آراسته باشد.

این موضوع را به سه دلیل برگزیدم:

**اول:** افزایش و فرونی فتنه‌هایی که همه‌جا را فرا گرفته است.

**دوم:** کوتاهی ما دعوت‌گران، علما و طالبان علم در مورد زن.

**سوم:** شاید که الله با این پیام، منفعتی حاصل نماید.

رسول الله ﷺ در اولین روزهای دعوت، به فاطمه فرمود:

«يَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ أَنْقِذِي نَفْسَكَ مِنَ النَّارِ، فَإِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا»<sup>(۱)</sup>.

«ای فاطمه دختر محمد، خود را از آتش نجات بده، چون در برابر الله من نمی‌توانم  
کاری برایت انجام دهم».

من به هر زن مسلمانی که به الله و روز قیامت ایمان دارد، می‌گویم: خودت را از

آتش جهنم برهان، چرا که ما در برابر الله نمی‌توانیم کاری برایت بکنیم.

پیامبر اکرم ﷺ در حدیث صحیح فرموده است: «آتش را دیدم، بیشتر ساکنانش

زنان بودند».

زنی گفت: ای رسول الله، چرا زنان؟

فرمود: «کفر و ناسپاسی می‌ورزند».

گفتند: به الله کفر می‌ورزند؟



فرمود:

«يَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ وَيُكْثِرْنَ اللَّعْنَ، لَوْ أَحْسَنْتَ إِلَىٰ إِحْدَاهُنَّ الدَّهْرَ ثُمَّ رَأَتْ مِنْكَ شَيْئًا قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ»<sup>(۱)</sup>. «از شوهران‌شان ناسپاسی کرده، و زیاد لعنت می‌کنند. اگر شما تمام عمر به یکی از آنان نیکی کنی، ولی یک بار از تو، قصوری ببیند، می‌گوید: هیچ‌گاه از تو خیری ندیده‌ام».

همچنین فرمود:

«اتَّقُوا الدُّنْيَا وَاتَّقُوا النِّسَاءَ، فَإِنَّ أَوَّلَ فِتْنَةٍ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَتْ فِي النِّسَاءِ». «از دنیا و «فتنه‌ی» زنان بپرهیزید، زیرا اولین فتنه‌ی بنی‌اسرائیل از زنان بود».

این حدیث صحیح است<sup>(۲)</sup>.

در جایی دیگر فرمود:

«مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرَّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ»<sup>(۳)</sup>. «بعد از خودم، هیچ فتنه‌ای برای مردان، زیانبارتر از فتنه‌ی زنان، به جای نگذاشتم».

یا آن‌گونه که رسول الله ﷺ فرموده است.

با علم به این مطلب، الله در طول تاریخ، از آفرینش آدم تا زمانی که خود زمین و آنچه بر آن است را ارث ببرد، نمونه‌های زیادی از زنان مؤمن را ایجاد نموده است. زنانی مؤمن، مسلمان، عبادتگذار، فروتن و حافظ اسرار به خاطر اسراری که الله از آن حفظ کرده است. به عنوان مثال، «ساره» همسر ابراهیم عليه السلام زنی عبادتگذار و متواضع بود و خود را تسلیم الله یگانه‌ی یکتا نمود، پس الله نیز او را حفظ کرد و از زشتی‌ها و فحشا باز داشت.

ابراهیم عليه السلام همراه همسرش ساره به مصر رفت. پادشاهی سرکش و فاجر بر مصر حکومت می‌کرد. وقتی ساره را دید، خواست به زور او را از ابراهیم بگیرد. وقتی پادشاه بر ساره وارد شد، او وضو گرفت، نماز خواند و همه چیز را به الله سپرد و از الله یگانه خواست او را از دست این شخص فاجر حفظ کند.

۱- بخاری، حدیث ۲۹، ۱۰۳۷، ۵۰۷۶ و مسلم، حدیث ۲۰۵۹.

۲- مسلم، حدیث ۶۸۹۷ و احمد، حدیث ۱۰۹۳۹.

۳- بخاری، حدیث ۴۹۷۶ و مسلم، حدیث ۶۸۹۴.

هر بار که پادشاه می‌خواست به ساره نزدیک شود، نمی‌توانست گامی بردارد، پس از چندین بار سعی و تلاش بی‌فایده، گفت: شما شیطانی نزد من آورده‌اید، او را از اینجا ببرید و کنیزکی به او داد.

ساره به ابراهیم گفت: الله ما را از شر این فاجر نجات داد و کنیزکی برای خدمت گزاری به ما عطا نمود.

این درسی است برای تمام زنان. کسی که به الله پناه برد و بر او توکل کند، الله او را حفظ می‌کند، ناموسش را نگهداری می‌نماید و قلبش را تسلیم الله یگانه‌ی یکتا می‌نماید.

از دیگر مثال‌ها، هاجر، همسر دیگر ابراهیم علیه السلام و مادر اسماعیل است، او نیز زنی یکتاپرست و عبادتگذار بود. همراه ابراهیم علیه السلام به مکه رفت. ابراهیم علیه السلام او را در مکه رها کرد. او گفت: ما را به که می‌سپاری ای ابراهیم؟ گفت: به الله می‌سپارم. کسی که به الله اکتفا کند، الله او را کافیست و کسی که به الله پناه برد، به او پناه می‌دهد. او گفت: آیا الله به تو چنین فرمان داده است؟ گفت: بله. گفت: پس الله ما را ضایع و نابود نمی‌سازد. وقتی ابراهیم از آنجا دور شد، گفت:

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ﴾ [ابراهیم: ۳۷].

«پروردگارا، من [یکی از] فرزندانم را در دژه‌ای بی‌کشت، نزد خانه‌ی محترم تو، سکونت دادم. پروردگارا، تا نماز را به پا دارند، پس دل‌های برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده و آنان را از محصولات [مورد نیازشان] روزی ده، باشد که سپاسگزاری کنند».

الله محصولات و ثمره‌های بسیاری به آنان عطا کرد و همان‌گونه که می‌بینیم هیچ‌کس در مکه گرسنه نمی‌ماند. حاجیان از گرسنگی نمی‌میرند. دل‌های میلیون‌ها نفر، به سوبش پرکشید. وقتی پسرش تشنه شد، برخاست و به دنبال آب گشت، هفت دور در دشت میان صفا و مروه گشت. پسرش پایش را به زمین می‌کشید و از آنجا آب بیرون آمد. او در همان حال که اطراف آب را می‌بست، می‌گفت: زم، زم.

پیامبر و محبوب ما ﷺ در تعلیق به این داستان فرمود: «الله مادر اسماعیل را رحمت کند، اگر زم زم را رها می‌کرد چشمه‌ای جوشان بود»<sup>(۱)</sup>.

در این داستان درس‌ها و پیام‌هایی برای زنان، مبنی بر توکل بر الله سبحان است. اسماعیل به سن جوانی رسید و با زنی ازدواج کرد ولی توکل این زن به الله کم بود و به الله پناه نمی‌برد و دلش فقیر و بی‌چیز بود.

او مانند برخی از زنان بود که اگر ثروت دنیا، طلا، نقره و لباس‌های دنیا را جمع کنند، هنوز از تنگی و فقر شکایت می‌کنند.

ابراهیم علیه السلام از عراق برای دیدن پدرش آمد، آنجا که برای انتشار توحید در دنیا به گشت و گذار می‌پرداخت. وقتی به مکه رسید، اسماعیل برای شکار به سرزمین نعمان، بالای عرفات رفته بود. در را کوبید. همسرش بیرون آمد. ابراهیم علیه السلام گفت: شوهرت کجاست - او ابراهیم را نمی‌شناخت. گفت: برای شکار بیرون رفته است. ابراهیم گفت: اوضاع و احوال‌تان چگونه است؟ گفت: در بدبختی، فقر و بیچارگی به سر می‌بریم.

ابراهیم گفت: وقتی شوهرت آمد به او سلام برسان - فقط یکتاپرستان و موحدان سلام را می‌شناختند، زیرا پیرامون‌شان مملو از جهل و نادانی بود - و به او بگو آستانه‌ی درش را تغییر دهد. شبانگاه اسماعیل به خانه بازگشت و گفت: آیا کسی نزد شما آمده است؟ همسرش گفت: پیرمردی که بر عصا تکیه می‌زد آمد و درباره‌ی تو از من پرسید. من نیز او را از اوضاع و احوال‌مان مطلع ساختم. او به تو سلام رساند و گفت: آستانه‌ی درش را تغییر ده.

اسماعیل گفت: او پدرم بوده است و تو آستانه و چارچوب در هستی، نزد خانواده‌ات برو. او با زنی دیگر ازدواج کرد. پس از مدتی ابراهیم علیه السلام به خانه او رفت و در را کوبید. این بار زن صالح و ذاکر بیرون آمد. ابراهیم علیه السلام درباره‌ی شوهرش از او پرسید. او گفت: برای شکار رفته است. او گفت: اوضاع و احوال‌تان چگونه است؟

زن گفت: در بهترین حال هستیم، زندگی مرفهی داریم و در گشایش، نعمت و آرامش الهی به سر می‌بریم.

ابراهیم علیه السلام گفت: وقتی شوهرت آمد، به او سلام برسان و بگو: آستانه‌ی درش را نگه دارد.

اسماعیل به خانه بازگشت، از او پرسید و او ماجرا را برایش تعریف کرد. او گفت: این مرد پدرم بود و به من دستور داد تو را نگه دارم زیرا تو زنی صالح و نیکوکار هستی<sup>(۱)</sup>.

زن عمران نیز پرنده‌ای را دید که با جوجه‌اش بود، او گفت: پروردگارا! به من فرزندی عطا کن.

زیرا فرزندی، ثروتی بزرگ است اما بهترین فرزندی، عمل صالح است. او باردار شد و آرزو کرد که فرزندش پسر باشد و نذر کرد که اگر نوزادش به دنیا آید، او را خدمتگزار بیت المقدس قرار دهد. او مریم را به دنیا آورد پس گفت:

﴿رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۳۵﴾  
فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيدُهَا بِنِكَ وَذَرَيْتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿۳۶﴾﴾  
[آل عمران: ۳۵-۳۶].

«پس چون فرزندش را بزاد، گفت: پروردگارا، من دختر زاده‌ام - و الله به آنچه او زاید دانایتر بود - و پسر چون دختر نیست و من نامش را مریم نهادم، و او فرزندانش را از شیطان رانده شده، به تو پناه می‌دهم».

چه سخن زیبایی!

﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا ﴿۳۷﴾﴾ [آل عمران: ۳۷].  
«پس پروردگارش وی [مریم] را با حسن قبول پذیرا شد و او را نیکو بار آورد، و زکریا را سرپرست وی قرار داد».

او از مردان بسیاری بهتر بود. زنی عبادتگذار بود که روزی‌اش هر صبحگاه و شامگاه به خاطر کرامتش، از جانب الله نازل می‌شد.

مریم عیسی بن مریم را به دنیا آورد که از پیامبران اولی‌العزم بود و نور چشمش گشت.

خدیجه، همسر محمد ﷺ نیز اولین زن در تاریخ دعوت بود.

۱- داستان ابراهیم و اسماعیل ﷺ. صحیح بخاری، حدیث ۳۲۹۹.

او برای نصرت و یاری این انسان بزرگوار که کشتی زندگی را به ساحل نجات رساند، اشک و عرق ریخت.

رسول الله ﷺ پس از اولین ملاقات و دیدار گرمش با جبریل در غار در حالی که به خود می‌لرزید، به خانه بازگشت و می‌گفت: «زَمِّلُونِي، زَمِّلُونِي» «مرا بپوشانید، مرا بپوشانید».

خدیجه گفت: نه به الله قسم، الله تو را تنها نمی‌گذارد، تو صله‌ی رحم را به جای می‌آوری، بار[های مردم] را برمی‌داری، در مصیبت‌های نازله کمک می‌کنی، به نदार یاری می‌رسانی و از مهمان‌پذیری می‌کنی<sup>(۱)</sup>.

این الگوی زنی است که سنگینی و سختی زندگی را از دوش همسرش برمی‌دارد و او را در رویارویی با مشکلات و سختی‌ها یاری می‌رساند، بر خلاف زنی که از کاه کوهی می‌سازد و با کوچک‌ترین اتفاق یا خبری، ولوله و غوغا به راه می‌اندازد.

رسول الله ﷺ در حدیث صحیحی می‌فرماید:

«ای خدیجه، جبریل سلام الله را به تو می‌رساند و بشارت خانه‌ای در بهشت را به تو می‌دهد که از مروارید میان تهی ساخته شده است و هیچ‌گونه خستگی و سر و صدایی در آن، وجود ندارد»<sup>(۲)</sup>. یعنی بدون هیچ سر و صدا و خستگی.

درباره‌ی او گفته‌اند: او داناترین و خردمندترین زن در تاریخ دعوت بود.

او زنی تاجر بود، اموالش را در اختیار رسول الله ﷺ قرار داد تا اجر و پاداش آغاز این دعوت از آن او باشد.

#### صفات زن مسلمان:

اگر این ده صفت و ویژگی در زنی بود باید مژده‌ی بهشتی را که پهنایش آسمان‌ها و زمین است به او داد.

ما شاهدان الله بر زمینش هستیم.

رسول الله ﷺ از کنار دو جنازه عبور کرد، اولی را با ایمان معرفی کردند، پیامبر فرمود: «واجب شد».

دومی را با بدی معرفی نمودند، پس فرمود: «واجب شد».

۱- بخاری، حدیث ۳، ۴۸۴۳ و مسلم، حدیث ۳۵۸.

۲- بخاری، حدیث ۳۷۳۳ و مسلم، حدیث ۶۲۲۶.

در این باره از او سؤال کردند. فرمود: «اولی را به خوبی ستودید و من گفتم بهشت برایش واجب شد، و دومی را به بدی یاد کردید و من گفتم که آتش برایش واجب شد. شما گواهان الله بر روی زمینش هستید»<sup>(۱)</sup>.

**اولین صفت:** ایمان به الله تبارک و تعالی که در شب و روز، در سفر و حضر، در حالت ایستاده، نشسته یا به پهلو همراهش باشد.

ایمانی که مراقبت الله متعال را از رگ گردن به او نزدیک‌تر گرداند. پس در خلوت و جلوت، پیدا و پنهان و سختی و آسانی همیشه به یاد الله باشد. الله سبحان می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [التوبة: ۷۲].

«الله به مردان و زنان مؤمن وعده داده است».

الله مردان و زنان مؤمن را جدا از هم آورده است تا بیانگر آن باشد که زنان مؤمن نیز در این دین، مخاطب هستند. همچنین می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾ [مریم: ۹۶].

«کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به زودی [الله] رحمان برای آنان محبتی [در دل‌ها] قرار می‌دهد».

برخی از علما گفته‌اند: «وُدّ» یعنی در میان آنان و میان آنان و الله.

همچنین گفته‌اند: «وُدّ» در دل‌های مردم.

الله محبت و «وُدّ» زن مسلمان را در دل هر مسلمانی که از نیکوکاری و تقوایش مطلع گردد، قرار می‌دهد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾

[الکهف: ۳۰].

«کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند [بدانند که] ما پاداش کسی را که نیکوکاری کرده است تباه نمی‌کنیم».

اولین ویژگی زن با ایمان این است که همواره و همیشه با الله در ارتباط باشد، ایمان را در دلش پرورش دهد، با ذکر، نافله‌ها، تفکر و اندیشه در آیات و نشانه‌های الهی

آن را بکارد. بداند که زندگی طلا و نقره نیست، زندگی شوهر نیست. زیرا زن می‌تواند با داشتن ایمان و عمل صالح، بدون شوهر، بدون طلا و نقره - به خواست الله - زندگی خوشبخت و موفق داشته باشد. اما اگر در نمازهای پنجگانه، عبادت الهی، فرایض و حجاب خللی ایجاد کند، به الله قسم اگر در کاخ‌های دنیا زندگی کند، از بهترین ماشین‌ها و لذیذترین خوراکی‌ها استفاده کند، تمام اینها برایش لعنت، بدبختی و خشم الهی به شمار می‌آید. الله متعال می‌فرماید:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ ﴿النحل: ۹۷﴾.

«هرکس - از مرد یا زن - کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای، حیات [حقیقی] بخشیم، و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می‌دادند پاداش خواهیم داد.»

گفته‌اند: جای امنیت در دل هاست:

﴿أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ ﴿الرعد: ۲۸﴾.

«آگاه باشید که با یاد الله دل‌ها آرامش می‌یابد.»

زندگی‌ای که فقط انسان مؤمن بدان دست می‌یابد.

عده‌ای از مردم با ایمان، در روستاها زندگی می‌کنند. احساس می‌کنند تمام

لذت‌های دنیا در اختیار آنان است، آنان همواره در شادی و سرور به سر می‌برند.

عده‌ای دیگر در آسمان‌خراش‌ها زندگی می‌کنند ولی بدبختی، هم و غم و گرفتگی

آنان را رها نمی‌کند. چرا؟

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ أَعْمَىٰ﴾ ﴿۱۲۴﴾

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا ﴿۱۲۵﴾ قَالَ كَذٰلِكَ أَتٰكَ ءَايٰتُنَا

فَنَسِيْبَهَا وَكَذٰلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَىٰ ﴿۱۲۶﴾ [طه: ۱۲۴-۱۲۶].

«و هرکس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت، و

روز رستاخیز او را نابینا محسوس می‌کنیم. می‌گوید: پروردگارا، چرا مرا نابینا محسوس

کردی با آنکه بینا بودم؟ می‌فرماید: همان طور که نشانه‌های ما بر تو آمد و آن را به

فراموشی سپردی، امروز همان‌گونه فراموش می‌شوی.»

این عهد و پیمانی از جانب الله است، کسی که ایمان آورده است و عمل صالح انجام دهد، زندگی خوبی به او ببخشد و کسی که از ذکر و یادش روی گرداند، زندگی را بر او تیره و تار گردانده و همه‌ی درها را به رویش ببندد.

الله سبحان می‌فرماید:

﴿فَأَسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ ۖ بَعْضُكُمْ مِّنَ بَعْضٍ ۚ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ﴿١٩٥﴾﴾ [آل عمران: ۱۹۵].

«پس، پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد [و فرمود که]. من عمل هیچ صاحب عملی از شما را، از مرد یا زن، که همه از یکدیگرید، تباہ نمی‌کنم پس، کسانی که هجرت کرده و از خانه‌های خود رانده شده و در راه من آزار دیده و جنگیده و کشته شده‌اند، بدی‌هایشان را از آنان می‌زدایم، و آنان را در باغ‌هایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است در می‌آورم [این] پاداشی است از جانب الله و پاداش نیکو نزد الله است.»

این پاداش الله یگانه‌ی یکتا برای مرد و زن مؤمن است که کفر - پناه بر الله - عکس آن را به دنبال می‌آورد، زیرا الله با خود این عهد را بسته است که هر مرد و زن کافر و هر مرد و زن منافق را عذاب کند.

زن منافق کسی است که نماز را قبول نداشته باشد، یا نماز نخواند و یا قسمتی از رسالت را انکار نماید، پنهانی به شوهرش خیانت کند، در ظاهر خود را شخصی خاشع و فروتن در راه راست نشان دهد در حالی که به الله و پیامبرش خیانت می‌کند.

**دومین صفت:** ماندن در خانه و عدم بی‌حجابی و بدحجابی.

زیرا مخربان و ویران‌کنندگان می‌خواهند زن مسلمان را از خانه بیرون بکشند، به ویژه در این کشور که بر کتاب و سنت استوار است و اولیای امور، بر اساس کتاب و سنت حکم می‌کنند.

آنان می‌خواهند زن خود را آرایش کند و بدحجاب باشد، شرم و حیاءش از بین رود و مانند زن آمریکایی، انگلیسی و روسی کالایی باشد که در همه‌جا به کار می‌رود. آنجا که در تمام زمینه‌ها از زن استفاده می‌کنند اگرچه که با طبیعت و سرشتش مناسب نباشد، مانند کار در کارگاه‌ها، کارخانه‌ها و از این قبیل.



او خانه، کودکان، دین و ناموسش را رها کرد.  
اما زن در کشور ما از گونه‌ی دیگری است.  
زنان ما مراوریدهایی گران بهایند.  
الله درباره‌ی زنان ما می‌فرماید:

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ﴾ [الأحزاب: ۳۳].

«و در خانه‌هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیتِ قدیم زینت‌های خود را آشکار مکنید».

یعنی: زن در خانه که پناهگاهش است، بماند.  
در حدیثی که از فاطمه روایت شده است، به او گفتند: بهترین سفارش برای زنان چیست؟ گفت: مردان را نبیند و مردان او را نبینند.

در سنن، در حدیث حسن از رسول الله ﷺ آمده است که فرمود:

«وقتی زن با عطر و آرایش از خانه‌ی شوهرش خارج شود زناکار است»<sup>(۱)</sup>.  
همچنین فرمود:

«صَلَاةُ الْمَرْأَةِ فِي بَيْتِهَا خَيْرٌ مِنْ صَلَاتِهَا فِي حُجْرَتِهَا وَصَلَاتُهَا فِي مَحْدَعِهَا خَيْرٌ مِنْ صَلَاتِهَا فِي بَيْتِهَا»<sup>(۲)</sup>. «نماز زن در خانه‌اش بهتر است از نمازش در حجره‌اش و نمازش در خواب‌گاهش بهتر است از نمازش در خانه‌اش».

به عنوان مثال: نمازش در اتاق خواب بهتر است از نماز در خانه‌ی بزرگ یا در یکی از گوشه‌هایش است.

نماز در خانه بهتر است از نماز در مسجد است اگر چه رسول الله ﷺ فرموده است:

«لَا تَمْنَعُوا إِمَاءَ اللَّهِ مَسَاجِدَ اللَّهِ»<sup>(۳)</sup>. «کنیزکان الله را از رفتن به مساجد الله باز

ندارید».

۱- احمد، حدیث ۱۹۳۳۸، ۱۹۳۷۴، ابوداود، حدیث ۴۱۷۳، ترمذی، حدیث ۲۸۶۳، نسایی، حدیث ۵۱۱۰ و ر.ک: المشكاة، شماره‌ی ۱۰۶۵.

۲- ابوداود، حدیث ۵۷۰، ابن خزیمه، حدیث ۱۶۸۶، بیهقی در السنن، حدیث ۵۳۹۹ و ر.ک: المشكاة، حدیث ۱۰۶۳.

۳- بخاری، شماره ۸۸۹ و مسلم، حدیث ۹۴۱.

اما ماندن در خانه، پوشش، عفت و پاکدامنی نزد الله از اجر و پاداش بیشتر و بزرگ‌تری برخوردار است.

پس بر زن واجب است که سفارش الله و پیامبرش را اجرا کند و از خانه‌اش بیرون نرود.

عرب گویند: سه چیز زن را حفظ می‌کند: شوهرش، خانه‌اش یا قبرش. خارج شدن زن از خانه یعنی نابودی و تباهی - پناه بر الله.

سومین صفت: فروهشتن چشم و حفظ و نگهداری نفس. الله سبحان می‌فرماید:

﴿وَلَا تُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ﴾ [النساء: ۲۵] «و نه دوست‌گیران پنهانی» یعنی دوستان پنهانی درست همان‌گونه که در کشورهای غربی کافر اتفاق می‌افتد، آنجا که زن باید به جز شوهرش، دوستان دیگری داشته باشد.

الله متعال می‌فرماید: ﴿حَفِظْتُ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ﴾ [النساء: ۳۴] «به پاس آنچه الله [برای آنان] حفظ کرده، اسرار [شوهران خود] را حفظ می‌کنند». او در غیاب شوهرش، جایگاه او را حفظ می‌کند.

رسول الله ﷺ در روز عرفه، حقوق انسان را اعلام داشت، در آن روزی که مبادی و اصول انسانیت و حقوق زن را بیان کرد، فرمود: «کسی که دوست ندارید روی فرش شما ننشیند»<sup>(۱)</sup>. یعنی: در غیاب شما، کسی جز محارمش را به خانه نیاورد.

الله تبارک و تعالی می‌فرماید:

﴿وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ﴾ [النور: ۳۱].

«و به زنان با ایمان بگو: دیدگان خود را [از هر نامحرمی] فرو بندند».

یعنی در هنگام شبهه و شهوت، چشمش را فروهسته دارد و به مردان نگاه نکند.

پس زن باید از زیاد نگاه کردن به مردان خودداری کند.

چهارمین صفت: حفظ زبان از غیبت و سخن چینی.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا يَغْتَابَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّبُّ أَحَدُكُمُ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا

فَكَرِهْتُمُوهُ﴾ [الحجرات: ۱۲].

«و بعضی از شما غیبت بعضی را نکند آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید.»

بیشترین چیزی که در میان زنان رواج دارد - پناه بر الله - غیبت و اشاره کردن و تهمت زدن به دیگران است به ویژه به زنان دیگر.

زن باید زبانش را از چنین گناهان بزرگی که بنا به فرموده‌ی پیامبر اکرم ﷺ او را به آتش می‌افکند، بازدارد و در سخنان و حرف‌هایش راستگو و درست باشد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾﴾ [الأحزاب: ۷۰-۷۱].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای الله را پیشه کنید و سخنی استوار گوید. تا اعمال شما را به صلاح آورد و گناهان‌تان را بر شما ببخشد، و هرکس الله و پیامبرش را فرمان برد قطعاً به رستگاری بزرگی نایل آمده است.»

در حدیث صحیح از رسول اکرم ﷺ آمده است که فرمود: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَاتٌ»<sup>(۱)</sup>. «سخن چین وارد بهشت نمی‌شود». در روایت صحیح دیگری چنین آمده است: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ نَمَامٌ»<sup>(۲)</sup>. «سخن چین وارد بهشت نمی‌شود».

سخن چین کسی است که سخن‌ها را به این طرف و آن طرف می‌برد و زن را نیز در نهی از این کار شریک می‌گرداند، بلکه آنان بیش از مردان به این گناه آلوده می‌شوند و آن منتقل کردن سخنان و سخن‌چینی میان مردم است. پنجمین صفت: گوش ندادن به ترانه و دشنام و هر آنچه در این حکم وارد می‌شود، می‌باشد.

آواز و ترانه نزد تمام علمای اسلام حرام است و کسی که برخی فتوهای بی‌اساس را برای ما حجت قرار می‌دهد، ما با کتاب و سنت برایش دلیل و برهان می‌آوریم. تحریم، در مذهب احناف، مالکی‌ها، شافعی‌ها و حنبلی‌هاست.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [لقمان: ۶].

۱- بخاری، حدیث ۵۹۱۷ و مسلم، حدیث ۲۵۱.

۲- مسلم، حدیث ۲۵۰.

«و از مردم کسی هست که خریدار سخنان بیهوده است تا از راه الله گمراه سازد.»  
 «لَيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَسْتَحِلُّونَ الْحِرَّ وَالْحَرِيرَ وَالْحُمْرَ وَالْمَعَازِفَ»<sup>(۱)</sup>. «در میان امت من افرادی پیدا خواهند شد که زنا، ابریشم، شراب و آلات موسیقی را حلال می‌دانند».

حلال دانستن آن پس از حرام بودنش می‌آید.  
 ابن خزیمه در حدیثی با سندی صحیح آورده است که رسول الله فرمود:  
 «إِنِّي نَهَيْتُ عَنْ صَوْتَيْنِ أَحْمَقَيْنِ فَاجِرَيْنِ: صَوْتُ عِنْدَ نِعْمَةٍ، وَصَوْتُ عِنْدَ مُصِيبَةٍ»<sup>(۲)</sup>.  
 «من از دو صدای احمق و فاجر نهی کردم: یک صدا در وقت نعمت و یک صدا در وقت مصیبت».

کسی که به آواز و ترانه گوش کند، سه مجازات دارد:

- ۱- وحشت و قطع رابطه میان او و الله یگانه.
- ۲- قرآن، ذکر، حدیث نبوی و سیره را دوست نمی‌دارد.
- ۳- الله او را از شنیدن آواز بهشتی محروم می‌سازد.

ابن قیم گوید:

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَيُرْسَلُ رَبُّنَا	رِيحًا تَهْزُ ذَوَائِبَ الْأَغْصَانِ
فَتَسِيرُ أَصْوَاتًا تَلْدُ لِمَسْمَعِ	الْإِنْسَانِ كَالنَّعْمَاتِ بِالْأُورَانِ
يَا خَيْبَةَ الْأَذَانِ لَا تَتَعَوَّضِي	بِلَذَاذَةِ الْأَوْتَارِ وَالْعِيدَانِ

«ابن عباس گوید: پروردگار، نسیمی را می‌فرستد که گیسوان شاخه‌ها را به حرکت می‌آورد، و صداهایی بسان ترانه‌های موزون ایجاد می‌کند، که موجب لذت گوش و شنوایی انسان می‌گردد، ای وای بر گوش‌ها، لذت تار و عود را با این لذت عوض نکنید».

این جزای کسی است که به ترانه و آواز گوش می‌کند و همان‌گونه که علما گفته‌اند، آواز، پیک زناست.

۱- پیش از این تخریح شده است.

۲- پیش از این تخریح شده است.

پس بر زن واجب است که خانه و گوشش را از این ناپاکی و خباثت پاک سازد تا در دنیا و آخرت در ناز و نعمت به سر ببرد.

ششمین صفت: احترام شوهر ادای حقوقش و سعی بر راحتی او و اطاعت وی در آنچه اطاعت الله است.

در حدیثی از رسول الله ﷺ آمده است که فرمود:

«إِذَا صَلَّتِ الْمَرْأَةُ حَمْسَهَا وَصَامَتْ شَهْرَهَا وَأَطَاعَتْ زَوْجَهَا قِيلَ لَهَا: ادْخُلِي الْجَنَّةَ مِنْ أَيِّ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ شِئْتَ»<sup>(۱)</sup>. «وقتی زن نمازهای پنج‌گانه‌اش را بخواند، ماهش را روزه بگیرد و از شوهرش اطاعت کند وارد بهشت پروردگارش می‌شود».

آیا زن می‌خواهد بدون اطاعت از شوهر در آنچه اطاعت از الله است، وارد بهشت شود؟

از جمله موارد اطاعت از شوهر، فراهم آوردن وسایل راحت و آرامش او هنگام بازگشت به خانه است.

- به رویش لبخند بزند.
- اطمینان خاطرش را جلب نماید.
- سر مشکلات و درگیری‌ها را با او باز نکند.
- او را متحمل مخارج سنگین و خارج از توان نسازد.
- در غیاب او اسرارش را حفظ کند.
- هنگام سخن گفتنش، سکوت اختیار نماید.
- فرزندانش را بر اساس اسلام تربیت کند.
- در اوامرش با او مخالفت نکند.

هفتمین صفت: صرفه‌جویی در مخارج زندگی و عدم اسراف در خوراک، پوشاک و مسکن.

خدواند سبحان می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ ط وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ﴿۷۷﴾﴾ [الإسراء: ۲۷].

«چرا که اسراف‌کاران برادران شیطان‌هایند و شیطان همواره نسبت به پروردگارش ناسپاس بوده است».

همچنین می‌فرماید:

﴿وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾ [الأنعام: ۱۴۱].

«زیاده‌روی مکنید که او اسراف‌کاران را دوست ندارد».

همچنین می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ [الفرقان: ۶۷].

«کسانی‌اند که چون انفاق کنند، نه ولخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند، و میان این دو [روش] حد وسط را برمی‌گزینند».

وظیفه‌ی زن است که در امور خود و خانه‌اش صرفه‌جویی کند و شوهر را به دلایل پوچ و بی‌اساس، متحمل آنچه خارج از توان و قدرت اوست، نسازد. شاید خانه‌ای بدون وجود خیلی وسایل جدید، اختراعات جزیی و تکمیل‌کننده، بتواند خوشبخت باشد.

بلکه خرج‌های بیش از حد شوهر و فشار آوردن بر او، مشکلات بسیاری را با همسرش ایجاد می‌کند تا آنجا که ممکن است به جایی برسد که عاقبت خوبی ندارد. زن باید سعی کند باقیمانده‌ی پولش را به جای اینکه در اموری مصرف کند که روز قیامت به خاطرش بازخواست خواهد شد، صرف صدقاتی کند که نزد الله پس انداز می‌شود.

معاویه رضی الله عنه به عایشه ام‌المؤمنین، در یک روز صد هزار درهم داد. او همه را صدقه داد و خودش را فراموش کرد. او در آن روز روزه بود و با آب و خرما افطار نمود. هشتمین صفت: عدم تشبیه به مردان.

زن نباید در راه رفتن، سخن گفتن، لباس پوشیدن یا در هر آنچه مخصوص مردان است، خود را شبیه آنان گرداند. خلقت الله را نیز نباید تغییر دهد. الله زنانی که خود را شبیه مردان می‌کنند، لعنت نموده است <sup>(۱)</sup>. همچنین «واصله» و «مستوصله» را نیز لعنت نموده است <sup>(۲)</sup>.

واصله کسی است که برای فریفتن و نشان دادن به مردم که مویش بلند است، چیزی به مویش وصل کند و مستوصله کسی است که این کار را درخواست نماید.

۱- بخاری، حدیث ۵۷۵۱ و احمد، حدیث ۲۲۷۱، ۳۱۴۹.

۲- بخاری، حدیث ۵۷۹۵، ۵۷۹۶ و مسلم، حدیث ۵۵۲۳.

«نامصه» و «متنصه» را نیز لعنت کرده است<sup>(۱)</sup>. کسانی که موی ابروی خود را می‌کنند و آن را باریک و نازک می‌کنند، همان‌گونه که برخی از زنان این کار را می‌کنند - الله آنان را هدایت کند. همین‌طور «الواشمه» و «المستوشمه» را لعنت نموده است<sup>(۲)</sup>. کسی که برای زیبایی سوزنی را که حاوی جوهر سیاه یا قرمز است در گونه یا بینی خود فرو کند.

همچنین «المتفلجه» را لعنت نموده است<sup>(۳)</sup>. کسی که میان دندان‌هایش فاصله می‌اندازد، چرا که تمام اینها تغییر حلال است، خود را بیاراید، بدون اینکه از محرماتی که الله و پیامبر اکرم ﷺ از آن نهی نموده است، استفاده کند.

نهمین صفت: بر طاعات، نماز، روزه و صدقه‌ی نافله مداومت ورزد. **بله!** ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ [البقرة: ۲۸۶] «الله هیچ‌کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند».

زیرا مشغولیت‌های زن در خانه به ویژه با فرزندان بسیار زیاد است. ولی نباید بهره‌اش را از عبادات به خصوص قرآن و ذکر فراموش کند، زیرا این دو بر زبان سبک و در ترازوی اعمال سنگین است.

این کار جز با تنظیم وقت و سعی بر عدم هدر دادن آن حاصل نمی‌شود، به ویژه در زمان آرامش و سکوت صبح‌گاهان و هنگامی که فرصت برایش مهیاست.

متمركز شدن بر امور عبادت بدان معنا نیست که زن در خانه تبدیل به راهبه‌ای شود که چیزی جز جانمازش را نمی‌شناسد و با این کار به بهانه‌ی طاعت و عبادت، حقوق شوهرش را پایمال کند.

نه! هر چیزی جایگاهی دارد.

بلکه باید بر عبادات مداومت ورزد و سعی کند حقوق شوهرش را ادا نماید و با خوشبویی، زیبایی و نظافت به استقبال شوهرش برود.

۱- بخاری، حدیث ۴۷۶۶، ۵۷۹۴، ۵۸۰۲ و مسلم، حدیث ۵۵۲۸.

۲- همان.

۳- همان.

یکی از شعرا در مدح و ستایش همسرش گوید:

تَضَوَّعَ مِسْكَاً بَطْنُ نَعْمَانَ أَنْ مَشَتْ بِهِ زَيْنَبُ فِي نِسْوَةِ عَطْرَاتِ

«شکم نعمان عطر بخش می‌کند اگر زینب با آن در میان زنانی که عطر زده‌اند راه

برود».

نفس بر حب خوشبویی و زیبایی آفریده شده است و زن مسلمان باید این را بفهمد.

دهمین صفت: زن باید امر به معروف و نهی از منکر نماید و در میان زنان دعوتگری

به سوی خیر و نیکی باشد.

زیرا مردان نمی‌توانند زنان را دعوت نمایند و با آنان خلوت نمایند و به

مشکلاتشان پی ببرند.

اما زن می‌تواند در میان زنان باشد، زیرا یکی از همجنسان‌شان است. پس می‌تواند

در آنها تأثیر گذار باشد و آنان را با سخن، هدیه، نامه و غیره به سوی خیر و خوبی

بکشاند.

برای خود و تمام مسلمانان از الله متعال توفیق و سربلندی را مسألت دارم و از او

می‌خواهم همسران و فرزندان ما را اصلاح کند و آنان را نور چشمی برای ما بگرداند.

والله أعلم، وصلى الله على نبينا محمد وآله وصحبه وسلم.

\*\*\*





## ناسپاسی شوهر را نکنید

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على أشرف المرسلين نبينا محمد وآله وصحبه  
أجمعين.

أما بعد...

از ابن عباس رضي الله عنهما آورده است که گفت: رسول الله ﷺ فرمود:

«أُرِيْتُ النَّارَ فَإِذَا أَكْثَرُ أَهْلِهَا النِّسَاءُ يَكْفُرْنَ» قِيلَ: أَيَكْفُرْنَ بِاللَّهِ؟ قَالَ: «يَكْفُرْنَ  
الْعَشِيرُ، وَيَكْفُرْنَ الْإِحْسَانَ، لَوْ أَحْسَنْتَ إِلَى إِحْدَاهُنَّ الدَّهْرَ ثُمَّ رَأَتْ مِنْكَ شَيْئًا، قَالَتْ: مَا  
رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ» «دوزخ به من نشان داده شد، دیدم که بیشتر اهل دوزخ، زنان  
هستند. زیرا ناسپاسی می کنند»

سؤال شد: آیا از الله ناسپاسی می کنند؟

فرمود: «از شوهران شان ناسپاسی می کنند. [یعنی خدمت و محبت شوهران خود را  
نادیده می گیرند]. اگر تمام عمر به همسرت خدمت کنی، ولی یک بار از شما، چیزی  
(خلاف میلش) مشاهده کند، می گوید: من هرگز از تو خیری ندیده‌ام»<sup>(۱)</sup>.

این حدیث مناسبتی دارد و آن اینکه رسول الله ﷺ برای امامت نماز عید، خارج  
شد.

همیشه برای خواندن نماز عید، مدتی صبر می کرد تا خورشید به اندازه‌ی نيزه‌ای  
بالا رود سپس لباسش را می پوشید، لباس زیبایی و تواضع و نزد مردمی که منتظرش  
بودند، می رفت.

او با مقدم مبارک و بهجت انگیزی که چشم را آکنده از بزرگی و جلالت نموده بود  
و دل را به وحشت می افکند، آنان را کمی منتظر گذاشت و در میان مردم از وحیی که  
الله از آسمان نازل کرده بود، سخن گفت.

وقتی سخنانش تمام شد در گوشه‌ی مصلی، نزد زنان رفت و این دال بر عدم اختلاط است.

همچنین آموزشی است مبنی بر این که زن مسلمان در مجالس و کنفرانس‌های خیر و نیکی حضور یابد و به سخنان مفید، درس‌های اسلامی و کلاس‌های با ارزش گوش فرا می‌دهد.

این از مسایل بسیار مهم است، ولی به شرط این که چشمش را فروهسته دارد، تقوای پروردگار را پیشه نماید و در غیاب شوهر، مقامش را حفظ نماید.

رسول الله ﷺ در حدیث ام عطیه در صحیح بخاری به زنان حائضه و دختران در خانه فرمان داده است که روز عید، از خانه بیرون روند<sup>(۱)</sup>. زن حائضه در گوشه‌ای از مصلی می‌نشیند و در دعای مسلمانان شرکت می‌کند و به موعظه و خطبه گوش فرا می‌دهد و این امر دال بر آن است که زن حائضه وارد مسجد یا مصلابی که مردم در آن نماز می‌خوانند، نمی‌شود.

ابوداود حدیثی دارد مبنی بر این که نماز زن در خانه‌اش بهتر از نماز در مسجد است<sup>(۲)</sup>.

عایشه رضی الله عنها آنگونه که در صحیح بخاری آمده است، گوید: اگر رسول الله ﷺ کارهایی را که زنان پس از او انجام می‌دهند می‌دید، آنان را بسان زنان بنی اسرائیل منع می‌کرد<sup>(۳)</sup>.

اگر عایشه صحنه‌های امروزی را می‌دید، چه می‌شد؟! اگر این همه خود آرایی، اختلاط، ضعف ایمان، شناخت کم از سنت و شریعت را می‌دید، چه می‌شد؟! از الله متعال عافیت و سلامتی را مسألت داریم.

پیامبر ﷺ نزد مردم رفت و در میان‌شان صحبت کرد، وقتی سخنانش تمام شد، به بلال بن رباح که مؤذنش بود، فرمود: «بیا با هم نزد زنان برویم».

او نزد زنان رفت و با همان موعظه‌ی قبلی، آنان را پند و نصیحت نمود.

پس از حمد و ستایش الله و سلام و درود بر پیامبرش فرمود:

۱- بخاری، شماره ۹۶۹.

۲- پیش از این تخریح شده است.

۳- بخاری، حدیث ۸۶۰ و مسلم، حدیث ۹۵۰.

«صدقه بدهید که من شما را بیشتر ساکنان آتش دیدم».

زنی از میان زنها برخاست و گفت: چرا ما بیشترین اهل آتش هستیم؟ چه دلیلی بر این امر دلالت دارد و علتش چیست؟

این بیانگر آن است که طالب علم باید بحث و بررسی کند و اگر زن مسلمان موضوعی را متوجه نشد، باید از عالم بی‌رسد و درخواست فتوا نماید.  
پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«تُكْفِرَنَّ اللَّعْنُ، وَتَكْفُرَنَّ الْعَشِيرُ، مَا رَأَيْتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلِ وَدِينٍ أَذْهَبَ لِلْبَّ الرَّجُلِ الْحَازِمِ مِنْ إِحْدَاكُنَّ»<sup>(۱)</sup>. «به خاطر این که شما به کثرت نفرین می‌کنید و از شوهران‌تان نافرمانی می‌نمایید و ناسپاسی می‌کنید و هیچ ناقص عقل و دینی نمی‌تواند مانند شما، مردان عاقل را فریب بدهد».

در این هنگام زنان با زیور آلات و هر آنچه داشتند، صدقه دادند و بلال نیز لباسش را پهن کرد، زیرا اینها برای بیت‌المال مسلمانان است.

این امر نیز بیانگر آن است که زن مسلمان با سخنان، پول و زیورآلاتش مشارکت می‌کند و چیزی جز آنچه نزد الله متعال پیش فرستاده است، برایش باقی نمی‌ماند و زیورآلات و گنجینه‌های واقعی، ادب، پرهیزگاری و پاکدامنی است.

منظور پیامبر ﷺ از «ناقص عقل و دین» این است که شهادت او همراه یک زن دیگر معادل یک شهادت مرد است، زیرا او فراموشکار است و به مسایل خانه و کارهایی که به او مربوط می‌شود، رسیدگی می‌کند و این امر باعث فراموشی و ضعف یادآوری می‌گردد.

نقصان دین نیز به خاطر حیض است که نماز و روزه را از او ساقط می‌گرداند. در اینجا منظور، چیزی نیست که برخی از مردم گمان می‌کنند و اینکه در آن نکوهش زنان است. این چطور ممکن است در حالی که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ ط  
بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ﴾ [آل عمران: ۱۹۵].

«پس، پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد [و فرمود که:] من عمل هیچ صاحب عملی از شما را، از مرد یا زن، که همه از یکدیگرید، تباہ نمی‌کنم».

چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که در میان آنان دانشمندان، فضلان، پرهیزگاران و نیکوکاران وجود دارد.

مِنَّا الْفَوَاطِمُ رَبَّاتُ الْعُلَا وَلَنَا  
كُلُّ الزَّيَانِبِ هُمْ أَهْلٌ وَأَخْدَانُ  
وَاللَّهُ لَوِ أَنْصَفَ التَّارِيخِ أُمَّتَنَا  
لَسَجَّلَ الْمَجْدَ عَذْبًا وَهُوَ سَهْرَانُ

«در میان ما فاطمه‌ها وجود دارند که تربیت کننده‌ی والا مقام‌ها بودند و تمام زینب‌ها که از ما و دوستان ما هستند، به الله سوگند اگر تاریخ انصاف را در مورد امت ما رعایت کند، شب‌ها بیدار می‌ماند و مجد و عظمت را به شیرینی ثبت می‌کرد».

از اینها گذشته، پیامبر اکرم ﷺ همراه زنان در نقش‌های بسیاری زندگی کرد، او پدر بود و چند دختر داشت، برادر بود و چند خواهر داشت، شوهر بود و چند همسر داشت و از نزدیکان بود و عمه و خاله داشت.

از جمله مسایل جدید و تازه:

**اول:** فضل و برتری صدقه‌ی زنان و همچنین مردان و اینکه از آتش رهایی می‌بخشد.

ای فرزندان «لا اله الا الله» و ای نوادگان محمد فرستاده‌ی الله! صدقه بدهید. صدقه چیست؟ صدقه هیچ مرز پایین و بالایی ندارد. پایین‌ترین مقدار صدقه، لبخند، سخن نیکو و برداشتن موجبات آزار و اذیت از سر راه می‌باشد. اما در مورد بالاترین مقدار صدقه، به این فرمایش الهی گوش کن:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ  
سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضْعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَسِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۶۱].

«مَثَل [صدقات] کسانی که اموال خود را در راه الله انفاق می‌کنند همانند دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه‌ای صد دانه باشد و الله برای هرکس که بخواهد [آن را] چند برابر می‌کند، و الله گشایشگر داناست».

و در حدیث صحیحی از رسول الله ﷺ آمده است که فرمود:

«وَالصَّدَقَةُ تُطْفِئُ الحَطِيطَةَ»<sup>(۱)</sup>. «صدقه گناه را خاموش می‌کند».

۱- احمد، حدیث ۲۱۶۳۹، ۲۱۷۵۶، ترمذی، حدیث ۲۶۸۳، نسایی در الکبری، حدیث ۱۱۲۸۹، ابن ماجه، حدیث ۴۰۵۹ و ر.ک: المشكاة، حدیث ۲۹.

در حدیث دیگری از پیامبر ﷺ آمده است که فرمود:

«مَنْ تَصَدَّقَ بِعَدْلِ تَمْرَةٍ مِنْ كَسْبِ طَيِّبٍ، وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الطَّيِّبَ، وَإِنَّ اللَّهَ يَتَقَبَّلُهَا بِيَمِينِهِ، ثُمَّ يُرِيهَا لِصَاحِبِهِ، كَمَا يُرِيَّ أَحَدَكُمْ فَلَوْهٗ، حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ الْجُبْلِ»<sup>(۱)</sup>. «الله فقط از مال حلال، صدقه قبول می‌کند، و هرکس به اندازه‌ی یک دانه خرما، از مال حلال، صدقه دهد، الله آن را در دست راست خود می‌گیرد و برای صاحبش چنان پرورش می‌دهد «بزرگ می‌کند» که شما کره اسب خود را پرورش می‌دهید تا اینکه آن دانه‌ی خرما، به اندازه‌ی یک کوه شود».

در حدیث صحیح دیگری آمده است که فرمود:

«كُلُّ امْرِئٍ فِي ظِلِّ صَدَقَتِهِ يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ»<sup>(۲)</sup>. «هر شخص در سایه‌ی صدقاتش است تا اینکه در میان مردم داوری شود».

و احادیث دیگر از جمله حدیثی که در صحیحین آمده است که فرمود:

«مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ، إِلَّا مَلَكَانِ يَنْزِلَانِ، فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُنْفِقًا خَلْفًا، وَيَقُولُ الْآخَرُ: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُنْسِكًا تَلْفًا»<sup>(۳)</sup>. «هر روزی که بندگان، صبح می‌کنند، دو فرشته از آسمان نازل می‌شود. یکی می‌گوید: یا الله! به کسی که در راه تو انفاق می‌کند، عوض بده و دیگری می‌گوید: یا الله! به کسی که از انفاق، خودداری می‌کند، ضرر و زیان برسان».

صدقه انواع و اقسام بسیاری دارد که بزرگ‌ترین و والاترینش، بنا بر گفته‌ی ابن قیم، صدقه با علم، سپس صدقه با نفس است، بدین ترتیب که خونت در راه الله ریخته شود و روح را به الله بفروشی.

يَجُودُ بِالنَّفْسِ أَنْ صَنَّ الْبَخِيلُ بِهَا... وَالْجُودُ بِالنَّفْسِ أَقْصَى غَايَةِ الْجُودِ

«او جانش را می‌بخشد اگر بخیل، از بخشش آن بخل می‌ورزد، بخشش و عطای جان، بزرگ‌ترین سخاوت است».

۱- بخاری، حدیث ۱۳۹۰، ۷۲۶۴ و مسلم، حدیث ۲۲۹۶ و «فلو» همان کره اسب است.

۲- احمد، حدیث ۱۷۰۰۶، ابن خزیمه، حدیث ۲۴۱۶، ابن حبان، حدیث ۳۲۷۶، بیهقی در سننش، حدیث ۷۷۷۳، و حاکم، حدیث ۱۵۵۰.

۳- بخاری، حدیث ۱۴۲۳ و مسلم، حدیث ۲۲۸۹.

از جمله انواع صدقه، صدقه با وقت است. برخی از افراد نیکوکار صالح را می‌بینیم که شبانه روز وقت‌شان را صرف مسلمانان می‌کنند، نه استراحتی دارند و نه خوابی، بلکه همه را صرف مسلمانان می‌نمایند.

مُتَمِّمٌ بِالنَّدَى لَوْ قَالَ صَاحِبُهُ هَبْ لِي فِدَيْتَ كَرَى عَيْنَيْكَ لَمْ يَنْمِ

گوید: اگر خواب چشمانش را بخواند، به خاطر کرم و بخشش هرگز نمی‌خواند. این از ویژگی‌های جوان‌مردان است که وقت‌شان را می‌بخشند و در اختیار دیگران قرار می‌دهند.

از دیگر انواع آن، بخشش مال است، بدین ترتیب که در هرگونه نیاز و احتیاجی انفاق کنی.

رسول الله ﷺ زن را به صدقه دادن بسیار سفارش نموده است زیرا برخی از زنان پست صفتند، بسیار لعنت، دشنام و ناسزا می‌گویند و این از گناهای است که فقط صدقه می‌تواند جایش را بگیرد. پیامبر ﷺ، زنان را متوجه این مطلب نمود که او می‌تواند از لباس، طلا، مال و ثروت و کار نیکش صدقه دهد و پاداش آن را نزد الله تبارک و تعالی خواهد یافت.

وقتی پیامبر الله ﷺ در مصلی، به دادن صدقه فرمان داد - این حدیث در صحیحین آمده است - زینب همسر عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نیز در میان حاضران نشسته بود. او برخاست و پس از شنیدن موعظه به خانه رفت و زیورآلات و طلا و نقره‌اش را برداشت و از خانه خارج شد. ابن مسعود او را در راه دید و گفت: به کجا می‌روی؟ او گفت: می‌روم تا آنها را صدقه بدهم. ابن مسعود گفت: من و فرزندت به این صدقه مستحق‌تریم.

او گفت: نه، تا وقتی که از رسول الله بپرسم. او به خانه‌ی رسول الله ﷺ رفت و بلال، جلوی در نگهبانی می‌داد. زینب به بلال گفت: می‌خواهم با رسول الله ملاقات کنم. گفت: تو که هستی؟ گفت: من زینب همسر ابن مسعود هستم.

این دال بر آن است که دانستن نام زنان در اسلام، در صورتی که زن عاقل، باحجاب و خردمند باشد، ایرادی ندارد.

بلال رضی الله عنه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و گفت: زینب از شما اجازه‌ی ورود می‌خواهد - در مدینه حدوداً هفت زینب بود. پیامبر لبخندی زد و فرمود: «کدام زینب» او گفت: زینب همسر ابن مسعود.

زینب نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و در این باره از او پرسید، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «ابن مسعود راست گفت. همسر و فرزندات مستحق‌ترین کسان نسبت به صدقات هستند». او زیورآلاتش را به شوهر فقیرش داد<sup>(۱)</sup>.

این بیانگر آن است که زن باید زکات مالش را به شوهر فقیرش بدهد و این فتوای علماست.

**دوم:** این گفته رسول الله: «ناسپاسی شوهران‌شان را می‌کنند». کفران، مصدر است به معنای پوشاندن.

گویند: «كَفَرْتُ النَّبَاتَ فِي الْأَرْضِ» یعنی گیاه را در زمین پوشاندم و «كَفَرَ الْمَعْرُوفَ» یعنی پوشاندن نیکی.

کافر بدین خاطر چنین نامیده شده است زیرا نیکی الله و آیات و نشانه‌های الهی را انکار نموده است. الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿يُعِجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾ [الفتح: ۲۹].

«برخی از مفسران گویند: «کفار» همان کشاورزان‌اند، زیرا آنان گیاه را در زمین مخفی می‌کنند و آن را با خاک می‌پوشانند.

دیگران گفته‌اند: منظور از «کفار» همان کافران معروف است، کسانی که الله، پیامبر و روز قیامت را انکار کرده‌اند.

«الْعَشِير» همان شوهر است و از کلمه‌ی معاشرت و همنشینی گرفته شده است. الله متعال می‌فرماید: ﴿عَاثِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [النساء: ۱۹] «و با آنها به شایستگی رفتار کنید» از جمله علل وارد شدن به آتش، انکار نیکی شوهر از جانب همسر است.

چنین انکاری از طبیعت و سرشت زنان است - جز کسی که الله به آنان رحم کند - پس نیکی‌ها و کارهای هرگز او را راضی و خشنود نمی‌سازد مگر اینکه زنی صالح، باتقوا و عبادت‌گزار باشد.

۱- این حدیث پیش از این از ابی سعید خدری رضی الله عنه روایت شد و در بخاری نیز از زینب همسر عبدالله روایت شده است، حدیث ۱۴۴۸ و مسلم، حدیث ۲۲۷۱.



حکمت الله ایجاب نمود که پیامبر ﷺ در خانه‌اش با هم و غم، غیرت، مشکلات و رویدادهای زن زندگی کند. او نه زن داشت و درون و افکارشان را شناخت و از حال و روز مردم مطلع شد.

مردی نزد او آمد و از همسرش شکایت کرد. پیامبر ﷺ فرمود: «آنان شری غالب برای غلبه‌کننده هستند»<sup>(۱)</sup>. یعنی زنان همواره چیزه و غالب هستند اگرچه که تو بارها و بارها سعی و تلاش کنی.

ابو ایوب رضی الله عنه به دیدار عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در خانه‌اش رفت، او یکی از پرهیزگاران صحابه است، با این حال دید بر دیوارهای خانه‌اش پرده‌های زیبا آویزان است و این همه رفاه و تجملاتش را انکار نمود. ابن عمر گفت: در این امر، زنان بر ما چیره گشتند ای ابو ایوب!

مردی نزد عمر بن خطاب آمد تا از همسرش شکایت کند. وقتی به در نزدیک شد صدای همسرش را شنید که از صدای عمر بلندتر بود! او با خود گفت: «ای بنده‌ی الله یاریگر، نزد تو آمدم تا مرا یاری دهی، تو خود ای بنده‌ی الله یاریگر، نیاز به یاری رسانی داری؟!»

او در زد و این مطلب را به او گفت. عمر مردی با حکمت بود پس گفت: زندگی با نیکی می‌گذرد، او همسر من است، برایم نان می‌پزد، لباسم را می‌شوید، به من خدمت می‌کند و اگر من با او لطیف و مهربان نباشم، هرگز نمی‌توانستیم سال‌ها در کنار هم زندگی کنیم. یا آن‌گونه که او فرمود.

پس باید زن را با ملایمت و نرمی نصیحت کرد و رفتارش را تحمل نمود.

در حدیث صحیحی آمده است که رسول الله ﷺ به خانه‌ی فاطمه دخترش آمد تا ببیند علی کجاست. او گفت: او را خشمگین نکردم و او از خانه بیرون رفت<sup>(۲)</sup>. یعنی فاطمه و علی با هم بگو مگو کرده‌اند.

آنها علی و فاطمه هستند، پس دیگران چه کنند؟!

زن باید در مورد شوهرش از الله بترسد. در حدیث صحیحی از ابی امامه از رسول الله ﷺ آمده است که فرمود:

۱- احمد شماره‌ی ۶۸۶۷.

۲- بخاری، حدیث ۴۳۶ و مسلم، حدیث ۶۱۸۲.

«إِذَا صَلَّتِ الْمَرْأَةُ حَمْسَهَا وَصَامَتْ شَهْرَهَا وَأَطَاعَتْ زَوْجَهَا دَخَلَتْ جَنَّةَ رَبِّهَا»<sup>(۱)</sup>.  
 «وقتی زن نمازهای پنج‌گانه‌اش را بخواند، ماهش را روزه بگیرد و از شوهرش اطاعت کند وارد بهشت پروردگارش می‌شود».

یا آن‌گونه که رسول الله ﷺ فرمود.

هیچ نیکی را انکار نکن زیرا پست فطرت‌ترین مردم کسی است که نیکی را انکار می‌کند و به همین خاطر نزد عرب‌ها او را «لثیم» یعنی «پست و فرومایه» گویند.

إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتْهُ وَإِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّئِيمَ تَمَرَّدَا

«اگر نسبت به انسان بزرگوار، بذل و بخشش داشته باشی، او را به دست آورده‌ای، و

اگر نسبت به انسان پست و فرومایه بخشش کنی، او سرکشی و طغیان می‌کند».

نفرت‌انگیزترین مردم نزد مردم، کسی است که نیکی را انکار نماید و احسان‌شان را از یاد می‌برد و کرم و بخشش آنان را به دست فراموشی و غفلت می‌سپارد. حال چه رسد به کسی که نسبت به همسرش بزرگواری‌های بسیاری داشته است؟

**سوم:** رسول الله ﷺ زنان را مورد خطاب قرار داده است و در جلسات خصوصی و عمومی با آنان سخن می‌گفت.

اسما دختر زید نزد او آمد و گفت: ای رسول الله، مردان در مورد تو بر ما چیره گشته‌اند، همراه تو حج می‌کنند، به عمره می‌روند و در کنار تو جهاد می‌کنند پس روزی را هم برای ما در نظر بگیر.

پیامبر ﷺ رویش را گرداند و به صحابه گفت: «آیا سخنرانی‌ای بهتر از این شنیده‌اید».

و روز دوشنبه را برای‌شان در نظر گرفت<sup>(۲)</sup>.

رسول الله ﷺ به طور مستقیم از زنان بیعت می‌گرفت همان‌گونه که در حدیث صحیحی آمده است که هند دختر عتبه آمد تا با پیامبر ﷺ بیعت کند. رسول الله ﷺ برای بیعت با آنان چند شرط داشت از جمله این که در هیچ کار نیکی از او نافرمانی نکنند، حقوق زناشویی را ادا کنند و از این موارد.

۱- احمد، حدیث ۱۶۷۳ و ر.ک: المشكاة، حدیث ۳۲۵۴.

۲- بخاری در حدیثی شبیه آن، حدیث ۱۰۱، ۷۱۴۶ و مسلم، حدیث ۶۶۵۱.

پیامبر اکرم ﷺ به پرسش‌هایشان گوش می‌داد و بدان پاسخ می‌گفت. آنان نیز از فهم و درک مسایل دین شرم و حیا نمی‌کردند. در احادیث، پرسش‌های بسیار زنان از رسول الله ﷺ آمده است.

مانند فاطمه دختر ابی حبیبش، حمنه دختر جحش، هند دختر عتبه، ام انس ؓ و دیگران. آنان درباره‌ی مسایل خصوصی خود از او سؤال می‌کردند و او نیز به آنان گوش فرا می‌داد و بدون هیچ ناراحتی و انزجاری به آنان پاسخ می‌گفت.

بنابراین بر هر عالمی واجب است که قسمتی از وقتش را برای زنان در نظر بگیرد، آنان را موعظه و نصیحت کند، به مسایل خصوصی زندگی آنان مانند مسایل حیض، نفاس و مانند آن پاسخ گوید، چرا که اسلام هم برای مرد است و هم برای زن و محدود به گروه خاصی نمی‌شود.

سومین مسأله‌ای که هر زن باید بداند - و آن را پیش از این بیان کرده‌ام - رفتار و اطاعت در کارهای نیک را بهبود بخشد، نفس خود و اموال شوهرش را حفظ کند، پس کسی را که شوهرش راضی نیست به خانه نیاورد، خود را آرایش نکند، بدحجابی نکند، پنهانی به او خیانت نکند. اگر چنین کند، به بدترین وجه به او بدی کرده است و پیوند رحم و ارتباط زناشویی میان خود و او را از بین برده است و ما از این کار زن به الله پناه می‌بریم چرا که الله در این باره می‌فرماید:

﴿حَفِظْتُ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ﴾ [النساء: ۳۴].

«[و] به پاس آنچه الله [برای آنان] حفظ کرده است، اسرار [شوهران خود] را حفظ می‌کنند».

زنی که در پنهان، الله را حاضر و ناظر می‌داند و مراقبت الله را احساس می‌کند، در خفا خود و اموال شوهرش را نیز حفظ می‌نماید.

اما حقوق زن؛ برخی از حقوق زن رحمت و مهربانی با او، لطافت، پوشاک، نفقه و یاری او بر طاعت الله ﷻ، ادای حقوقش به موقع و صبر و بردباری در برابر او می‌باشد، چرا که او از دنده‌ای خمیده آفریده شده است.

والله أعلم و صلی الله علی نبینا محمد وآله وصحبه وسلم.

## حدیث ام زرع

بخاری گوید: سلیمان بن عبدالرحمن و علی بن حجر به ما گفته‌اند: عیسی بن یونس به ما گفته است، هشام بن عروه از عبدالله بن عروه از عایشه روایت کرده است که او گفت:

یازده زن نشستند و با یکدیگر، عهد و پیمان بستند که هیچ چیز از احوال شوهران‌شان را کتمان نکنند.

«قَالَتِ الْأُولَى: زَوْجِي لِحُمِّ جَمَلٍ عَثَّ، عَلَى رَأْسِ جَبَلٍ: لَا سَهْلٍ فَيُرْتَقَى وَلَا سَمِينٍ فَيُنْتَقَلُ، قَالَتِ الثَّانِيَةُ: زَوْجِي لَا أَبْتُ حَبْرَهُ، إِنِّي أَخَافُ أَنْ لَا أَدْرَهُ، إِنَّ أَدْرَهُ أَدْرُهُ عَجْرَهُ وَبُجْرَهُ، قَالَتِ الثَّلَاثَةُ: زَوْجِي الْعَشَنُّ، إِنَّ أَنْطِقُ أُطَلِّقُ وَإِنْ أَسْكُتُ أَعْلَقُ، قَالَتِ الرَّابِعَةُ: زَوْجِي كَلِيلُ تِهَامَةَ، لَا حَرٌّ وَلَا قُرٌّ، وَلَا مَخَافَةٌ وَلَا سَامَةٌ، قَالَتِ الْخَامِسَةُ: زَوْجِي إِنْ دَخَلَ فِهْدٌ، وَإِنْ خَرَجَ أَسَدٌ، وَلَا يَسْأَلُ عَمَّا عَهْدَ، قَالَتِ السَّادِسَةُ: زَوْجِي إِنْ أَكَلَ لَفٌّ، وَإِنْ شَرِبَ اشْتَفَّ، وَإِنْ اضْطَجَعَ التَّفُّ، وَلَا يُوَلِّجُ الْكَفَّ لِيَعْلَمَ الْبَثَّ. قَالَتِ السَّابِعَةُ: زَوْجِي عَيَايَاءُ - أَوْ عَيَايَاءُ - طَبَاقَاءُ، كُلُّ دَاءٍ لَهُ دَاءٌ، شَجَاكَ أَوْ فَلَكَ أَوْ جَمَعَ كُلًّا لَكَ، قَالَتِ الثَّامِنَةُ: زَوْجِي الْمَسُّ مَسُّ أَرْنَبٍ، وَالرَّيْحُ رِيحُ زَرْنَبٍ، قَالَتِ الثَّاسِعَةُ: زَوْجِي رَفِيعُ الْعِمَادِ، طَوِيلُ النَّجَادِ، عَظِيمُ الرَّمَادِ، قَرِيبُ الْبَيْتِ مِنَ النَّادِ، قَالَتِ الْعَاشِرَةُ: زَوْجِي مَالِكٌ وَمَا مَالِكٌ، مَالِكٌ خَيْرٌ مِنْ ذَلِكَ، لَهُ إِبِلٌ كَثِيرَاتُ الْمَبَارِكِ، قَلِيلَاتُ الْمَسَارِحِ، وَإِذَا سَمِعَنَ صَوْتَ الْمِزْهَرِ، أَيَقَنَّ أَنَّهُنَّ هَوَالِكٌ، قَالَتِ الْحَادِيَةَ عَشْرَةَ: زَوْجِي أَبُو زَرْعٍ، وَمَا أَبُو زَرْعٍ، أَنَاسٌ مِنْ حُلِيِّ أُذُنِي، وَمَلَأٌ مِنْ شَحْمِ عَضُدِي، وَبَجَحِي فَبَجَحْتُ إِلَيَّ نَفْسِي، وَجَدَنِي فِي أَهْلِ غُنَيْمَةِ بِشَقٍّ، فَجَعَلَنِي فِي أَهْلِ صَهِيلٍ وَأَطِيظٍ، وَدَائِسٍ وَمُنَقٍّ، فَعِنْدَهُ أَقُولُ فَلَا أَقْبَحُ، وَأَرُفُدُ فَأَتَصَبَّحُ، وَأَشْرَبُ فَأَتَقْتَحُ، أُمُّ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا أُمُّ أَبِي زَرْعٍ، عَكُومُهَا رَدَاخٌ، وَبَيْتُهَا فَسَاحٌ، ابْنُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا ابْنُ أَبِي زَرْعٍ، مَضْجَعُهُ كَمَسَلِ شَطْبَةٍ، وَبُشْبَعُهُ ذِرَاعُ الْحُفْرَةِ، بِنْتُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا بِنْتُ أَبِي زَرْعٍ، طَوْعُ أَبِيهَا، وَطَوْعُ أُمَّهَا، وَمِلْءُ كِسَائِهَا، وَغَيْظُ جَارِيَتِهَا، جَارِيَةُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا جَارِيَةُ أَبِي زَرْعٍ، لَا تَبْتُ حَدِيثَنَا تَبِيثًا، وَلَا تُنْقُتْ مِيرَتَنَا تَنْقِيًا، وَلَا تَمْلَأُ بَيْتَنَا تَعْشِيشًا،

قَالَتْ: خَرَجَ أَبُو زُرْعٍ وَالْأَوْطَابُ تُمَخَّضُ، فَلَقِيَّ امْرَأَةً مَعَهَا وَلَدَانِ لَهَا كَالْفَهْدَيْنِ، يَلْعَبَانِ مِنْ تَحْتِ حَصْرِهَا بِرُمَانَتَيْنِ، فَطَلَّقَنِي وَنَكَحَهَا، فَنَكَحْتُ بَعْدَهُ رَجُلًا سَرِيًّا، رَكِبَ شَرِيًّا، وَأَخَذَ حَظِيًّا، وَأَرَاخَ عَيًّا نَعْمًا ثَرِيًّا، وَأَعْطَانِي مِنْ كُلِّ رَائِحَةٍ زَوْجًا، وَقَالَ: كُلِّي أُمَّ زُرْعٍ وَمِيرِي أَهْلِكَ، قَالَتْ: فَلَوْ جَمَعْتُ كُلَّ شَيْءٍ أَعْطَانِيهِ، مَا بَلَغَ أَصْعَرَ آنِيَةِ أَبِي زُرْعٍ، قَالَتْ عَائِشَةُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «كُنْتُ لِكَ كَأَبِي زُرْعٍ لِأُمَّ زُرْعٍ». «اولی گفت: شوهرم مانند شتر لاغری است که بالای کوهی قرار دارد. نه هموار است که به آن صعود شود و نه گوشت چاقی دارد که به خانه‌ها برده شود «یعنی بد اخلاق است و ویژگی مثبتی ندارد که مردم به او مراجعه کنند».

**دومی گفت:** من اسرار شوهرم را فاش نمی‌کنم، زیرا می‌ترسم که به اتمام نرسد و اگر از او سخن بگویم، همه‌ی عیوبش را ذکر می‌نمایم.

**سومی گفت:** شوهرم فرد قد بلندی است که اگر حرف بزنم، طلاقم می‌دهد و اگر سکوت کنم، مرا معلق می‌گذارد. «به جز بدی، هیچ حسنی ندارد».

**چهارمی گفت:** شوهرم مانند شب سرزمین تهمامه، معتدل است، نه بسیار سرد است و نه بسیار گرم. ترس و وحشتی از او ندارم. «چون خوش اخلاق است «و همنشینی با وی، ملال آور نیست».

**پنجمی گفت:** شوهرم هنگامی که وارد خانه می‌شود، مانند یوزپلنگ است «زیاد می‌خوابد». و هنگامی که از خانه بیرون می‌رود، مانند شیر است «بسیار شجاع است». و از مال و اموالی که در خانه وجود دارد، نمی‌پرسد.

**ششمی گفت:** شوهرم هنگام خوردن، همه چیز را می‌خورد و هیچ چیز باقی نمی‌گذارد و اگر آب بنوشد، تا ته می‌نوشد و ظرف را خالی می‌کند. و هنگام خوابیدن، خود را یک گوشه می‌پیچد و می‌خوابد و دستش را وارد لباسم نمی‌کند تا محبت مرا نسبت به خودش بداند.

**هفتمی گفت:** شوهرم، فرد کودنی است و یا اینکه توان نزدیکی با زنان را ندارد. احمق و نادان است. همه‌ی عیوب، در او جمع شده است. سرت را زخمی می‌کند و یا عضوی از اعضایت را می‌شکند و یا اینکه هم زخمی می‌کند و هم می‌شکند.

**هشتمی گفت:** نوازش شوهرم مانند نوازش خرگوش است، یعنی بسیار متواضع و خوش اخلاق می‌باشد. و بویی مانند بوی زرنب «یک گیاه خوشبو» دارد.

نهمی گفت: شوهرم از نسب بالایی برخوردار است. قد بلندی دارد. خاکستر خانه‌اش بسیار زیاد است «یعنی فرد سخاوتمندی می‌باشد». همچنین خانه‌اش نزدیک محل تجمع مردم است.

دهمی گفت: شوهرم، مالک نام دارد. مالک کیست؟ مالک بهتر از این حرف‌ها است. او شتران زیادی دارد که بیشتر اوقات، کنار خانه خوابیده‌اند و کمتر به چرا می‌روند. و هنگامی که صدای موسیقی را بشنوند، می‌دانند که هم اکنون ذبح شده‌اند. «یعنی فردی بسیار سخاوتمند است طوری که شتران را بیشتر اوقات، کنار خانه نگه می‌دارد تا هنگام آمدن مهمان در دسترس باشند و به محض اینکه مهمان بیاید، مجلس موسیقی برپا می‌کند و شتری ذبح می‌نماید».

یازدهمی گفت: شوهرم ابوزرع است، می‌دانید ابوزرع چه کسی است؟ او گوش‌هایم را با زیورآلات آراسته و بازوهایم را چاق و فربه نموده است و باعث خوشحالی من گردیده است. من هم خوشحال شده‌ام. او مرا در میان صاحبان گوسفند یافت که به دشواری زندگی می‌کردم. پس مرا به میان اسب‌داران و شترداران و کشاورزان آورد. سخنانم را می‌پذیرد. صبح‌ها می‌خواهم چرا که به اندازه‌ی کافی، خدمتگزار دارد. نزد ما آب زیادی وجود دارد.

اما مادر ابوزرع، آیا مادرش را می‌شناسید؟ او انبارهای بسیار وسیعی دارد که مملو از غذا و سایر کالاها می‌باشد و دارای خانه‌ی بسیار بزرگی است. اما فرزند ابوزرع، آیا فرزند ابوزرع را می‌شناسید؟ خوابیدنش به شمشیری شباهت دارد که از نیام، بیرون آورده شده باشد یعنی زیبا است. و با یک ران بزغاله، سیر می‌شود. یعنی کم خوراک است.

و دختر ابوزرع، آیا می‌دانید که دختر ابوزرع چه کسی است؟ او دختری فرمانبردار است. از مادرش اطاعت می‌کند. چاق و چهارشانه است و به اندازه‌ی زیبا است که باعث ناراحتی هوویش می‌شود.

اما کنیز ابوزرع، آیا می‌دانید او کیست؟ او فرد رازداری است که سخنان ما را به مردم نمی‌گوید و امانت داری است که غذای ما را حیف و میل نمی‌کند و نظافت کاری است که اجازه نمی‌دهد خانه‌ی ما خس و خاشاک بگیرد.

روزی، ابوزرع از خانه بیرون رفت در حالی که مشک‌ها پر از شیر بودند. او در مسیر راه با زنی برخورد کرد که دو بچه مانند دو یوزپلنگ داشت. آن بچه‌ها، با پستان‌های

مادرشان که به انار شبیه بود، بازی می‌کردند. ابوزرع مرا طلاق داد و با آن زن، ازدواج کرد.

من هم بعد از او با مردی شریف، و سرمایه‌دار، اسب سوار و نیزه به دست، ازدواج کردم که شتران زیادی به من ارزانی داشت و از هرچیز، یک نوع برای من تدارک دید و به من گفت: ای ام زرع! بخور و به خانواده‌ات نیز بخوران. ولی در عین حال، اگر همه‌ی چیزهایی را که او به من داده است، یکجا جمع‌کنم، به اندازه‌ی کوچک‌ترین ظرف ابوزرع نمی‌شود.

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از شنیدن این سخنان فرمود:  
«من برای تو مانند ابوزرع برای ام زرع هستم».

این عجیب‌ترین حدیث در کتاب‌های سنت نبوی است. تقریباً ده تن از علما آن را تفسیر کرده‌اند و بهترین شرح از قاضی عیاض، قاضی و عالم مغربی است. ابن حجر در سی صفحه آن را شرح داده است و حدیث شگفت‌انگیزی است که بیش از هفده فایده از آن استنباط شده است که به خواست الله، آن را مرور خواهیم کرد. اکنون به شرح این حدیث می‌پردازیم.

بخاری در باب «رفتار نیکو با خانواده» گوید: چگونه مسلمان با خانواده‌اش خوش رفتار باشد؟ چگونه برخورد خوبی داشته باشد؟ چگونه نرم‌خو باشد؟ چگونه آسان‌گیر باشد؟ سپس حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله با عایشه را می‌آورد و بیان می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با وجود مشغله‌های بسیار، کارها و ارتباطاتش و نیز مصیبت‌های روزگار و مسئولیت‌های امت که بر دوش وی نهاده شده است، همچنین رویدادهای امت، جهاد، اداره و رهبری امت با وجود همه‌ی اینها وقتی را برای گوش دادن به چنین سخنانی اختصاص می‌دهد.

این به خاطر نرم‌خویی، بردباری و رفتار نیکوی اوست. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿۴﴾﴾ [القلم: ۴].

«تو دارای خوی سترگی هستی».

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

«از پرتو رحمت الهی است که تو با آنان نرمش نمودی و اگر درشتخوی و سنگدل بودی از پیرامون تو پراکنده می شدند».

عایشه رضی الله عنها که راوی این حدیث است، نیز دختر پدرش است، چرا که ابوبکر با حافظه‌ترین و فصیح‌ترین مردم بود. زندگی‌نامه‌ها، نسب‌ها، اخبار و اشعار را حفظ می کرد و وقتی در مجلسی سخن می گفت، عرب همه سکوت می کردند. عایشه دختر ابوبکر نیز شباهت بسیاری به او داشت و کسی که شبیه پدرش باشد، ظالم و بی جا نیست.

تِلْكَ الْعَصَا مِنْ هَذِهِ الْعُصَيَّةِ لَا تَلِدُ الْحَيَّةَ إِلَّا الْحَيَّةُ

«آن چوبدستی از این عصاها درست می شود و مار چیزی جز مار نمی زاید».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از سخن گفتن با عایشه انس می گرفت و درباره‌ی اوضاع و احوال مردم از او می پرسید، زیرا همان گونه که زهری گوید: او هجده هزار بیت شعر حفظ بود و اخبار، رویدادها و داستان‌های زیادی از عرب را حفظ داشت.

در یکی از بامدادان، رسول الله صلی الله علیه و آله راحت و آسوده خاطر نشسته بود و با همسر پاک و صدیقه‌اش دختر صدیق، شوخی و مزاح می کرد. او گفت: ای رسول الله! در زمان‌های قدیم، چند زن دور هم نشستند و آنان بنا بر گفته‌ی ابو محمد بن حزم ظاهری از قبیله‌ی خشعم، قبیله‌ای نزدیک به قبیله‌ی شمران بودند که از قبایل جنوبی مشهور در تاریخ است.

شخصی از همین قبیله گوید:

أَلَا يَا صَبَا نَجِدُ مَتَى هِجَتِ مِنْ نَجْدٍ لَقَدْ زَادَنِي مَسْرَاكِ وَجِدًا عَلَى وَجْدٍ

«ای باد صبای نجد، کی از نجد وزیدی؟ مقصد شبانه‌ات بر و جدم افزود».

عایشه در حین صحبت با پیامبر گفت: یازده زن گرد هم نشستند و عهد و پیمان بستند که چیزی از اوضاع و احوال شوهران‌شان را مخفی نکنند و همه‌اش را بازگو نمایند زیرا شوهران‌شان از خانه بیرون رفته‌اند و آنان گرد هم آمده‌اند.

علما مانند ابن حجر گویند: وقتی زنان دور هم جمع می شوند، بیشترین سخنان‌شان درباره‌ی مردان است و اگر مردان دور هم جمع شوند، بیشترین صحبت‌شان درباره‌ی امور زندگی است!



عایشه گوید: آنان با نام الله سوگند یاد کردند که در این امر به خواهران‌شان دروغ نگویند و پیمان بستند که چیزی از احوال شوهران‌شان را مخفی و پنهان نسازند. اولی شروع کرد به سخن گفتن و توصیف شوهرش: «شوهرم مانند شتر لاغری است که بالای کوهی قرار دارد. نه هموار است که به آن صعود شود و نه گوشت چاقی دارد که به خانه‌ها برده شود». او را با زشت‌ترین صفات توصیف کرد، زیرا گوشت شتر از بدترین و بی‌ارزش‌ترین گوشت‌هاست. گویند: باعث جراحی قلب می‌شود، کسی که بر خوردنش مداومت ورزد، بیمار می‌شود و از سفت‌ترین گوشت‌هاست و بسیاری از پزشکان، خوردن آن را ممنوع کرده‌اند.

ای کاش فقط می‌گفت: گوشت شتر و سکوت می‌کرد و در این صورت مسأله آسان‌تر می‌شد، ولی او شتری لاغر و ضعیف است. گوید: بر سر کوه، پس از شدت وحشتناکی اخلاقی، بسان کوهی شده است که کسی از آن بالا نمی‌رود.

گوید: دشتی نیست که از آن بالا رفت، یعنی ای کاش کوه دشتی می‌بود که می‌شد از آن بالا برویم و این گوشت لاغر را برداریم.

هنگامی که در مورد فلسفه و منطق از ابن تیمیه پرسیدند، این سخن را گواه قرار داد و گفت: علم منطق و فلسفه مانند گوشت شتر لاغری بر بالای کوهی است، نه زمین همواری که بتوان از آن بالا رفت و نه گوشت چاقی که بتوان به خانه برد و این بهترین تشبیهی است که در چنین مواردی می‌توان از آن بهره برد.

دومی گفت: «من اسرار شوهرم را فاش نمی‌کنم». یعنی نمی‌خواهم شما را از اخبارش مطلع سازم ولی مختصری از احوالش را از من بشنوید. او بدتر از آن است که درباره‌اش سخن گویم! او مردی است بالاتر از آنچه درباره‌اش سخن گویم و من نمی‌توانم بدی‌اش را توصیف کنم!

«و اگر از او سخن بگویم، همه‌ی عیوبش را ذکر می‌نمایم». «عجر» رگ‌های شکم و «بجر» رگ‌های پشت و کمر است. یعنی غم و اندوه او را فرا گرفته است.

علی رضی الله عنه گوید: «اللَّهُ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ عُجْرِي وَبُجْرِي»<sup>(۱)</sup> گفتند: یعنی: بار الها! من از هم و غم و اندوهم، آنچه برایم اتفاق افتاده است و مشکلات و مصیبت‌هایم به تو شکایت می‌کنم. زیرا او رسول الله و سپس همسرش فاطمه سپس ابوبکر، عمر و عثمان را از دست داده بود سپس امت در مقابل دیدگانش با هم اختلاف کردند و خوارج در برابرش شورش نمودند.

زن گوید: من از چنین مردی چیزی نمی‌گویم و کافیسست که مختصری از حال او را بازگو نمایم و بهتر است هیچ نگویم زیرا سخن از بیان توصیفش عاجز است!  
سومی گفت: «شوهرم شخصی قد بلند است» درباره‌ی «عشق» گویند: شخصی که بسیار قد بلند است. برخی از عرب‌ها در وصف فردی که بسیار قدبلند است گویند: او احمق و بی‌شعور است!

ابن حجر گوید: دلیلش این است که عقلش از قلبش دور است و این دوری مسافت، بر عقلش تأثیر گذاشته است!

گفته‌اند: او بد اخلاق و تندخوست، اگر به او سلام کنی، دنیا را زیر و رو می‌کند یعنی: از چیزی که ارزش خشم و ناراحتی ندارد، خشمگین می‌شود.  
علما و ادیبان گویند: کسی که برای چیزی که ارزش خشم را ندارد، خشمگین گردد احمق است.

زن گوید: «شوهرم بسیار بلند قد است، اگر سخن بگویم، طلاق داده می‌شوم». یعنی اگر حرفی بزنم، طلاقم بر سر زبان آماده است! «و اگر ساکت بمانم معلق هستم». اگر سکوت اختیار کنم بلا تکلیف هستم: ﴿فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ﴾ [النساء: ۱۲۹] «آن زن دیگر را سرگشته [بلا تکلیف] رها کنید» همان‌گونه که الله متعال فرموده است معلق کسی است که مطلقه نیست و با شوهرش در خانه است ولی او نیازی به وی ندارد.

چهارمی گفت: «شوهرم مانند شب سرزمین تهامه، معتدل است نه بسیار سرد است و نه بسیار گرم. ترس و وحشتی از او ندارم». او می‌گوید: شوهرش مانند شب تهامه است و درباره‌ی شب تهامه گویند: از شدت گرما و حرارت روز، شبش بهترین شب‌های

۱- ر.ک: فتح الباری بشرح صحیح البخاری، (۱۶۳/۹) در شرح این حدیث، مؤلف تمام شرحش را از فتح الباری آورده است.

حجاز است، نسیمی خنک از دریا می‌ورزد، که پهلوها و ران‌ها را می‌نوازد. او به خاطر آرامش و نیکویی، خیر، نزدیکی و تواضعش مانند شب تهامه است، نه گرم است و نه سرد. گرمایش تند و شدید نیست یعنی خشک نیست و سرمایش نیز خشک و سوزان نیست، زیرا بعضی از مردم چنان سرد مزاج و خونسرد هستند که اصلاً خشمگین نمی‌شوند. شافعی گوید: کسی که دیگران کاری کنند که موجب خشمش می‌شود و او خشمگین نگردد، الاغ است!

پنجمی گفت: «شوهرم هنگامی که وارد خانه می‌شود، مانند یوزپلنگ است و هنگامی که از خانه بیرون می‌رود، مانند شیر است و از مال و اموالی که در خانه وجود دارد، نمی‌پرسد». این کلمه از فهد که حیوانی کوچک‌تر از شیر است مشتق می‌شود. بسیاری از علما در توصیف زن پنجم نسبت به شوهرش حیرت زده مانده‌اند، آیا او شوهرش را دشنام می‌دهد یا می‌ستاید؟ اگر ناسزا گفته باشد، چنین است: او مانند یوزپلنگ بسیار می‌خواهد که فایده‌ای در آن نیست.

جاحظ گوید: یوزپلنگ از همه‌ی حیوانات بیشتر می‌خوابد، مدت خواب او بیش از مدت بیداری‌اش است و هنگامی که کمی خسته می‌شود، سرش را می‌گذارد و می‌خوابد، شاید هم بدون اینکه احساس کند، موش‌ها از رویش عبور کنند. اگر او را ستایش کند، چنین است: او بسان یوزپلنگ است، زیرا یوزپلنگ در شرم و حیا از دیگر حیوانات برتری دارد، جالب این جاست که گفته شده است اگر یوزپلنگی زنی را ببیند از او روی می‌گرداند! زیرا او بزرگوار است. اگر از خانه بیرون رود بسان شیر است یعنی در شجاعتش بسان شیر است، زیرا شیر شجاع‌ترین حیوانات است.

ششمی گفت: «شوهرم هنگام خوردن، همه چیز را می‌خورد و هیچ چیز باقی نمی‌گذارد و اگر آب بنوشد، تا ته می‌نوشد و ظرف را خالی می‌کند. و هنگام خوابیدن، خود را یک گوشه می‌پیچد و می‌خوابد و دستش را وارد لباس نمی‌کند تا محبت مرا نسبت به خودش بداند». یعنی سر سفره‌ی ناهار، شام و صبحانه چیزی برای همسرش نگه نمی‌دارد. گوید: هنگام خوردن، همه چیز را می‌پیچد یعنی نمی‌تواند با انگشتانش بخورد!

وقتی می‌نوشد همه را تا ته می‌نوشد یعنی مانند گاو میش سر می‌کشد. ما طبق سنت دستور داریم که آب را بنوشیم نه سر بکشیم، زیرا این کار به مری آسیب می‌رساند.

هنگامی که می‌خوابد، رویش را بر می‌گرداند. از شدت وحشتش گوید: وقتی می‌خوابد، رختخوابش را با خودش می‌برد و به همسرش نزدیک نمی‌شود، چرا که او تندخوست و کسی به او نزدیک نمی‌شود.

دستش را به او نمی‌زند تا گرمایش را حس کند زن گوید: من بسیار بیمار می‌شوم و تب می‌کنم در حالی که شوهرم آن قدر لطف و محبت ندارد که سلامتی‌ام را جویا شود.

مرد باید با خانواده‌اش مهربان باشد، با خواهرش، همسرش، دخترش و مانند پیامبر اکرم ﷺ به آنان نزدیک شود و دستش را بر شانه، سر یا کف دستش بگذارد تا گرمای وجودش را حس کند. این کار باعث آرامش و انس و الفت است. بلکه رسول الله ﷺ به خاطر انس و الفت با صحابه انگشتانش را در انگشتان‌شان فرو می‌برد و شاید از روی مزاح و شوخی به سینه‌ی آنان می‌زد.

هفتمی گفت: «شوهرم، فرد کودنی است و یا اینکه توان نزدیکی با زنان را ندارد. احمق و نادان است. همه‌ی عیوب، در او جمع شده است. سرت را زخمی می‌کند و یا عضوی از اعضایت را می‌شکند و یا اینکه هم زخمی می‌کند و هم می‌شکند».

اگر کلمه «غیایا» باشد یعنی منتهای فجور و بی‌حیایی - پناه بر الله.

اگر کلمه «عیایا» باشد یعنی احمقی که هیچ چیز سرش نمی‌شود.

طباق هم یعنی کسی که نادانی و جهل از ناخن پا تا موی سر او را فرا گرفته است. علاوه بر این چنان او را کتک می‌زند که وی را زخمی کرده و استخوان‌هاش را می‌شکند. او صلح و آشتی را نمی‌شناسد. هرگاه که می‌زند، زخمی می‌کند، یا دندان را می‌شکند یا دست را زخمی می‌کند و یا انگشتی را می‌شکند! از الله متعال عافیت و سلامتی را خواستاریم، او به خاطر بد رفتاریش این کار را می‌کند.

هشتمی گفت: «نوازش شوهرم مانند نوازش خرگوش است». گوید: مانند موی خرگوش نرم خو است «و بویش مانند بوی زرنب است». زرنب، درخت خوشبویی است که در نجد می‌روید و بر سخنش چنین گواه آورده‌اند:

بِأَيِّ أَنْتِ وَفُوكِ الْأَشْنَبُ      كَأَنَّهَا ذُرٌّ عَلَيْهِ زَرْنَبُ

«پدرم فدایت، تو و دهانت نرم و با صفا بودید، گویی زرنب بر آن ریخته شده است».

یعنی از شدت نرمی و خوش اخلاقی‌اش شبیه زرنب است.

نهمی گفت: «شوهرم رفیع العماد است». یعنی از شدت کرم و آقایی‌اش، خانه‌اش را بر سر راه‌ها می‌سازد.

به همین خاطر آورده‌اند که ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام خانه‌اش را در صحرا درست کرده بود و قصری داشت که دو در داشت. او گوید: کسی که غذا می‌خورد از اینجا وارد می‌شود و از اینجا بیرون می‌رود. او به خاطر بزرگواری‌اش به خدمتکاران و غلامان و بردگان می‌گفت: هرکس از شما که امروز مهمانی بیاورد، در راه الله آزاد است.

«طویل النجاد» یعنی غلاف شمشیرش بلند است، زیرا به خاطر شجاعتش غلاف شمشیرش بزرگ است و قد و قامت بلند دارد.

«عظیم الرماد» یعنی خاکستر خانه‌اش بسیار زیاد است. یعنی فرد سخاوتمندی می‌باشد.

«قریب البیت من الناد» هم‌چنین خانه‌اش نزدیک محل تجمع مردم است. اگر سراغش را بگیری او را به راحتی پیدا می‌کنی.

دهمی گفت: «شوهرم، مالک، نام دارد. مالک کیست؟ مالک بهتر از این حرف‌ها است. او شتران زیادی دارد که بیشتر اوقات، کنار خانه خوابیده‌اند و کمتر به چرا می‌روند و هنگامی که صدای موسیقی را بشنوند، می‌دانند که هم اکنون ذبح خواهند شد».

او شوهرش را به بزرگواری و بخشش توصیف می‌کند و می‌گوید: شتران بسیاری دارد و به محض اینکه برایش مهمان می‌آید کارد را حرکت می‌دهد و شتران می‌فهمند که کارشان تمام است، پس شتر گردنش را دراز می‌کند و بر زمین می‌خوابد.

هُوَ الْبَحْرُ مِنْ أَيِّ النَّوَاحِي أَتَيْتَهُ      فَدَرَّتْهُ الْمَعْرُوفُ وَالْجُودُ سَاحِلُهُ  
وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِي كَفِّهِ غَيْرُ نَفْسِهِ      جَادَ بِهَا، فَلَيَّتِيَّ اللهُ سَأَلْتُهُ

«او دریایی است که از هرسو به سمتش بیایی، نیکی مروارید و بخشش ساحلش است، اگر چیزی جز جانش در بساط نداشته باشد، آن را می‌بخشد پس کسی که از او چیزی می‌خواهد باید از الله بترسد».

مزه‌ر: آلتی است، گفته‌اند سازی است که با آن شترها را جمع می‌کنند.

یازدهمی گفت: «شوهرم ابوزرع است - اسمش ابوزرع است». می‌دانید ابوزرع چه کسی است؟ «او گوش‌هایم را با زیورآلات آراسته است». یعنی با زیور آلات یا با او انس

گرفته‌اند و با لطافت و نرمی و شفافیت با وی رفتار نموده‌اند و باعث آراستگی گوش شده است. «و بازوهایم را چاق و فربه نموده است». یعنی نعمت‌های بسیاری در اختیارش گذاشته است تا چاق و فربه گشته است. «و باعث خوشحالی من گردیده است. من هم خوشحال شده‌ام». گویند: مرا بزرگداشت و من احساس بزرگواری نمودم و به من افتخار کرد و من نیز احساس افتخار نمودم. «او مرا در میان صاحبان گوسفند یافت که به دشواری زندگی می‌کردم. پس مرا به میان اسب‌داران و شترداران و کشاورزان آورد». «دائس و منق» علما گویند: «منق» از کلمه‌ی «نقتقه» صدای قدقد مرغ گرفته است. آورده‌اند که عرب‌ها به داشتن مرغ افتخار نمی‌کردن. شاید او با داشتن حیوانات بسیار وی را ستوده است.

«نزدش صحبت می‌کنم و تقبیح نمی‌شوم». یعنی بدون ترس و لکنت صحبت می‌کنم. شوهری که سعه‌ی صدر و فکر بازی داشته باشد زن همیشه نزد او صحبت می‌کند، ولی نزد سرسخت چند کلمه بیشتر نمی‌گوید:

صبح‌ها می‌خوابم، «صبحه» نزد عرب‌ها خواب پس از نماز صبح است.

عرب‌ها برای خواب نام‌های متفاوتی دارند مانند: هیلوله، فیلوله، غیلوله و قیلوله.

«هیلوله» خواب پس از نماز صبح است و نزد عرب‌ها خواب پس از نماز صبح است.

«فیلوله» خواب چاشت است.

«قیلوله» خواب پس از نماز ظهر یا قبل از نماز ظهر است و نزد سلف، پیش از نماز

ظهر می‌باشد. «غیلوله» خواب پس از عصر است.

أَلَا إِنَّ نَوْمَاتِ الصُّحَى تُورِثُ الْفَتَى      خَبَالًا وَنَوْمَاتِ الْعُصَيْرِ جُنُونٌ

«بدان که خواب چاشت، انسان را کسل و خواب عصر انسان را دیوانه می‌کند».

حدیث صحیحی در نهی از خواب پس از عصر نیامده است و هر حدیثی در این

زمینه باطل یا موضوع است. این سخن ابن قیم و دیگر علماست.

این زن می‌گوید: من با این شوهرم خیلی خوشبختم زیرا تا صبح می‌خوابم.

«می‌نوشم تا سیراب می‌شوم». سپس با نوشیدن شیر و آب و شراب بر لذت

نوشیدن می‌افزایم.

«اما مادر ابوزرع، آیا مادرش را می‌شناسید؟» گوید: مادر ابوزرع از شدت ناز و

نعمت، چاق و فربه شده است. دارای خانه‌ی بسیار بزرگ و وسیعی است.

«اما فرزند ابوزرع، آیا فرزند ابوزرع را می‌شناسید؟ خوابیدنش به شمشیری شباهت دارد که از نیام، بیرون آورده شده باشد». یعنی در وقت خوابیدن جای کمی را اشغال می‌کند. مثل شمشیری که از غلاف خارج شده باشد.

«و با یک ران بزغاله، سیر می‌شود». جفره بزغاله است. گفته شده است که بره است یعنی به خاطر این که مشغول مسایل مهم است با یک ران سیر می‌شود.  
 «و دختر ابوزرع، آیا می‌دانید که دختر ابوزرع چه کسی است؟ او فرمانبردار پدرش است». یعنی از پدرش اطاعت می‌کند. «فرمانبردار مادرش است و لباس کامل به تن دارد». یعنی در رفاه و آسایش به سر می‌برد. «و موجب خشم زنان همسایه است». چون زیباست.

«اما کنیز ابوزرع، آیا می‌دانید او کیست؟ او فرد رازداری است که سخنان ما را به مردم نمی‌گوید». خبرکش نیست. ساکت، خاموش و رازدار است. «و امانت داری است که غذای ما را حیف و میل نمی‌کند و نظافت کاری است که اجازه نمی‌دهد خانه‌ی ما را خس و خاشاک بگیرد و زباله‌ها را در خانه جمع نمی‌کند».

«روزی، ابوزرع از خانه بیرون رفت در حالی که مشک‌ها پر از شیر بودند». یعنی آنان شیر را هدیه می‌دادند و شیر داشتند.

«او در مسیر راه با زنی برخورد کرد که دو بچه داشت». او از آن زن خوشش آمد زیرا پستان‌هایش بسان دو انار بودند یعنی او زیبا بود و هنوز جوان بود و دو کودکش با او بازی می‌کردند. «ابوزرع مرا طلاق داد و با آن زن ازدواج کرد».

«من هم بعد از او با مردی شریف، و سرمایه‌دار، اسب سوار و نیزه به دست، ازدواج کردم. که شتران زیادی به من ارزانی داشت و از هرچیز، یک نوع برای من تدارک دید و به من گفت: ای ام زرع! بخور و به خانواده‌ات نیز بخوران. ولی در عین حال، اگر همه‌ی چیزهایی را که او به من داده است، یکجا جمع کنم، به اندازه‌ی کوچک‌ترین ظرف ابوزرع نمی‌شود».

یعنی قلبش وابسته و عاشق ابوزرع است.

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از شنیدن این سخنان فرمود: «من برای تو مانند ابوزرع برای ام زرع هستم».

فایده‌ها و نکات برگرفته شده از این حدیث:

**اول:** حسن معاشرت فرد با خانواده‌اش و صحبت درباره‌ی امور مباحی که منجر به سخن از ممنوعات نگردد و این وظیفه‌ی مرد است.

**دوم:** جایز بودن عشق و محبت مرد نسبت به خانواده‌اش به شرط این که باعث تکبر زن نگردد، زیرا اگر به برخی از زنان بگویی که دوستش داری، خود را به دیوانگی می‌زنند و با تو قطع ارتباط می‌کنند و خشم و غضبت را برمی‌انگیزند تا ببینند چگونه بر دوری آنان افسوس می‌خوری!

**سوم:** منع افتخار به مال و ثروت و جواز ذکر فضل و برتری به امور دین. این زنان به امور دنیا افتخار می‌کردند و رسول الله ﷺ بیان کرد که افتخار به تقوا و دین است و بهترین ویژگی‌ها، پس از دینداری خوش اخلاقی است.

**چهارم:** بیان احسان و نیکی‌های شوهر توسط زن. زن عاقل، خردمند مؤمن کسی است که از الله می‌ترسد و این رفتار مؤدبانه است که نیکی‌های شوهرش را نزد دیگران ذکر کند و اگر درباره‌ی او از وی پرسیدند، از او به نیکی یاد کند و این که او دیندار و بر دین استوار است و الله به او پاداش خیر بدهد. این کار مقام و منزلتش را نزد الله متعال بالاتر می‌برد و پاداشش نزد الله بیشتر است.

**پنجم:** اکرام و بزرگداشت برخی زنان توسط شوهران‌شان در برابر هووی‌شان در آنچه از ویژگی‌ها و صفات شخصی‌شان می‌باشد. پیامبر اکرم ﷺ عایشه را نسبت به برخی هووهایش گرامی داشتند و گاهی برایش هدیه می‌بردند و این در عدالت پیامبر اکرم ﷺ هیچ خدشه‌ای وارد نمی‌سازد، زیرا او عادل‌ترین، نزدیک‌ترین و با انصاف‌ترین مردم است.

**ششم:** جایز بودن صحبت مرد با همسرش در غیر نوبتش.

**هفتم:** صحبت از امت‌های پیشین و مثال زدن به آنان جهت پند و عبرت. بنابراین ایرادی ندارد که درباره‌ی اجداد و قبایل پیشین سخن بگوئید زیرا در آن عبرت و تجربه هست.

جابر بن سمره گوید: پیامبر اکرم ﷺ پس از نماز صبح در کنار ما می‌نشست و ما درباره‌ی روزگار جاهلیت صحبت می‌کردیم و می‌خندیدیم و او ﷺ لبخند می‌زد.

**هشتم:** جایز بودن نشاط و سرور نفس با بیان لطیفه‌های اخبار و امور جالب بر خلاف برخی از عبادت گزاران تندرو و صوفیان متشدد، چرا که آنان چنین عقیده‌ای



ندارند و آن را هدر دادن وقت می‌دانند. پیامبر اکرم ﷺ در مورد چنین مسایلی سخن گفته است و بدان گوش فرا داده است پس ایرادی ندارد که با مردم پیرامون نرخ‌ها، اماکن و اوضاع و احوال سخن بگویی.

**نهم:** تشویق زنان بر وفاداری به شوهران‌شان و اکتفا به آنان و سپاسگزاری از کارهای نیک‌شان و این ادبی است که الله ما را بر آن تربیت نموده است. زنان باید در مورد شوهران‌شان از الله بترسند و نیکی‌هایشان را به خاطر داشته باشند و بدی‌هایشان را برنشانند.

اگر مجبور به این کار شد ایرادی ندارد که او را به خوبی یا بدی یاد کند، در صورتی که در این خبر دادن و پرسیدن از احوال او مصلحتی باشد.

**دهم:** جواز بیان عیب و نقص‌ها در صورتی که هدف دوری از این کار باشد به شرط این که نامی را ذکر نکند تا غیبت نشود و کار این زنان در جاهلیت و زمانی بوده است که غیبت تحریم نشده بود.

در اسلام درست نیست که زن بنا بر گفته‌ی حافظ ابن حجر، از شوهرش غیبت کند در صورتی که مصلحتی در آن باشد مثلاً نزد قاضی یا حاکم از او شکایت کند و از او بپرسند: چه ایرادی در شوهرت می‌بینی؟ او بگوید: خسیس و بخیل، بدرفتار، قطع کننده‌ی صله‌ی رحم یا عدم همبستر شدن.

به همین خاطر هند زن ابوسفیان نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول الله، ابوسفیان مردی بخیل و خسیس است.

پیامبر فرمود: «تو و فرزندان به نیکی از مالش بردارید»<sup>(۱)</sup>. او شکایتش را کرد یا به خاطر نیاز، عییش را بیان کرد.

**یازدهم:** تشویق زنان بر این که اصرار نداشته باشند که پیش از آنان شوهرشان زنی نداشته باشند، ولی باید بر ازدواج با مردی نیکوکار، دیندار، پایدار بر دین و خوش اخلاق اصرار کنند، زیرا می‌توانند با او که ممکن است سه زن دیگر داشته باشد، خوشبخت‌تر باشند از این که با شوهری باشند که فقط او را دارد. پس مسأله، مسأله‌ی دینداری، رفتار و اخلاق است.

**دوازدهم:** عشق و محبت زنان را اسیر خود می‌گرداند چون با اینکه ابوزرع با ازدواجش با زن دیگر و طلاق وی به او بدی نمود، اما این امر او را از توصیف وی با این همه‌ی غلو و زیاده روی بازداشت.

ابو تمام گوید:

كَمْ مَنْزِلٍ فِي الْأَرْضِ يَعِشُهُ الْفَتَىٰ وَحَيْنُهُ أَبَدًا لِأَوَّلِ مَنْزِلٍ

«در زمین چندین منزلگاه است که انسان بدان عشق می‌ورزد و آن را دوست دارد اما فقط برای منزلگاه اول دلتنگ می‌شود».

**سیزدهم:** جایز بودن توصیف زنان در صورتی که منجر به ذکر نیکی‌ها و صفات درونی آنان نگردد، زیرا این کار ممنوع است.

**چهاردهم:** جایز بودن استفاده از سجع و کلمات موزون به شرطی که باعث تکلیف نشود. سجع یعنی کلمه یا عبارات را با یک حرف خاتمه دهی تا آهنگ‌شان یکی شود و باعث زیبایی سخن گردد اما اگر باعث تکلیف شود، مذموم و نکوهیده است.

دو زن نزد رسول الله ﷺ شکایت می‌کردند. یکی از آنها دیگری را زده بود و جنینی را که در شکم داشت سقط نموده بود. پیامبر اکرم ﷺ او را محکوم به پرداخت دیه نمود. ولی آن زن که باید غرامت می‌داد برخاست و گفت: چگونه برای کسی که نه سخن گفته است، نه به دنیا آمده است، نه نوشیده و نه خورده است، دیه بدهیم، چنین کاری پایمال کردن حق است.

رسول الله ﷺ فرمود: «آیا مانند کاهنان سجع و موزون سخن می‌گوی؟»<sup>(۱)</sup>. زیرا باعث تکلف است. در قرآن نیز سجع و کلمات موزون به کار رفته است اما بدون تکلف و زیباست. سخنان رسول الله ﷺ نیز حاوی سجع بود ولی بدون تکلف و به منظور زیبایی و محبوب کردن برای نفس‌ها بوده است.

**پانزدهم:** طلاق دادن با تشبیه نمودن واقع نمی‌گردد. زیرا رسول الله ﷺ گوید: «من مانند ابوزرع هستم». در حالی که ابوزرع زنش را طلاق داده بود.

**شانزدهم:** مشبه لازم نیست که مانند مشبه به باشد و می‌تواند در برخی امور با او متفاوت باشد. می‌گویی: محمد در شجاعتش مانند شیر است ولی در چنگال، پنجه،

پوست و چشمانش به او شباهتی ندارد، بلکه در شجاعتش شبیه است و این کاملاً واضح و آشکار است.

هفدهم: ستایش فرد در برابرش در صورتی که بدانی این کار ضرری به رفتارش نمی‌رساند.

مسائل استنباطی از این حدیث بسیار است و قاضی عیاض آن را در کتاب بزرگی شرح داده است. حافظ گوید: من کسانی که این حدیث را شرح داده‌اند، شمرده‌ام و آنان ده تن از علما بودند.

من آن را بر اساس احکام و فوایدی که در آن بود شرح دادم و امور لطیف و مانوسی که در آن بود، زیرا ممکن است از برخی طالبان علم سؤال شود و در آن کلمات عجیبی هست که نیازمند توجه و بازبینی است.

والله أعلم و صلی الله علی نبینا محمد و علی آله و صحبه و سلم.